



بازخوانی تاریخ طبرستان / تبرستان با رهیافت صلح

نویسنده: دکتر محمد منصورنژاد



انتشارات جوان پویا

1404



سرشناسه:

عنوان و نام پدیدآور: بازخوانی تاریخ طبرستان / تبرستان با رهیافت صلح؛ محمد

منصورنژاد

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

شابک:

وضعیت فهرست نویسی:

موضوع:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:

نام کتاب: بازخوانی تاریخ طبرستان / تبرستان با رهیافت صلح

نام نویسنده: دکتر محمد منصورنژاد

ناشر: جوان پویا


شمارگان: 500 نسخه

چاپ: 1403

لیتوگرافی:

چاپ:

آدرس، تلفن و سامانه الکترونیک:



تقدیم به پیشینیان خطه شمال، که
برای زندگی آرام و صلح آمیز،
مجبور می شدند در مقابل متجاوزان
از خود دفاع کنند

و به همه آنانی که در روزگار ما،
برای خلق و بسط فرهنگ صلح در
تبرستان، آرام و قرار ندارند

..



فهرست مطالب

پیشگفتار

فصل اول: مقدمه

1. طرح مساله و سوال:

2. مفهوم بندی:

اول: صلح:

دوم: تبرستان:

3. رهیافت و رویکرد و الگوی نظری:

رهیافت 27

رویکرد 29

4. روش تحقیق:

5. ضرورت بحث:

فصل دوم تبرستان و صلح؛ مقطع پیش از اسلام

1. تاریخ اسطوره ای

2. تاریخ واقعی

فصل سوم: تاریخ صلح تبرستان از آغاز اسلام تا عصر صفوی

1-1: از آغاز اسلام تا علویان

2-1: تاریخ صلح تبرستان از علویان تا صفویان

الف) علویان شمال

ب) پس از علویان

ج) برخی اتفاقات فرهنگی مهم:

د) نتیجه این قسمت

فصل چهارم: تاریخ صلح تبرستان؛ از صفویان تا پایان قاجار

1) از صفویان تا قاجاریان

یک: صفویان

دو: افشاریه

سه: زندیه

چهار: نتیجه این قسمت

2) قاجاریه

8 فصل پنجم: تاریخ صلح تبرستان از دوران پهلوی تا کنون

9 1. عصر پهلوی

2 2. دوران جمهوری اسلامی ایران

9 فصل ششم: نتیجه گیری

9 فهرست منابع

ضمیمه: مقاله صلح و آشتی هویت ایرانی با هویت اسلامی در تاریخ



پیشگفتار

پیشگفتار

این اول بار نیست که در باب خطه شمال می نویسم. در این زمینه پیشتر آثاری به شرح زیر منتشر نموده ام، تا به کتاب حاضر رسیدم:

1. اول کار جدیم سال 1387 تالیف کتابی در باب زادگاهم، تحت این عنوان بود: «آشنایی با رینه؛ نزدیکترین شهر به قله دماوند؛ تا انقلاب اسلامی» (انتشارات جوان پویا) بود. طبیعی بود که ابتدا از مسقط الراسم بگویم و هم جغرافیای کوچکتری را در دستور کار قرار دهم. این اثر چند سال بعد با حجم 500 صفحه ای تجدید چاپ شد؛ شهر رینه، در استان مازندران و درست پیش پای ضلع جنوبی دیوسپید، قله دماوند قرار دارد.

2. در سال 1393 ایده برگزاری همایشی برای بخش لاریجان (که شهر رینه در آن واقع است) را مطرح نموده و آن را عملیاتی هم نمودم و به عنوان دبیر علمی همایش، در نهایت محصول نشست را در قالب کتابی سه جلدی با عنوان زیر منتشر نمودم: «مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران» (انتشارات جوان پویا). در این مجموعه بالای 1000 صفحه ای، قریب یک چهارم نوشته ها از خودم بود و مطالب متنوعی نیز در این کتاب های سه جلدی آمد. طبیعی بود که گستره تحقیق، از کار اولم گسترده تر بود. بخش لاریجان، جنوبی ترین منطقه جغرافیایی استان مازندران است.

3. در سال 1395 کتاب «درسگفتارهای طبرستان و مازندران با نگاه فرهنگی» (انتشارات جوان پویا) را منتشر نمودم. این اثر محصول ارایه 12 درس برای برخی دوستانی بود و حیطة کار به خطه شمال گسترش یافت و نکات متنوعی با رویکرد فرهنگی در این کتاب حدود 350 صفحه ای برجسته و بیان شد.

4. سال 1397 دبیر علمی همایش «انجمن دوستداران لاریجان» (همدلان) بودم. محصول این همایش به کوششم، کتابی تحت عنوان «مجموعه مقالات همایش لاریجان و توسعه پایدار: ظرفیت ها، چالش ها و راهکارها» (انتشارات جوان پویا) بود که در بالای 500 صفحه منتشر شد.

5. اما از فصل پاییز سال 1403 از سوی «انجمن علمی مطالعات صلح ایران»، ماموریت یافتم که ندای صلح اندیشی را در شمال ایران مطرح کنم. این فعالیت با تاسیس گروه «صلح اندیشان خطه تبرستان» در تلگرام آغاز شد و نسبتاً مورد استقبال نیروهای فکری و مجرب سه استان: گیلان، مازندران و گلستان قرار گرفت. علاوه بر ارایه های متنوع، نشست هایی حضوری در برخی شهرها برگزار گردید. این حرکت برایم ایجاد انگیزه نمود که در باب تاریخ صلح تبرستان در منابع تاریخی و سایر منابع مرتبط، جستجویی داشته باشم. نوشته حاضر محصول آن تاملات است و بدیهی است این کار چون فقط با رهیافت صلح است، از نوشته های پیشین متفاوت است. از دشواری های راه و سایر نکات روشی، در اصل متن سخن گفتم و ضرورتی برای طرح دگربار نیست.

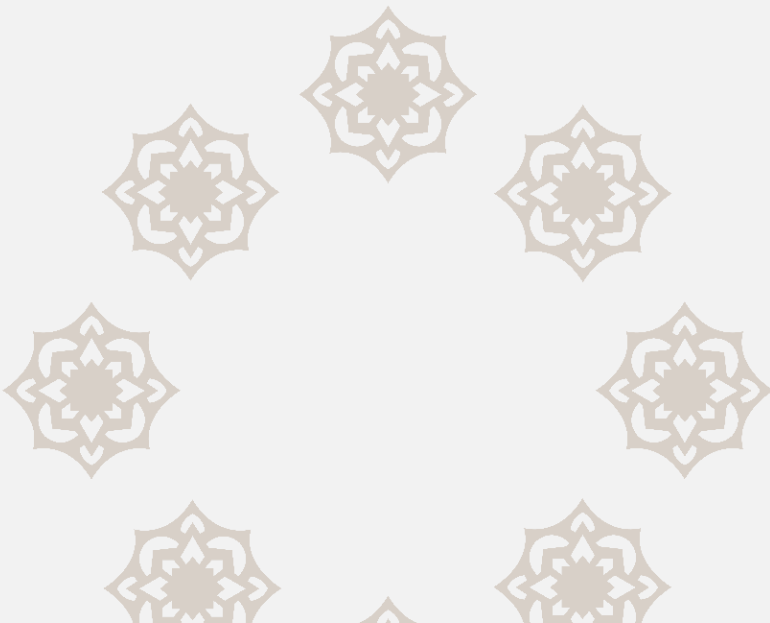
از آنجا که در حین پژوهش برای تالیف این اثر، به درخواست مدیران مجله «فصل فرهنگ و طب‌رستان» (دانشگاه علمی کاربردی فرهنگ و هنر آمل) مقاله ای تحت عنوان «صلح و آشتی هویت ایرانی با هویت اسلامی در تاریخ طب‌ری» به نگارش درآورده و کاملاً در جهت محتوای اثر و به نوعی مکمل آن بود، این مقاله نیز به ضمیمه در پایان اثر آمد.

این نوشته همانند سایر آثارم، قطعاً کاستی‌هایی دارد که اهالی اندیشه می‌توانند از طریق مطالعه انتقادی، و بیان نقطه نظرات از طریق زیر در تکمیل اثر، یاریم نمایند:

Dr.mansoornejad@gmail.com

محمد منصورنژاد

فصل اول: مقدمه



در مقدمه نوشتار، نکات چندی مورد بحث و فحوص قرار می گیرند:

1. طرح مساله و سوال:

تاریخ صلح ایران هنوز به نگارش در نیامده است¹ و تاریخ موجود کشورمان، عمدتاً شاه مدار و جنگ و خشونت محور بوده است. تاریخ صلح تبرستان هنوز داستان غم انگیزتر و نانوشته تر دارد.² زیرا به جهت

1. مثلاً در فهرست مطالب کتاب های تاریخ 3 جلدی مرحوم حسن پیرنیا در باب ایران باستان (بالای 3000 صفحه)، تنها دو بار مفهوم و اصطلاح صلح به شرح زیر آمده است و حال آنکه جایجا سخن از جنگ است.

صلح سیمون بین ایران (عهد اردشیر ساسانی) با یونان رخ داد و بنابر آن آتن جزیره قبرس را به ایران داد و اردشیر هم پذیرفت شهرهای یونانی در آسیا موافق قوانین خویش عمل کنند. البته مثل پلوتارک این قرار داد را موهن و حتی خائنانه و سبب رسوایی یونانیان دانستند. (پیرنیا: 2013، صص 8-937)

در صلح آنتالسیداس، اردشیر پیشنهاد اسپارت را پذیرفت و از جمله قرار داد آن بود که آزادی و استقلال داخلی شهرهای اروپایی یونان را به آنها واگذارد. (همان منبع، ص 1117)

2. ممکن است گفته شود مگر تاریخ جنگ تبرستان نوشته شده است؟ این سخن درست است، با اینکه منابع خوبی در باب طبرستان به نگارش درآمده اند، ولی در تمام تواریخ طبرستان موجود، بخش قابل توجهی حاوی گزارش جنگ اند و اگر روزی قصد نوشتن فقط تاریخ جنگ باشد، کار سهلی است و مواد فراوان در اختیار، عکس صلح، که مواد لازم را ندارد.

اما در باب بی توجهی به تاریخ خطه شمال در ابعاد فرهنگی و سازنده، گفته شده است: در منبع زیر لیست بلندی از اندیشمندان طبرستانی (مثل بزیست، عمر بن فرخان، علی بن رین طبری و...) که در رشته های مختلف دانش در عصر طلایی جهان اسلام (سه قرن اول هجری) خوش

موقعیت جغرافیایی (یکسو دریا و یکسو سلسله جبال البرز)، شمال کشور معمولاً استعداد انزوای از سایر موقعیت های ایران را داشته و عمدتاً در مقابل هجوم بیگانگان، مقاومت بیشتر می کرده و یا تسلیم نمی شده و یا دیرتر تسلیم می گردید. این وضعیت برای کسانی که سودای تسلط کامل بر ایران را داشتند، قابل تحمل نبود و از این رو خیال اشغال خطه شمال در ذهن را بارها می آزمودند. از عهد اساطیری تا زمان قدرت های خاندان شناخته شده پیش از اسلام و پس از اسلام، تبرستان (از آستارا تا استرآباد)، محل تاخت و تاز اصحاب قدرت بود. البته گاه صلحی هم در میان نبردهای پیوسته، رخ می داد.

به عنوان نمونه، برجسته ترین صلح تاریخ اسطوره ای ایران در عهد پیشدادیان، در زمان «منوچهر شاه» (نواده فریدون، بنا به روایتی) رخ داد که «افراسیاب» از تورانیان، به مدت حدود یکدهه، منوچهر و لشگریانش را در آمل محصور کرده بود و در نهایت لاجرم به صلحی تن داد که سرنوشت آن نبرد با تیر «آرش کمانگیر» تعیین شد. در آنجا «ابن اسفندیار»، به نکته مهمی در تاریخ طبرستان اشاره دارد که دلیل مقاومت موفق خطه شمال،

←

درخشیدند و حتی از سوی حکومت عباسی مجبور به همکاری علمی شدند. از جمله نتایج مقاله آن است که چون شمال کشور با امویان و عباسیان ناسازگار بود، (به ویژه گرایش شیعی نیز داشتند)، مورخان مسلمان به جهت سیاسی، علاقه ای به ذکر این پیشینه نیرومند علمی نداشتند. حال آنکه شایسته است طبرستان را به فهرست مراکز علمی ایران عصر ساسانی افزود. (معلمی - مهربان نژاد: زمستان 1391، ص 84) می دانیم که هر جا سخن از تمدن است و علم بحث با صلح مثبت نسبت نزدیکی دارد.

نعمات سرشار این سرزمین بود که نیاز به بیرون از تبرستان برای تامین مایحتاج نداشت.¹

1. به جهت اهمیت این قسمت از سخنان ابن اسفندیار و ارتباطش به نوشتار، بخشی از مطالب باب سیوم از کتاب تاریخ طبرستان تحت عنوان «در خصایص و عجایب طبرستان» در ادامه می آید:

از قدیم الایام همیشه طبرستان، اکاسره و جبابره را پناه و کف و ملجأ و معقل بود. از حصانت و امتناع و توغر مضایق، و مانند خزانه که کنوز و ذخایر آنجا فرستادندی، و هر جهانداری که دشمن برو غالب شدی و بر روی زمین دیگر اقالیم مقام نتوانستی فرمود، برای امن بدین زمین آمدی و از مکاید دشمن فارغ بودی و مملکتی منفرد بود و پادشاه یکی، و اهل طبرستان را بهیچ چیز که از دیگر ولایت آورند، حاجتمندی نبود، هرچه در معموره دنیا موجود باشد، برای تعیش درو حاصل و چندان گیاه تر و تازه در کل فصول و اوان و آبهای صافی خوشگوار و انواع نانهای پاکیزه از گندم و برنج و جاورس و الوان گوشتها و طیور و وحوش خلاف آنچه بدیگر ولایات باشد و طعامهای لذیذ و شرابه‌های مروق از زرد و سرخ و سپید ملون چون شنبلید و لعل و گلاب و بصفاء و رقت چون اشک عاشقان و نشاط آور، چون وصل معشوق و کم غائله، چون صحبت مصلحان و بسیار قوت و منفعت، بی صداع خمار و خوشبوی چون مشک اذفر، و زمستان طبرستان چون خریف دیگر مواضع و تابستان همچون ربیع و جمله زمین او ریاض و حدایق آه چشم الأبر سبزه نیفتد، شهرها و رستاقها بیکدیگر متصل، ینابیع و قنبات از سنگ آبها بر سر سنگ ریزه روان، کوه و دشت و دریا مجموع، هوای او بر مهب شمال معتدل و نرم الا آنست که بسبب قرب دریا و بسیاری آبگیر میغ و غیم در بعضی اوقات بیشتر از آن باشد که بدیگر ولایت. (ابن اسفندیار: 1386؛ جلد نخست، ص 96)

هرگز درو ماران کشنده و کژدم و شیر و ببر و سیب و حشرات مودیه نباشد؛ چون ماران سجستان و هندوستان و کژدم نصیبین و قاشان و جاشک و موقان و ملخ های عسکر و رتیلا و کیک اردبیل و سیب عرب و تمساح مصر و کوسه بصره و قحط شام و گرمای عمان و سیراف و اهواز، و اجماع اهل عالمست که برای مقام متجمل را مثل طبرستان طرفی در همه دنیا نیست،

نکات یاد شده از سوئی، چابکی، جسارت و شجاعت مردمان خطه شمال را در مقابل بیگانگان بالا می برد و آنان را همواره آماده رزم و مقاومت نگه می داشت. چون این حماسه جویی تا جایی که در جهت دفاع از خویش ارزیابی می شد، در راستای تحقق صلح واقعی است. از سوی دیگر، جغرافیای پر محصولش، راه همدلی در میان مردم را بیشتر فراهم می آورد و از این رو همواره اهالی شمال به مهمان نوازی و خوش خلقی و... در میان خودشان و ایرانیان شهره بودند. به همین دلیل منطقی می توان ادعای وجود صلح اجتماعی در میان ساکنین بومی شمال ایران را داشت.¹ اما این بدان معنا نبود که اگر دشمنان خارجی نبودند، در خطه شمال همواره صلح و دوستی حاکم می بود. چنانکه در فصول بعدی گزارش می شود، بسیاری از نبردهای تبرستان میان خاندان های بومی و محلی است. با این وصف این منطقه کمتر تجربه آرامش به معنای کامل را

←

مباحث از هیزم و میوه ها و نیها و حشایش و ادویه دشت و کوه و کان های گوگرد و زاج و سنگ سرمه، و بسیار جایگاه معادن زر و سیم که درویش را سبب منفعت است و تعبش و توانگر را تجارت و منال، و انواع طرایف کثانی و پنبه و قز و صوف و کوردینها (لباس) بر اصناف مختلف زرین و پشمین که شرق و غرب عالم از آنجا برند. (ابن اسفندیار: 1386؛ جلد نخست،

ص 100)

¹. مدعای بالا مثال نقض هم دارد: مثلا چرا مازندرانی ها به عنوان بخشی از شمالی ها، در دهه های اخیر، در انتخاب مسئولین این قدر با هم تنش دارند و به اختلافات دامن می زنند؟ آیا این ویژگی جدید است؟ یا مثلا در عصر قاجار و پهلوی (و پیش از آن) نیز وجود داشت؟ به نظر می رسد بخشی از علت این روحیه، آن سیاست زدگی دهه های اخیر باشد! در این باب در ادامه نکاتی می آید.

داشت و پیوسته نزاعی در جریان بود. در بین این هجوم ها و نزاع ها، چگونه می توانست صلح و آشتی بجوشد تا بتوان تاریخ آن را نگاشت. البته معدود صلح بین اصحاب قدرت و نیز صلح اجتماعی میان مردم هنوز در حد یک مقاله هم گزارش و تحلیل نشده است. تا کنون سخن از وضع پیشین بود، و اما حال.

در کنار آن حال و هوای متفاوت تاریخی شمال که به اجمال برشمرده شد، در زمانه کنونی، با رهیافت صلح، تمایزاتی هم رخ داد و شمال کور دستخوش دگرگونی های اساسی شد. گر چه خشونت و گسست در سطح ملی، مساله و بلکه «ابرمساله ایران» است، اما برابر داده یک پژوهش در استان مازندران (به عنوان بخشی از تبرستان)، خشونت از معدل خشونت سایر استانهای کشور بیشتر است و ناصح و پادصلح در آن رو به افزایش است. دکتر «محمود شارعیپور»، در پژوهشی تحت عنوان اعتماد و سرمایه اجتماعی، که داده هایش بر اساس 7 پیمایش رسمی بوده است (در قیاس از سال 1383 تا 1402) نشان داد، جدا از اینکه روند سرمایه اجتماعی در ایران روند نزولی دارد، استان مازندران نسبت به حد متعادل و میانی خشونت در میان بسیاری از استان های کشور، از نظر کم و کیف خشونت، در وضعیت بدتری قرار دارد. (شارعیپور: آذر 1403)

این مسایل جای این پرسش را دارد که دلیل این خشونت فراوان چیست؟ آیا این وضعیت با تاریخ تبرستان و موارث فرهنگی کهن آن نسبتی دارد؟ پاسخ منفی یا مثبت بدین پرسش، نیاز به بررسی منابع پیشینی خطه شمال دارد. این مطالعه در همین راستا صورت پذیرفته است.

در باب خطه شمال، تزی که روی آن با نگاهی مساله محور و با نگاه به چشم انداز می توان بدان پرداخت آن است که تبرستان در طول تاریخ به مرور، به خشونت بیشتر گرایش یافت. به نظر می رسد دست کم دو دلیل سبب سرنوشت تازه ای برای شمال در قرن اخیر و به ویژه دو دهه گذشته شده است:

یکی رشد صنایع هوایی در ایران و تاسیس فرودگاهها و جایگاه فرود آمدن پرنده های هوایی (هواپیماها و هلی کوپتر و ...) در شمال است، که به نوعی آن حصار و انزوای دراز مدت خطه شمال از دریا و کوه را مخدوش ساخته و دسترسی به شمال از مجاری هوایی را تسهیل نموده است. با این وصف خطه شمال اندک اندک آن نفوذناپذیری سابق را از دست داد. اما مهمتر گسترش راههای زمینی و شیوع وسیله نقلیه این موقعیت را متفاوت از پیش نموده و برخلاف قدیم، براحتی پای مسافران و گردشگران فراوان به خطه شمال گشوده شد. پس از جهت ژئوپلتیکی، تبرستان فعلی نسبت به حال و هوای سابق تغییر ماهیت داده و از انزوای تاریخی بیرون آمده است، بلکه برخلاف انزوای پیشین، پر رفت و آمدترین استان های کشور شدند!

دیگری، رشد مهاجرانی که در دهه های اخیر، در خطه شمال ملک خریدند و در آن سکنی گزیدند. اینان چون اغلب از پایتخت می آیند (و البته اخیرا از استان های مختلف)، در نتیجه تنوع فرهنگی بالا و غیرطبیعی را بر شمال تحمیل می کنند، بدون اینکه تحمل ظرفیت فرهنگی، زیست محیطی و طبیعی مهاجران انبوه در شمال وجود داشته باشد. این کثرت

جمعیت آن هم نامتقارن، منشا خشونت و تشدید شکاف ها می گردد: از شکاف مهاجران و بومیان گرفته، تا تبعات دیگر مثل تغییر کاربری زمین از زراعی به مسکونی، همراه انبوه پسماندی که امکان سامان بخشی بدان وجود ندارد و پسابی که از کارخانه ها و... به رودخانه ها و دریا ها می ریزد و... نکات یاد شده سبب می شود تا میزان خشونت در شمال به صورت غیرطبیعی، نسبت به سابق بالاتر رود. با این وصف نگارش تاریخ صلح تبرستان در روزگار ما بغرنج تر و پرمساله تر هم شده است؛ کاری که در عین حال که ضرورت دارد، اما مغفول مانده است.

2. مفهوم بندی:

اول: صلح:

از آنجا که نگارنده در آثار متعدد، مفهوم صلح را در لغت و اصطلاح شرح نموده است¹، برای جلو گیری از تکرار مکررات، به اشاره گفته می شود که در این نوشتار مراد از صلح، همان برداشت «گالتونگ» از مفهوم است که صلح را دو سطح «صلح منفی» (نبود خشونت آشکار و عریان و به سرانجام رساندن آن) و صلح مثبت (نبود خشونت ساختاری مثل فقر و تبعیض و ایجاد فضایل انسانی و اخلاقی می بیند)، تقسیم می کند. به عبارت دیگر و بنا به تقریر نگارنده، صلح کفی دارد و سقفی. کمینه آن

¹ . سه جلد کتاب منتشر شده نگارنده در باب صلح (که در آنها به مفهوم بندی صلح پرداخته

شده)، در فهرست منابع همین اثر معرفی شده اند.

زمانی است که خشونت عریانی نباشد. برجسته ترین مصداق خشونت آشکار، جنگ است. پس هر جا نبردی ختم می شود (مثلا با قبول قطعنامه 598 در جنگ ایران و عراق)، صلح رخ می دهد، اما این صلح را صلح منفی خوانند، چون نافی خشونت آشکار است.

اما در چنین وضعیتی می توان آیا ادعا کرد که صلح به صورت کامل و مطلوب محقق شده است؟ بدیهی است که پاسخ منفی است. مثلا در ایران، با اینکه جنگ از سال 1367 به بعد خاتمه یافته است (صلح منفی بدست آمد)، اما جامعه و کشور از خشونت های گوناگون و گسست های مختلف رنج می برد. با این وضع هنوز صلح مثبت محقق نشده است. البته صلح مثبت هم مراتب دارد و لایه های گوناگون. می توان در سطحی به صلح مثبت رسید و در سطحی دیگر خیر؛ در بخشی صلح مثبت را نشان داد (مثلا روابط صلح آمیز فراوان در میان مردم خطه تبرستان) و در بخش دیگر خیر!

عصاره سخن آنکه، ختم جنگ و خشونت های عریان می تواند از مصادیق صلح منفی (ناصلح و پادصلح) در تبرستان باشد و خلق و بسط و جود دوستی ها، همبستگی ها، مهمان نوازی ها و... از مصادیق صلح مثبت در خطه شمالند.

دوم: تبرستان:

می دانیم تعاریف تا حد بالایی قراردادی اند. مراد از تبرستان در این مطالعه، محدوده جغرافیایی از «آستارا تا استرباد» است و محدوده سه استان

گیلان؛ مازندران و گلستان؛ وگرنه خود مفهوم طبرستان/تبرستان¹ نیاز به تامل جدی و گسترده دارد. زیرا برای تبرستان/ طبرستان، برخی جغرافیای مضیق در حد یک شهر (مثل آمل) در نظر گرفتند و برخی به قدری حیطة اش را گسترش دادند که علاوه به استان های شمالی، حتی محدوده تبرستان به کاشان (از استان اصفهان) و کرج هم می رسد!

بسیاری، گرگان را جدا از طبرستان دانستند، ولی همانگونه که گفته شد در این مطالعه، گرگان و بلکه استان گلستان تحت نام تبرستان مورد مطالعه قرار می گیرند. همان چیزی که بدان خطه شمال و نیز به تعبیر مرحوم دکتر ستوده می توان «از آستارا تا استرباد» نام نهاد.

1. حتی نگارش و رسم الخط این مفهوم در منابع، دوگونه آمده است: طبرستان که در بین مورخین پیشین بیشتر رایج است و تبرستان که متاخرین بکار می برند. در این زمینه دست کم ببینید: باقری زاد گنجی، نبی اله- رضوی، سید ابوالفضل (بهار و تابستان 96) از طبرستان تا مازندران: تاملی مفهومی و جغرافیایی از آغاز تا قرن هشتم هجری، مجله پژوهشنامه تاریخ محلی ایران: شماره 10. در دانشنامه تبرستان و مازندران (جهانگیر نصری اشرفی)، طبرستان، با «ت» و تبرستان نوشته شد. هیچکدام از شعرا، طبرستان را با «ت» نوشتند. در بین شعرای ایرانی تنها خاقانی؛ فخرالدین اسعدگرگانی؛ قآنی و کلمه طبرستان را در شعرشان آوردند و نصرالله منشی در نثر 2 بار و در هر دو مورد طبرستان در عرض گرگان است. (در کلیله و دمنه):

روی به دریا نه و چون بگذری در طبرستان طبرستان طلب (خاقانی: غزلیات، غزل 12)-
 سوی دریا روم و بر طبرستان گذرم کافخار طبرستان به خراسان یابم (خاقانی، قصاید: شماره 129).
 ظاهرا مراد از کافخار، مایه افتخار طبرستان، مراد قله دماوند باشد. ناگفته نماند که توصیه کارشناسان رسمی و غیر رسمی آن است که اسم های خاص مکان (تبرستان) و افراد تا حد ممکن به جای ط، حرف ت بیاید، مگر آنکه در اذاهان عمومی با ط، شناخته شده باشند، مثل سقراط و بقراط.

ریشه لغوی طبرستان مفصل در کتاب: مرعشی، میرسید ظهیر الدین بن سید نصیرالدین (1345) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمد حسین تسییحی، آمده است. مطلب زیر از کتاب یاد شده و البته از مقدمه محمد جواد مشکور است. در میان مردم پیشین مازندران یک تپوری ها (تپیری tapyri) و دیگر آماردها بودند. تپوری ها در کوههای شمالی سمنان و آماردها (که نام آمل ماخوذ از آنهاست) در حوالی شهر مزبور می زیستند. (مشکور: 1345، ص 11- حمدلله مستوفی در کتاب نزهه القلوب (ص 197 و ص 500) بین ولایت مازندران و طبرستان فرق می گذارد و می نویسد: مازندران هفت تومان است که عبارت از: جرجان، موروستاق، آمل، رستمدرار، دهستان، روغد و سیاه روستاق (سارستان). و طبرستان شامل سمنان، دامغان، فیروزکوه، دماوند و فریم بوده است.

نام طبرستان بارها در «بندش» آمده است. این متن گاهی «پتسخوارگر» کوه را در طبرستان و گیلان دانسته است. در متون پهلوی طبرستان همانند متون عربی و فارسی است، که سپس تر مازندران نامیده شده است. (زند: 1398، ص 6- باقری زاده-رضوی: اردیبهشت 1396)

در منابع به «طبرستان» درباره وجه تسمیه شکل‌های متفاوت تپورستان، تپیرستان و تبرستان آمده، آرای متفاوت و گاه متضادی در منابع گذشته و معاصر ارائه شده است. در مجموع، دیدگاه‌های موجود درباره وجه تسمیه طبرستان را می توان از سه منظر مطرح کرد:

1. از دیدگاه سیاسی - نظامی:

اکثر مولفان منابع اسلامی معتقدند که وجود جنگل‌های انبوه در این منطقه، ضرورت استفاده از تیر را برای قطع درختان، به هنگام جنگ و درگیری ایجاب می کرده است. پسوند استان در این ترکیب، وند مکانی است. پس تبرستان به معنی سرزمین تیر است که بعد از ورود اعراب، معرب آن طبرستان شد. برخی نیز استان را به معنای درخت گرفتند. پس تبرستان به معنای تیر و درخت است.

2. از دیدگاه جغرافیایی:

ابن اسفندیار، به نقل از بزرگمهر (وزیر نوشیروان) آورده است که طبرستان، با توجه به سرسبزی، از دو طرف و بستان گرفته شد. اما برخی گفتند طبرستان؛ یعنی مکانی پوشیده از درخت بید است. برخی آن را سرزمین کوهستانی ترجمه کردند.

3. از دیدگاه اجتماعی

گروهی واژه طبرستان را برگرفته از نام قوم تپوری یا تپیری می دانند. امروزه، اکثر محققان واژه طبرستان را برگرفته از که «تبرستان» قوم تپوری می دانند و از نظر آنها خلاصه شده تپیرستان است. خود نویسنده تعبیر سوم را مناسبتر می داند. (باقری زاد- رضوی: اسفند 1396)

گفته شد که در این مطالعه برای تبرستان این معنا و محدوده اعتبار شده است که شامل خطه شمال کشور، یعنی سه استان گلستان، مازندران و گیلان می گردد.

در مقدمه کتاب «جنبش بزرگ طبرستان: مازیار، مرداویج، عضد الدوله» می خوانیم: مناطق شمالی ایران از دیرباز به سه بخش دیلمستان، گیلستان و

تپورستان تقسیم می شد. اعراب سراسر این منطقه را طبرستان نامیدند. تا عهد هارون الرشید، باوند هرمز در طبرستان با خلیفه نامه نگاری کرده و خراجی که از پیش تعیین شده بود را تجدید و با هم در صلح بودند. (انصاری: 1392، ص5) این اولین منبعی مورد بررسی نگارنده است که محدوده تبرستان را متناسب با فرض و اعتبار ما معرفی کرده است.

3. رهیافت و رویکرد و الگوی نظری:

رهیافت

چون رهیافت این مطالعه بر اساس متغیر و مفهوم صلح (مثبت و منفی) است، از این رو گرچه به ناصح و پادصلح هم به صورت گذرا اشاره می گردد، اما تمرکز و تاکید بحث بر جریان های و شخصیت هایی است که مرتبط با صلح اند و صلح آفرینی نمودند.

در شیوه مطالعه این نکته بسیار مهم است که مسایل تبرستان را با نگاهی واگرایانه دید و یا همگرایانه؟ البته رهیافت ما در این بحث همگرایانه به شرح زیر است.

استاد منوچهر ستوده در کتاب آستارا تا استرآباد و نیز سایر تالیفاتش، گرچه منابع مستشرقین را هم می دید و معرفی هم نموده است، اما بنایش بر اعتماد به آن منابع و پژوهشگران نبود و می گفت ما برای مطالعه ایران نیاز به یافته های آنها خیلی نداریم. این موضع را جدای از نقل دیگر پژوهشگران، در دیدار نگارنده با ایشان در سال 1393 در روستای «سی

سرا» نیز دیدم و نشیدم. او همدلانه تر و همگراتر با مردم خطه شمال و به عنوان فرزند تبرستان، و از درون خودشان¹ در باب آنها تحقیق می کرد و از این رو عمدتاً مورد احترام و محبت مردم نیز قرار می گرفت. این شیوه نگاه در مقابل شیوه مطالعه مستشرقان است که ایران و ایرانی و از جمله شمال را به عنوان سوژه ای که نسبت به آنها بیگانه است، مطالعه می کردند و لزوماً منادی دل گویه های مردم نمی توانستند باشند؛ جدای از بخشی از مستشرقانی که از سوی دول استعماری مأموریت داشتند تا ایران را برای استثمار مطالعه کنند! حاصل آنکه رهیافت مطالعه می تواند صلح با اهالی خطه شمال باشد و یا ناصح و پادصلح. در اینجا تلاش بر آن است که به عنوان فرزند خطه شمال، روایت صلح خطه تبرستان همدلانه باشد.

اشاره به نکته دیگری در بحث رهیافت مفید می نماید. اگر پرسیده شود از دو مفهوم کلیدی این مطالعه، «صلح» اصل است یا «تبرستان»؟ پاسخ آن است که صلح مهم است و همانند نوک قله ای است که همه مصلحان بدنبال دسترسی به آنند. دوستی و محبت و هبستگی و ... مطلوب همگان است (علت غایی)

¹ . چنین شیوه مطالعه در سیستان و بلوچستان، از سوی پژوهشگری دیگر تعقیب شد و به نتایج خوبی هم ختم گردید. شیوه پژوهش استاد گرانقدر «محمود زند مقدم» (مؤلف مجموعه 7 جلدی حکایت بلوچ: 1397) در این زمینه الهام بخش است که تنوع قومی ایران برای تحقیق و سیاست گذاری، بر اساس همدلی ها و همگرایی ها نگاشت و از ظرفیت های هبستگی و صلح بلوچستان و سایر ایرانیان گفت، نه داده های مستشرقان.

اما راه رسیدن به این صلح کجاست و مواد آن چیست؟ مواد، شکل و کنشگران آن (علت صوری؛ مادی و فاعلی) مورد به مورد تفاوت دارند. همانگونه که هر کسی از مسیری به سمت راس قله حرکت می کند: یال جنوبی، یال غربی، شمالی و یال شرقی و تجربه متفاوت از دیگران دارد. دلیل گزینش مسیرهای متفاوت هم آن است که از ژن گرفته تا محیط اجتماعی و جغرافیایی هر فرد و قوم ... با دیگران فرق دارد. هر منطقه ناصح و پادصلح هایی دارد که جای دیگر ندارد. در اینجا برای رسیدن به قله صلح، تمرکز بر مسایل و مصادیق ضلع تبرستان است.

رویکرد

رویکرد بحث هم تاریخی است؛ البته تاریخ اندیشه و عمل آدمیان. از این رو به منابع تاریخی مراجعه می شود. منابع تاریخی خود چند دسته اند: **اول: منابع غیرایرانی:** در این قسمت به نظر می رسد که در سفرنامه هایی که مستشرقان و گردشگران غربی در چند قرن اخیر با توجه به مشاهدات خویش در باب شمال نوشتند، می توانند نکات بدیعی را یافت. مثلا سفرنامه رابینو و....

دوم: تاریخ اسلام: چون بخش مهمی از اتفاقات خطه شمال، پس از فتح ایران توسط اعراب رخ داده است و در نتیجه در گزارش حملات اعراب مسلمان از خطه تبرستان نیز نکاتی آمده است. در این زمینه بهترین

منبع کتاب تاریخ طبری¹ است که هم نویسنده آن اصالتاً شمالی (آملی) است و هم اتفاقات از بدو خلقت آدم تا قرن سوم را پوشش داده و حتی تلاش داشت که داستان های اساطیری ایران را با داستان انبیای توحیدی تطبیق دهد. به عبارت دیگر شیوه پژوهش او به نوعی ایجاد صلح بین ایران پیش و پس از اسلام است؛ زیرا به جای دامن زدن به هویت اسلامی در مقابل هویت ایرانی، سعی کرد روایتی تاریخی داشته باشد که همه اتفاقات عالم به روایت ادیان توحیدی را در دل اتفاقات اساطیر ایرانی گزارش کند. او اساطیر ایرانی را با اسوگان دینی پیوند زد و آشتی داد.²

اما اشکال عمده کارش آن است که، چون او خود به قرن چهارم تعلق داشت، امکان نقل اتفاقات قرون بعدی را نداشت و در این زمینه می توان

1. ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری، مشهور به جریر طبری (زاده ۲۲۴ در آمل - درگذشته ۳۱۰ هجری قمری در بغداد) (۲۱۸-۳۰۱ هجری خورشیدی) همه چیزدان، مورخ، مفسر قرآن و فیلسوف ایرانی، مؤلف تاریخ طبری مشهور به پدر علم تاریخ و تفسیر است. خطیب بغدادی می نویسد: «در تشییع جنازه او انبوهی از خلق که شمار آنان را جز خدا کسی نمی دانست، حضور یافتند و چندین ماه، شب و روز بر آرامگاهش نماز می گذاردند. جلال خالقی مطلق پژوهشگر و شاهنامه شناس دانشگاه هامبورگ می گوید: در واقع شاهنامه و تاریخ طبری مکمل یکدیگر هستند. بسیاری از نکات تاریخی تاریخ طبری، در شاهنامه نیست و حجم بیشتری از مطالب شاهنامه در تاریخ طبری وجود ندارد. برای طبری، تعبیر پدر علم تفسیر و تاریخ در کتاب زیر آمده است: عروج نیا، پروانه (1388) پدر علم تفسیر و تاریخ (مروری بر زندگی و آثار محمد بن جریر طبری)، انتشارات همشهری

2. در باب طبری و شیوه کارش نگارنده نوشته مستقلی دارد که در انتهای همین کتاب و به

از منابع دیگر تاریخ اسلام کمک گرفت. تاریخ طبری مرجع عمده تاریخ جهان و ایران تا اول سده چهارم هجری است؛ همچنین این کتاب در واقع مأخذ عمده تمام کسانی واقع شده است که بعد از طبری به تألیف تاریخ اسلام اهتمام ورزیده‌اند.

به جهت اهمیت این منبع توقفی کوتاه در معرفی اثر در اینجا بی تناسب نیست. «طبری»، زمانی که در محله قنطره بردان بغداد زندگی می‌کرد، نگارش تاریخ خود را با نام «تاریخ الرسل و الملوک»، که با نام تاریخ طبری شناخته می‌شود، آغاز کرد. او که روزانه چهل برگه از تاریخ خود را گردآوری می‌کرد و نزدیک به چهل سال به نوشتن تاریخ طبری پرداخت. به این ترتیب که از ۴۸ سالگی شروع به گردآوری نسخه‌های پراکنده سفرنامه‌ها نمود و از ۶۵ سالگی به‌طور مستمر در بغداد یادداشت‌های پراکنده خود را به مدت ۲۳ سال تنظیم کرد تا آن که پیش از مرگش آن را به پایان رساند.

هنوز پنجاه سال از درگذشت جریر طبری، نگذشته بود که تاریخ الرسل و الملوک او را «ابو علی محمد بن محمد بلعمی»، وزیر دانشمند منصور بن نوح سامانی به سال ۳۵۲ قمری با تغییراتی، به فارسی درآورد. بلعمی به اندازه‌ای در تاریخ طبری دخل و تصرف کرده که نخستین ترجمه تاریخ طبری را از عربی به فارسی، به نام تاریخ بلعمی یاد کرده‌اند. (ویکی پدیا). در عین حال در تطبیق داده، در حقیقت روح پیام طبری را بازتاب می‌دهد.

سوم: تاریخ ایران: طبیعی است که بخشی از اتفاقات تاریخی این سرزمین، در خطه شمال رخ داده است و بلکه رد پای اسطوره‌های ایرانی

را بیشتر می توان در طبرستان/تبرستان جست. در این زمینه منابع فراوانند. در اینجا اساطیری که با شمال نسبت دارند و نیز با صلح را باید برجسته نمود. داستان جمشید جم، فریدون و رستم و هفت خان و... که در عمده کتاب های مربوط به تاریخ ایران آمده اند. نیز پس از اسلام اتفاقات فراوانی از تاریخ ایران با شمال کشور گره خورده است. مثلا «زرین کوب» در کتاب «روزگاران» (ص 351 و ص 354) از سلسله های قارن و... به عنوان کسانی که علیه خشونت اقدام کردند نام می برد.¹ در این زمینه از جمله آثار قابل مراجعه پژوهش های مرحوم پیرنیا (تاریخ ایران باستان) هستند.

کتاب دکتر «عبدالحسین نوایی» تحت عنوان متون تاریخی به زبان فارسی نیز که 64 متن تاریخی را معرفی کرده است از منابع مفید برای بحث حاضر است.

1. از جمله خاندان هایی که علیه خشونت اعراب دست به شورش زدند آل دابویه در گیلان بود و سلسله قارن در آمل. مثلا ونداد هرمز از فرمانروایان سلسله قارن، تمام طبرستان را بر علیه خلیفه عباسی شوراند (عرب کشان: سال 166 ق) و البته سرکوب شد. بعدها قیام «مازیار»، شاهزاده دیگر این خاندان در عهد مامون احساسات ضدعرب را بر انگیزخت و قیامی داشت که پس از مامون شکست خورد. (سال 224 ق)

آل باوند در کوهستان های شرقی طبرستان بودند و نسب خویش به کیوس (برادر خسرو انوشیروان) می رساندند. در دوران خلافت مامون در عین آنکه سالانه مبلغی به عنوان مال صلح به اعراب می پرداختند، آیین پدران خویش را حفظ کردند. (زرین کوب: 1387، صص 2-351)

در باب قبایل مختلف شمال منبع زیر نکات خوبی دارد: گیلانی، ملا شیخعلی (1404 ق)

تاریخ مازندران، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

چهارم: کتاب های با عنوان تاریخ تبرستان، که به ویژه باید مورد مطالعه قرار گیرند. از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تا گزارشی که از این سنخ منابع، «احمد کسروی»، در کتاب «تواریخ تبرستان و یادداشت های ما» دارد. در این منابع، نامه های مهم و شخصیت های محوری شمال باید مورد توجه بیشتر قرار گیرند. کسروی کتابهای در ارتباط با خطه شمال را بالای 20 جلد دانسته و برخی را معرفی کوتاه نموده است. (کسروی: 1385، ص 3)¹

در منابع متاخر کتاب از «آستارا تا استرباد» (با اینکه در عنوانش، تبرستان نیامده است)، جامع ترین منبع برای ترسیم وضعیت فرهنگی و تاریخی قرن اخیر است. در این کتاب جلد اول و دوم به گیلان پرداخته است. در این دو جلد حدود 50 صفحه منابع مرتبط با گیلان (40 صفحه

1. کتاب کسروی از آن جهت مهم است که مروری بر منابع پیشین تبرستان (البته نه با رهیافت صلح) دارد. برخی نکات این اثر بدین قرارند:

کتاب فتوح جبال طبرستان به زبان عربی تألیف ابوالحسن علی بن محمد المدنی (متوفی 225) است. کتاب عقد السحر و قلائد الدرر، تألیف ابوالحسن علی بن محمد الیزدادی است که اساس تألیف کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار در سال 606 است و اصل کتاب فعلا در دسترس نیست. کتاب هایی چون باوند نامه، یا تاریخ مازندران اثر ابن ابی مسلم که فعلا در اختیار نیست. ظهیر الدین صاحب دو کتاب تاریخ طبرستان و تاریخ گیلان فرزند قوام الدین موسس سلسله حکمرانان مرعشی در سال 750 است. کتاب شیخ علی گیلانی در باب طبرستان که در عهد شاه عباس به نگارش درآمد. کسروی، مولانا اولیاءالله را متهم می کند که مطالب ابن اسفندیار را به خودش نسبت می دهد! (ص 35). معرفی کسروی از کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار خیلی مفید است.

در مقدمه جلد نخست) آورده است. در جلد اول و در معرفی منابع¹، از سفرنامه‌ها به سفرنامه رابینو (که چندین جلد کتاب دیگر هم دارد)؛ استودارت؛ چیریکف و ملگوف نام برده است. در جلد سوم که وارد بحث مازندران غربی می‌شود، آغاز جغرافیا را از رودخانه هراز می‌داند. (هراز به سمت غرب مازندران، مازندران غربی است)

سفرنامه‌های ناصرالدین شاه و وزرای عهد قاجار و نیز رضا شاه به شمال هم از منابع قابل ارجاع اند.

بحث مشروطه و تبرستان و صلح و ناصح از مسایل مهم است که می‌توان به صورت گسترده بدان پرداخت. مثلاً مواضع شیخ فضل‌الله نوری² و یا حرکات امیر مکرّم³ ها، علیه مشروطه خواهان قطعاً جزو تاریخ صلح ایران ثبت نمی‌شود! گرچه به عنوان ناصح می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. در مقابل شیخ عبدالله مازندرانی، مرجع تقلید (که در اصل لنگرودی گیلانی بود) و یا سرداران طرفدار مشروطه مثل اخگر، سالار فاتح و فرماندهان جنبش گیلان به تهران از صلح طلبان می‌توانند باشند.

¹ . در معرفی منابع کتاب تاریخ تبرستان از اردشیر برزگر (209 جلد اول و پایان جلد دوم: ص 461 تا 473) منابع فراوانی معرفی شدند.

² . در اینجا قصد ورود تفصیلی به محتوای اندیشه متفکران مشروطه (و سایر اندیشمندان) نیست. وگرنه دست کم اندیشه سیاسی در قیاس با اندیشه میرزای نائینی، بسیار برای زمانه ما رهگشاست. در باب اندیشه شیخ فضل‌الله از یک نویسنده تبری، فصل پنجم منع زیر را ببینید: آجدانی، لطف‌الله (1390) علما و انقلاب مشروطیت، نشر اختران.

³ . امیر مکرّم، حاکم آمل و لاریجان در مقابل مشروطه طلبان به نفع محمد علی شاه شورش کرد و با حکومت مرکزی درگیر شد و....

در این زمینه در مقاله ای مستقل افراد فعال در مشروطه و نقششان در گسترش مشروطیت و شکل گیری انجمن ها و مدارس بررسی شده است. از جمله اسامی مطرح شده بدین قرارند: ملاعبدالله مازندرانی (مقیم عتبات)، شیخ کبیر ساروی، شریف العلماء، سعید العلماء، شیخ کبیر بارفروش (بابل) و چهره های سیاسی چون محمد ولی خان تنکابنی، علی جان دیوسالارکجوری، احسان الله خان ساروی، ملامحمد علامه و.... (سلیمانی - عمادی: 1388، ص 111)

یا در باب سهم گیلان در مشروطه گفته شد: مردم گیلان پیش از همه ولایات عنوان مشروطیت را رواج دادند و خواستار دستخط آزادی و مشروطیت شدند. (میرابوالقاسمی: 1369، ص 125)

نیز در عهد مشروطه از قیام دهقانان علیه اربابان در گیلان سخن به میان آمده که از دادن بهره مالکانه خوداری کرده و با مالکان درگیر شدند. اما این حرکت چون از سوی مجلس و... حمایت نشد، در نهایت مجددا سیاست ارباب رعیتی بازگشت. (اسماعیل زاده - علی صوفی: دی ماه 1395)

ناگفته نماند که تقسیم بندی از تاریخ ایران که مورد قبول همه اندیشمندان ایرانی باشد، وجود ندارد. تقطیع تاریخ خطه شمال هم به تبع تاریخ ایران تکلیف روشنی ندارد. در «غرب»، عمدتاً مبنای تقسیم سه گانه غرب: قدیم (پیشاسقراطی یا اسطوره ای و تاریخ واقعی که با یونان و مثلاً سقراط آغاز می گردد)؛ وسطی (قرن 5 تا آغاز قرن 15 م) و جدید مطرح است و البته خود دوره جدید را برخی در «عرض» تاریخ معاصر می

گیرند که با انقلاب فرانسه آغاز شد، که در این صورت دوره های تاریخ غرب، 4 مقطع می گردد: قدیم؛ وسطی، جدید و معاصر و برخی در «طول» دوره جدید که در این صورت، ذیل مقطع دوران جدید و یکی از برش های آن محسوب می گردد.

اما در ایران تقسیم بندی تاریخی تا حد بالایی سلیقه ای است. مثلا دکتر جواد طباطبایی در کتاب «دیبچه ای بر نظریه انحطاط ایران» (تاملی درباره ایران: جلد نخست)، تاریخ اندیشه و تحولات تاریخی را به سه دوران «قدیم» (شامل عهد باستان، یعنی از آغاز تا سقوط ساسانیان)، سده میانه، یعنی از آغاز اسلام تا عهد صفویه؛ و عصر «جدید، که خود شامل سه مقطع است: گذار (از شکست چالدران در عهد صفویه تا شکست ایران از روس در عهد قاجاریه) و سپس مکتب تبریز (با شروع اصلاحات عباس میرزا در تبریز تا پیروزی مشروطیت) و در نهایت دوران انقلاب (انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی) تقسیم کرده است. (طباطبایی: 1380، صص 8-10)

اما چند نکته در باب تقسیم بندی بالا: یک: این مقاطع با تقسیم مقاطع غرب نسبتی ندارد؛ دو: این برش مربوط به تاریخ ایران است و نه تبرستان. گرچه تبرستان هم ذیل تاریخ ایران تحدید می گردد، ولی برخی مسایل خاص این دیار اقتضای تقسیم متفاوت را هم مثلا از منظر جنگ و صلح دارد.

سه: تقسیم بندی بالا بر اساس ورود مدرنیته و تعامل ایران با غرب است، که از زمان آشنایی با غرب نوین، دوران جدید ایران نامیده شد، اما می توان مبنای تقسیم را مولفه های دیگری فرض نمود. مثلا ورود اسلام

به ایران حال و هوا و دنیای متفاوتی را برای ایرانیان در پی داشت، و بر همین اساس اتفاقاً تقسیم تبرستان با سایر مناطق ایران، دست کم تا مقطع صفویه، همسان نیست. زیرا اولاً: مقاومت شمال در مقابل اعراب از سایر نواحی ایران بیشتر بود و دیرتر اسلام آوردند و ثانیاً: برخلاف عمده ایران، به جای مذهب اهل سنت، تشیع زیدی را برگزیدند و

چهار: با توجه به ملاحظات یاد شده معلوم می گردد که تقسیم بندی مقاطع تاریخی یک امر اعتباری است. به همین جهت با توجه به اتفاقات تاریخ تبرستان می توان دوره پیش از اسلام این جغرافیا را در دو مقطع تاریخ اسطوره ای و واقعی (تا پایان ساسانیان) تقسیم نمود و تبرستان پس از اسلام را نیز به مقاطع زیر: از ورود اسلام به ایران تا استقرار دولت صفویه؛ از استقرار صفویان تا پایان قاجار؛ دوره پهلوی (تاریخ معاصر) و در نهایت عصر جمهوری اسلامی ایران. در این تقسیم بندی بیشترین اهتمام، ایجاد توازن بین فصول بود، چون منطبق های دیگر تقسیم تاریخ ایران از نگاه نگارنده برای تقطیع تاریخ تبرستان مقبول نیفتاد. با این وصف مقاطع تاریخ مورد بررسی را بدین شکل می توان به تصویر کشید:

مقاطع تاریخ تبرستان	
عهد اسطوره ای	پیشا اسلام
تاریخ واقعی (هخامنشیان تا سقوط ساسانیان)	
ورود اسلام تا صفویان	
از صفویان تا پایان قاجار	

دوره اسلامی	دوران پهلوی و عهد جمهوری اسلامی ایران
-------------	--

4. روش تحقیق:

از نکات فوق روش مطالعه هم قابل استنباط است. تحلیل محتوای مواد موجود در منابع تاریخی یاد شده در بالا، که البته بسیار پراکنده اند. این گزارش به توصیف مسایل بسنده نکرده و جنبه تحلیلی نیز می یابد. به جهت اینکه تا کنون هیچ منبعی یافت نشده که مستقیماً به بحث صلح در تبرستان پرداخته باشد، تحلیل ثانویه از داده های دیگران دشوار است و بدین دلیل، تحقیق حاضر، به نوعی بحث صبغه «اکتشافی» هم می یابد. زیرا معبری را برای مطالعات بعدی می گشاید.

نکته ای که نیاز به توجه ویژه دارد آن است که در این مطالعه نگارنده درصدد نبوده است تا صحت و سقم داده را بر اساس منابع دست اول و متفاوت و متعارض مورد بررسی قرار دهد. این کار در یک پژوهش تاریخی لازم است، ولی پیش از آن، لازم است ابتدا مجموع مطالب پیرامون یک موضوع در اختیار باشد تا در مرحله بعد به تشخیص صحیح از سقیم پرداخت. اما چون در ارتباط با صلح تبرستان منابع حتی منابع محدود هم در اختیار نیست، در اینجا سعی شد تا هر سنخ شاهد مرتبط با صلح در یکجا جمع گردد، تا امکان بررسی تاریخی و اسناد را برای پژوهشگران رشته تاریخ و سایر رشته ها فراهم آورد. به همین دلیل به ذکر داده ها از

منابع دست دوم هم گاه بسنده شد، بدون اینکه از منابع دست اول کاملاً غفلت شود.

گرچه محور بحث حاضر صلح است و سوژه های مرتبط و مترادف با صلح در این مطالعه فیش برداری می شوند، اما در مواردی نشان دادن ناصح و پادصلح ها هم ضرورت دارد و رهگشاست. در گزارش و تفسیر غیرصلح ها، دو گونه می توان عمل نمود: به نفع یک طرف دعوا گزارش و تحلیل داشت و دیگر آنکه سوژه را بی طرفانه توصیف و تبیین نمود. در این مطالعه تا حد ممکن شیوه کار روش دوم (بیطرفانه) و مشی پدیدارشناسانه از موضوع در دستور کار است.

5. ضرورت بحث:

بدون وجود صلح، آرامش و امنیت، هیچ اقدام موثر بلندمدت و توسعه آفرین نمی توان داشت. این یک اصل، قاعده و سنت است. اما در مورد تبرستان، می توان و بلکه لازم است از ضرورت پرداختن به بحث صلح گفت. با نشان دادن پادصلح ها و ناصح ها در روزگار ما، با نگاهی مساله محور می توان از ظرفیت های تبرستان برای صلح گفت و در آن بسیار اندیشید؟ از اینکه چرا تاریخ صلح نوشته نشد؟ آیا چون اصحاب قدرتی در راس امور و محور بودند که صلح طلب نبودند، چنین وضعی رخ داد؟ یا روایت های دینی و فقهی خشن و غالب بود و اجازه روایت های ملایم را نمی داد؟ ممکن است گفته شود که برای نویسنده و همچنین خواننده، صلح جاذبه ای ندارد؛ خلاف جنگ (چنانکه رویه جاری رسانه هاست)!

در نهایت و از همه نومید کننده تر گفت، اصلا صلحی در خطه شمال وجود نداشت تا از آن گفت!

دلیل بی توجهی به تاریخ صلح در خطه شمال تا کنون هر چه که باشد، برای روزگار ما هر کسی که به آبادانی و پیشرفت از آستارا تا استرپاد فکر می کند، ابتدا لازم است به بسترهای خلق و بسط فرهنگ صلح بیندیشد و تلاش کند، تا زمینه ای ایجاد شود که در آن فضای مساعد، آنگاه بتوان در کنار هم، برای توسعه خطه شمال تصمیم گرفت و با اجماع نسبی آن را عملیاتی نمود.

بد نیست به پرسشی مقدر نیز پرداخته شود. آیا نوشتن تاریخ صلح تبرستان جدای از ایران، ایجاد شکاف و مساله نمی کند و سبب هویت سازی جعلی در مقابل هویت ملی نمی گردد؟ چه ضرورتی دارد این بخش تاریخ جدا نوشته شود؟ اگر با نگاهی شووینیستی و قوم گرایانه (پان تبرستانی)، مطالبی در باب خطه شمال نوشته شود، ممکن است تاثیرات واگرایانه داشته باشد. اما در اینجا با نگاهی معتدل و با فرض اینکه تبرستان با افتخار، بخشی از تاریخ ایران عزیز است، مطالبی نوشته می شود. بدیهی است که تاریخ ایران را گاه می توان به صورت کلی نوشت و گاه می توان محدودتر، مشخصتر و جزیی تر نوشت. اگر این اتفاق مبارک در ایران رخ دهد که سایر نقاط ایران هم تاریخ صلحشان را به نگارش درآورند، آنگاه در یک کار تازه می توان تاریخ صلح ایران را هم بر اساس آن داده ها

نگاشت.¹ پس نوشتن تاریخ صلح تبرستان گامی برای نوشتن تاریخ صلح ایران است. اگر کسی ضرورت نگارش تاریخ صلح ایران را می پذیرد، نوشتن این اثر را نیز به فال نیک می گیرد و ضرورت تالیف اثر را تایید می کند.

ناگفته نماند که البته نگارش تاریخ صلح هرگز کار سهلی نیست. قلت منابع، بلکه فقدان منابع (حتی یک مقاله تحت عنوان تاریخ صلح تبرستان به نگارش درنیامده است!) راه را بر پژوهشگر می بندد و یا دست کم تنگ می کند، و چه بسا از ادامه راه باز می دارد. ولی با این همه باید به تعبیر «حضرت مسیح» در انجیل متی²، از «در تنگ» وارد شد و این امر ضروری و مهم را در حد ممکن به سرانجام رساند. اولین گام ها گرچه دشوار است، ولی راه را برای پژوهشهای بعدی می گشاید و امید به توفیق را در سایر پژوهشگران بر می انگیزاند. استمرار کار به ویژه تاریخ صلح در مقطع کنونی (دوران جمهوری اسلامی)، نیاز به ورود از مسیر تاریخ شفاهی دارد، که با فناوری های نوین این مسیر را می توان بهتر و سهلتر پیمود. البته گفته شد که استنادات به تاریخ مکتوب هم در این اثر در حد اشارات

1. امروزه در سطح جهانی نگارش «تاریخ محلی» خود یک گرایش مستقل از علم تاریخ است و بسیار هم موضوعیت دارد. روایت محلی حاوی نگرش طولی و عرضی از زمان گذشته بوده و متمرکز در عرصه مکانی خاص است که پیوسته درگیر تغییر و تحول است. افزون بر این محلیت خود نماد حس وابستگی افراد بنا بر دلایل مختلف مختلف به مکان خاص است. (نورایی: 1393، ص 10). بر این اساس نه تنها نگارش تاریخ محلی بار منفی ندارد، بلکه در ایجاد حس تعلق به ویژه ساکنان جدید خطه شمال به زیست محیط خود نقش مثبت ایفا می کند.

2. عین تعبیر انجیل متی باب 7، آیه 13 چنین است: «فقط با عبور از در تنگ می توان به حضور خدا رسید.»

است، تا کار را برای سایر علاقه مندان به موضوع جهت مطالعه سهلتر نماید.

امید که مقبول افتد.

فصل دوم تبرستان و صلح؛ مقطع پیش از اسلام



گفته شد که تاریخ صلح تبرستان در یک تقسیم کلان، به دو مقطع تقسیم می‌گردد: پیش از اسلام و پس از اسلام. در این فصل تنها به تاریخ صلح پیش از اسلام خطه شمال، پرداخته می‌شود.

برای بررسی تاریخ صلح تبرستان پیش از اسلام می‌توان آن را در دو مقطع جداگانه و کلی مورد مطالعه قرار داد: الف) تاریخ اسطوره‌ای؛ و ب) تاریخ واقعی.

1. تاریخ اسطوره‌ای

برای گزارش مسایل تبرستان پیش از اسلام در مقطع تاریخ اسطوره‌ای، نوشته‌های متفکر سرشناس جهان اسلام و ایران، طبری¹، تحت عنوان «تاریخ طبری» منبع بسیار مناسبی است. ابتدا نکاتی از این منبع آمده و سپس داده‌های سایر منابع، بدان افزوده می‌گردد.

طبری، در جلد نخست کتاب تاریخ طبری، داستان شاهان «پیشدادی» را گام به گام همراه با انبیا از آدم تا... پیش می‌برد. اکثر شاهان ایرانی را به قله دماوند و تبرستان، به نوعی گره می‌زند و انبیا را به خاورمیانه.

1. در آغاز جلد سوم «تاریخنامه طبری»، در معرفی طبری، آثارش و به ویژه همین تاریخ طبری، شرح مفصلی آمده است (40 صفحه)

در همین منبع جلد نخست، از جمله داستان فریدون و ضحاک آمده است. «کاوه آهنگر»، از اصفهان علیه ظلم و ستم ضحاک، قیام کرد و جنبشش را گسترش داد و در شهر ری، بدنبال فردی که از سلاله شاهان باشد، می‌گشت. فریدون را به او معرفی کردند.¹ در معرفی فریدون آمده است که یکی از فرزندان جمشید، به نوح نبی، ایمان آورده و از کسانی بود که در کشتی با او نجات یافت. فریدون از نسل اوست که از ضحاک گریخته بود و تا در این اتفاق، شناسایی شده و به فرماندهی رسید و طی نبردی، ضحاک را شکست داد و کشت و آن روز که کاوه تاج بر سر فریدون نهاد، روز مهر از مهرماه بود، جشن مهرگان گرفتند. فریدون دویست سال پس از کاوه بزیست و عدل و داد گستراند. مغان گویند فریدون آتش پرستید و هندوان گویند بت پرست بود و همه مؤمنند که دادگر بود و علما و حکما را بزرگ داشتی. (تاریخنامه طبری²، جلد اول، صص 7-104)

¹ ابن اسفندیار محل ولادت فریدون را «لاریجان» ذکر می‌کند: پس قدیمی طرف از اطراف طبرستان لاریجان است و فریدون به دیه ی «ورکه» از مادر به وجود آمد. (ابن اسفندیار: 1320، صص 5-24). همچنین در فرگرد یک از وندیداد (بخشی از اوستا)، نام 16 سرزمین خلق شده در ابتدا آمده است. چهاردهمین آن «وَرِن» چهارگوه بود که فریدون فرو کوبنده اژدی هاک در آن زاده شد. (دوستخواه: 1375، صص 663)

² در باب نسبت تاریخنامه طبری با تاریخ طبری، شرح مناسب و خوبی در مقاله ضمیمه همین کتاب (در آخر)، که به رهیافت صلح طلب طبری در تدوین تاریخ ایران و اسلام دارد، آمده است.

طبری زمانه «منوچهر» را با عصر «حضرت موسی» مصادف می‌داند. منوچهر 120 سال حکومت کرد که پس از 60 سال، داستان حضرت موسی پیش آمد. منوچهر پادشاهی به عدل بود و او از فرزندان ایرج (پسر فریدون) بود. زادگاهش را عده ای دماوند گفتند. در همین ایام افراسیاب علیه منوچهر لشکر کشید و او را در طبرستان به مدت 10 سال محصور کرد. در نهایت منوچهر با فرستادن نعماتی از شهر آمل، بدو گفت که من از این محاصره آسیبی نمی‌خورم و بی‌نیاز از بیرونم، ولی خوب است مصالحه کنیم و افراسیاب هم که خسته شده بود، پذیرفت و قرار شد تیری انداخته شده و مرز دو کشور با مصالحه و صلحنامه تعیین شود. «آرش»، قویترین و تیراندازترین فرد لشگر، این مسئولیت و مأموریت را پذیرفت و او بر سر کوه دماوند که بلندترین کوه بود رفت تیری انداخت که به جیحون فرود آمد و مرز این دو کشور تعیین شد. (تاریخنامه طبری، جلد اول، صص 6-252)¹

1. در باب آرش و صلح در کانال تلگرامیم یادداشتی منتشر نمودم که آوردن بخشی از آن در پاورقی شایسته می‌نماید: هر سال به مناسبت 14 آبان روز مازندران چالشی بین برخی از اهالی ساری با بخشی از اهالی آمل بر روی این موضوع اتفاق افتاد که آیا آرش کمانگیر ساروی بود یا آملی؟ اضافه بر برخی مدعیات که این منطقه را رویان می‌داند و هر کدام به منابعی استشهداد می‌کنند.

به قول «سهراب»، لازم است تا چشم‌ها را شست و جور دیگر موضوع را دید که در آن صورت اصلاً جایی برای این منازعات نمی‌ماند: «آرش»، نمادی اسطوره‌ای است. اساطیر ایرانی گرچه «افسانه» و بی‌ریشه نیستند، ولی کاملاً هم با اتفاقات تاریخی و جغرافیایی بیرونی تطابق نمی‌کنند و همواره دور از دسترس مانده و پیام‌دهنده الهام‌بخشند. آرش هم نمادی

در «نسخه بدل» تاریخ تبری آمده است: گروهی گفتند که آن تیر از دولت منوچهر بر کرکسی آمد در هوا و کرکس تیر را بدانجا برد و بیفتاد بمرد. آن تیر را بازیافتند و به طبرستان آوردند. (تاریخنامه طبری، ج 2، ص 904)

طبری سپس در همان زمان و مکان، خطبه بلندی از منوچهر برای مردم نقل می کند که بسیار محتوای عمیق و جذابی در باب حقوق مردم و حاکم دارد و مستقلاً می تواند در راستای صلح، تحلیل محتوا گردد. از جمله سخنان آن بود که عفو مَلک باید بیش از عقوبت باشد، زیرا اگر در عفو

←

اسطوره ای از عهد «پیشدادیان» ایران زمین در چند هزار سال پیش است و نباید تلاش داشت تا آن را کاملاً با مصادیق بیرونی امروزی تطبیق داد؛ به ویژه در مواردی که ایجاد چالش و تنش می کند. بهترین پیام نمادین این اتفاق اساطیری در شمال ایران چیست؟ به نظر می رسد آرش را می توان نام آورترین نماد «صلح ایرانی» نامید؛ زیرا، اولاً: برای پایان جنگی فرسایشی بین ایران و توران (منوچهر/افراسیاب) و رسیدن به صلح منفی (به تعبیر گالتونگ: نفی خشونت عریان) اقدام کرد و ثانیاً: این تیر را به طرف جاننداری نشانه نرفت؛ بلکه به هوا و به سمت توران فرستاد و به صورت اتفاقی، بر درختی در «مرو» (بنا به روایت اساطیری) فرود آمد. پس بدون اینکه خونی ریخته شود، آرش صلحی را رقم زد، جنگی را خاتمه داد و تعیین مرز نمود. و البته به تعبیر «سیاوش کسرای»، «آری آری جان خود در تیر کرد آرش!» سرداری که برای دفاع از ایران و ملت ایران شهادت را برگزید و نامش با افتخار باقی ماند.

با این وصف، چه خوب است از این نماد صلح درس دوستی، همستگی و فداکاری (نه اختلاف) بیاموزیم. مهمتر آنکه هیچ عاقلی سرمایه ارزشمندش را بیهوده در امور کوچک و به ویژه سوزنده، هدر نمی دهد. آرش سرمایه فرهنگی و نمادین ایرانیان (بلکه فراتر از ایران جغرافیایی؛ نماد ایران فرهنگی) است و خوب است برای صلح و دوستی مورد استناد باشد و

اشتباه کرد، امکان جبران او وجود دارد، اما در عقوبت خیرا! نیز اگر رعیت نزد شاه تظلم کرد، به مشککش رسیدگی کند و خساراتش را ولو از ناحیه خودش بدهد و عامل را ادب کند و داد اولیای دم بستاند. (تاریخنامه طبری، جلد اول، صص 60-259)

طبری گوید: زمان حکومت «کیکاوس»، عصر نبوت «حضرت سلیمان» بود و این دو با هم همکاری می کردند. کیکاوس صاحب فرزندی به نام «سیاوش» شد و برای ادب و شجاعت او را به «رستم» سپرد. رستم پس از 20 سال او را باز گرداند. کیکاوش زنی داشت که دختر افراسیاب بود و عاشق سیاوش شد و از او کام می خواست، که او نپذیرفت و سیاوش از پدر خواست تا در جنگ با افراسیاب سپهسالار لشکر باشد. اما سیاوش در این نبرد، با افراسیاب صلح کرد. (تاریخنامه طبری، جلد اول، ص 263)

در نسخه بدل¹ این کتاب آمده که سیاوش با افراسیاب صلح کرد و کیکاوس گفت صلح را بشکن که او قبول نکرد و نزد افراسیاب رفت و دامادش شد؛ اما افراسیاب نسبت به او حساس شد و سیاوش را کشت و زنش باردار بود و پسری را مخفیانه به نام «کیخسرو» بدنیا آورد و وقتی پسر بزرگ شد، کیکاوس از این راز مطلع گردید و سپس کیخسرو و مادرش به ایران باز گرداند. (تاریخنامه طبری، جلد دوم، ص 947). قتل افراسیاب بدست کیخسرو و به انتقام خون پدرش سیاوش بود.

1. نسخه بدل، در مقابل نسخه اساس (قدیمی و اصلی)، و مراد نسخ دیگر است.

طبری گوید در عهد «گشتاسب» (پسر «لهراسب») که به بلخ به ملک نشست بود، خبر آوردند که «بُخت النصر» سرزمین شامات را خراب کرد و... او را از آن سخن اندوه آمد که ملوک عجم ویرانی جهان بدیدند و سرهنگی بنام «کوروش» فرستاد و عراق را آزاد کرد؟ (تاریخنامه طبری، جلد اول، ص 467)

امتیاز مهم تاریخ طبری آن است که سرنوشت پادشاهان ایرانی را مقطع به مقطع همدوش با سرنوشت انبیای توحیدی پیش می برد.

تاریخ اساطیری ایران در منابع مختلف آمده است. استاد «فریدون جنیدی» اما اعتقادی به تقسیم تاریخ ایران به اسطوره ای و واقعی ندارد. او داستان کشتار جوانان در عهد ضحاک را در آثارش متفاوت گزارش می کند. زیرا غیر از کشتار دو جوان و دادن مغزشان به مارها (که البته او ضحاک را هم یک شخص نمی داند)، معتقد است که کشتار جوانان در مقابل دماوند و برای خشنود کردن دماوند (که آتشفشان داشت) و البرز بود. با این وصف تعداد کشتار جوانان ایرانی روزانه، بیش از دو نفر بود و همچنین آثار آن سنگ چین‌های باستانی (بنام «نمازچال») امروزه نیز در جنوب شرقی دماوند، روستای «نوی لاریجان» وجود دارد و تصویرش را در کتابش آورده است. (جنیدی: 1392، ص 521 و ص 527)

نگارنده در مقاله‌ای مستقل، «خشونت زایی و یا خشونت زدایی اسطوره فریدون و ضحاک» را تحلیل نمود. از جمله نکات آن مقاله آن بود که رهبری «فریدون گاوسوار» در اساطیر ایرانی، شیوه مواجهه او با ضحاک،

خشونت ضحاک و کارکردهای لطیف و انسانی این اسطوره ایرانی و تبرستانی، که خشونت زداست، بسیار گذرا مورد بررسی قرار گرفت. در این نوشته ام، مدعا آن است که خشونت ضحاک علیه مردم ایران، از مصادیق خشونت نامشروع قلمداد شده و خشونت فریدون علیه ضحاک، که جنبه دفاع از سرزمین، نوامیس و ارزش های ایرانیان را داشته است، و مفری از این شیوه مبارزه نیز نبوده است، از مصادیق خشونت مجاز و مشروع تلقی می شود. ضمناً اسطوره فریدون در کنار خشونت مشروع، الهام بخش نوعی دوری از خشونت نیز بوده و به ویژه کارکردهای این اسطوره نشاط آفرین و همبستگی ساز می باشد. در ادامه دلایل و شواهدی برای آزمون این مدعا ارائه می شوند. از این رو ابتدا به شواهدی از ضحاک اشاره می شود تا دلایل عدم مشروعیت خشونتش مدلل گردد و سپس به خشونت فریدون و دلایل مجاز بودنش اشاره می گردد. در ارایه گزارش برداشت فردوسی در شاهنامه از داستان فریدون و ضحاک مبنا قرار گرفته است که به خوبی نکات اصلی داستان در کتابی با همین عنوان از سوی سرکار خانم «فریده ابونیا عمران»، تلخیص و البته تحلیل و با منابع دیگر تطبیق داده شده است. برای مطالعه تفصیلی داستان، روایت بسیار طولانی فردوسی در شاهنامه از فریدون و ضحاک را باید جست.

خشونت های ضحاک در آن مقاله یاد شده از نگارنده، عبارتند از قتل پدرش (مرداس)؛ قتل دیگران برای حیات ضحاک؛ خشونت علیه زنان ایرانی؛ قتل ایرانیان، ایجاد نامنی برای خانواده فریدون؛ اخذ رضایت نامه بر مبنای زور.

و/اما در باب خشونت و دادخواهی فریدون، عناوین زیر بررسی شدند:
گریز از اعمال زور؛ نکشتن ضحاک؛ اسطوره فریدون تمثیل دادگری؛
کارکردهای لطیف اسطوره فریدون.

حاصل آنکه اسطوره فریدون گرچه خشونت زا نیز می باشد، اما خشونت فریدونی علیه ستمکار و متجاوز تمام عیاری چون ضحاک، در حالت دفاعی است، آن هم خشونتی کنترل شده و از این رو از مصادیق خشونت مشروع به حساب می آید. ضمن اینکه رفتار فریدون به عنوان حاکم سرزمین بزرگ ایران با مردمش بر مبنای نیکی، دادگری، حسن سلوک و همبستگی بود، از این رو کارکرد ضد خشونت داشته و به همین دلیل از کارکردهای این اسطوره در قرون و اعصار بعدی حتی تا کنون تولید همبستگی و شادی و امید در مردم ایران است.

کارکردهای اسطوره های ایرانی (و به ویژه اسطوره فریدون) نیز بسیار متنوع اند. از جمله این کارکردها عبارتند از: نظم بخشیدن به رفتار افراد، تقویت روحیه همکاری و همبستگی های اجتماعی، رفع نفاق و کدورت، تعمیق محبت جمعی، روند جامعه پذیری و به گونه ای انتقال فرهنگ تعاون و همیاری به فرزندان، تقویت روحیه دَهِش و بخشش، یاد بودی از درگذشتگان، تقویت حافظه تاریخی جامعه همراه با تکرار مراسم هر ساله با رسوم مخصوص به خود، تجلی روح جمعی و تقویت روحیه ملی، قومی، مذهبی و... این کارکردها اغلب در مسیر بستر سازی برای لطافت ها، صلح جویی ها، تقویت دوستی، از بین بردن شکافها و در یک کلمه

خشونت زدا و بلکه در قالب آیین ها و جشن ها، شادی بخش هستند.
(منصورنژاد: 1399)¹

ناگفته نماند که در باب محل وقوع اساطیر ایرانی، اتفاق نظر وجود ندارد. مثلاً مشکور، (ص بیست و پنج) به نقل از گراردو نیولی² گفته شده است: «جغرافیای تاریخی اساطیری متون اوستایی در شرق فلات ایران بوده است و البرز کوه و غار و زندان اژدها/ضحاک و داستان فریدون نیز در آن جغرافیای می گنجد و ارتباطی با طبرستان ندارد. (زند: پاییز 1398، ص 80). در مقابل اما دکتر منوچهر ستوده در آثارش معتقد است که برخی از آن اتفاقات حتی آثارش در شمال همین الان نیز قابل مشاهده است. در روایت های بالا (چه تاریخ اسطوره ای تایید شود و چه نشود)، جو غالب ناصح و پادصلح است و در مقاطعی بنا به ضرورت، صلحی هم اتفاق می افتد.

می توان اما با افزودن نکته ای فراتاریخی و حکمی و عرفانی، به تاریخ اسطوره ای ایران و تبرستان رنگ و بوی صلح آمیزتری بخشید، و آن مفهوم

¹ . مقاله یاد شده با عنوان «نفی دو ایده و آزمون خشونت زایی و خشونت زدایی اسطوره فریدون و ضحاک»، از نگارنده، ضمیمه کتابی با مشخصات زیر است: منصورنژاد، محمد (1399)

طرح و تحلیل صلح و آشتی در منابع اسلامی و اکادمیک، انتشارات منشور صلح
² . نیولی، گراردو (1387) زمان و زادگاه زرتست، ترجمه سیر منصور سجادی، نشر آگه،

و مضمون «حکمت خسروانی» است.¹ در این صورت می توان از وجود عناصری از صلح مثبت از جمله در خطه طبرستان گفت؛ دست کم بدان دلیل که برخی بزرگان این حکمت مثل «فریدون» بودند و قیام ظلم ستیزانه فریدون (که خود کنشی در جهت صلح است) هم در نهایت به قله دماوند و به بند کشیدن ضحاک در دامنه های آن ختم شد.

به نظر می رسد که بهترین تاملات نظری در بحث حکمت خسروانی به حکیم «سهروردی» باز می گردد. سهروردی از حکمت خسروانی دفاع می کرد، اما همانگونه که در کتاب «المشارع و المطارحات»، و برخی دیگر از آثارش گفته، از نگاه او جنس حکمت خسروانی را با جنس حکمت یونانی که افلاطونی است و با جنس حکمت عرفای اسلامی (بایزید و حلاج و...) شبیه هم می بیند و چنین اتفاقی در شرق و غرب و در زمان قدیم در ایران (کیومرث و فریدون و کیخسرو) و غرب تا عصر خودش سابقه دارد. «خسروانی» مفهومی است که بار سیاسی داشته و واژه خسروان در معنای عام، به معنی شاهانه و ملکان است. اما این مفهوم در معنای خاص، منسوب به «کیخسرو» (از نسل فریدون و پسر سیاوش) است که

¹ . در این باب برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: 1) آثار شیخ اشراق : حکمه الاشراق، المشارع و المطارحات و...؛ 2) هاشم رضی: حکمت خسروانی؛ 3) شهرزوری: تاریخ فلسفه از آغاز تا سهروردی؛ 4) هانری کربن: وجوه فلسفی و معنوی اسلام ایرانی؛ 5) غلامرضا اعوانی، سهروردی و احیاء حکمت خسروانی؛ 6) بابک خزایی، حکمت خسروانی در آثار بزرگان ادب ایران؛ 7) امید عطایی فرد. مقاله خسروان خسران دیده و 8) منصور کوشان ، وارثان حکمت خسروانی، مانی و سهروردی.

نمونه آرمانی (ایده ال تایپ) این مدل از حکومت هاست. در زمان کیخسرو، جنگ های بزرگی میان توران و ایران رخ می دهد و در نهایت ایران پیروز می شود. او در آخر، سلطنت را به پسرش «لهراسب» وا نهاده، برای عبادت می رود و عمر جاودان یافته و در دوران «سوشیانس»، برای کمک باز خواهد گشت.

نگرش مبتنی بر حکمت خسروانی، راه را برای تعامل با تمامی انسانهای نیک اندیش، نیک گفتار و نیک کردار در سطح جهانی هموار می سازد و نگاه قومی و ملی گرایانه افراطی را نفی می نماید. باور به مشی حکمت خسروانی، راه خشونت گرایی، سلفیگری و تعصب جاهلی را می بندد و راه را برای سلوک و اخلاق و تهذیب و احترام به یکدیگر هموار می سازد. چون بر عرفان و اخلاق عملی تاکید ویژه دارد. در گفتمان اشراقی و حکمت خسروانی اگر حاکم تخلف نماید فره ایزدی از او ستانده می شود. مثل جمشید که ستم کرد و اسیر دست ضحاک شد. این مدعیات در درون گفتمان خودش قابل فهم است.¹

در اینجا گزارش اجمالی از تاریخ صلح طبرستان در مقطع اسطوره ای به سرانجام می رسد و به مقطع تاریخ واقعی می رسیم. همانگونه که در این گزارش اجمالی دیده شد مصادیق صلح طبرستان در مقطع یادشده بسیار اندک بود.

1. شرح داستان در: منصورنژاد، محمد (1403) نوشتار فلسفی 3، انتشارات جوان پویا

2. تاریخ واقعی

در تاریخ واقعی برخی منابع بر روی مسایل طبرستان توفقی ندارند و در برخی در میانه اتفاقات گوناگون، ذکر کوتاهی از طبرستان آوردند و با این وصف نباید توقع داشت که در زمینه صلح طبرستان، داده های موسعی در اختیار باشد.

در تاریخ واقعی، یعنی از عهد پیشاهخامنشی تا ساسانی، در منابع موجود نکته ای که متمرکز و مستقیم به صلح طبرستان مربوط باشد یافت نشد!¹ در منبع زیر که نام مناطقی که در سنگ نبشته بیستون نیامده بر اساس منابع دیگر تکمیل شده، نامی از طبرستان نیامد. (توین بی: 1379، ص 217) و یا در منبع زیر که از 23 ساتراپی عهد هخامنشیان سخن به میان آمده است، هیچ اشاره ای به طبرستان نیست (ایمان پور- شهابادی: پاییز 1389). برخلاف منابع یاد شده، اما مرحوم «پیرنیا» در جلد دوم کتاب تاریخ ایران باستان، (ص ص 4-1472) همه ایران عهد داریوش را 20 ایالت می داند که یکی از آنها یعنی ایالت پانزدهم، مربوط به خطه شمال (سکاها و مردمان بحر خزر) است.

در تاریخ ماد درباره پیکار میان پارسیان و مادها، هیرکانیان² و پارتیان جانب پارسیان را گرفتند. نیز آماردها از جزو متحدین کوروش در حمله به

¹ . مراجعه شود به: نوروززاده چگینی، ناصر (1366) مازندران در دوره ساسانی، مجله باستان

شناسی و تاریخ: شماره 2

² . از منطقه شمال با عنوان «هیرکانیه»، که شامل امل، طبرستان، گرگان و مازندران می شد،

برای اول بار در کتیبه بیستون نام برده شد. (گیلانی: 1393، ص 460)

ماد بود. «کوروش» در ادامه گرگان و مازندران را تصرف کرد.¹ اما مازندران باستان از جمله سرزمین‌هایی بود که پس از بدست گرفتن قدرت از سوی داریوش، در حمایت از قیام «فرورتیش» که به دفاع از سیاست «بردیار» در ماد برپا شده بود، سر به طغیان برداشتند. (یزدان پناه لموکی: 1382، ص 134؛ ص 142 و ص 158)

در منابع دیگر می‌خوانیم که دسته «مردها» و «تبری‌ها» جز به سران خانواده، در مقابل کسی تمکین نمی‌کردند. شاهنشاهی هخامنشی هنگام لشکر کشی، باجی برای سران اینان فرستاده و نیروهای چریک که ذوفنون نظامی بودند را در خدمت می‌گرفتند. در کنار کوروش و خشایار اینان بارها با دیگران جنگیدند. این چریک‌ها در آخرین جنگ داریوش سوم با اسکندر، به عنوان محافظ او بوده و نقش مهمی ایفا نمودند. در دوره هخامنشی فقط در زمان پادشاهی ارشیر دوم (دراز دست)، مردها علیه او

¹ . گزارش تفصیلی از تجاوز و هجوم سلسله‌ها، اقوام و جریان‌های مختلف در طول تاریخ به منطقه گرگان در منبع زیر آمده است. به دلیل آسیب پذیر بودن این منطقه بود که دیوار دفاعی و تاریخی گرگان (که پس از دیوار چین، دومین دیوار دفاعی در مقابل دشمنان بوده است) در گرگان ساخته شده است و قدمتش به عهد ساسانی باز می‌گردد. (معطوفی: 1387) علاوه بر این سد دفاعی دیگر دیوار تمیشه (شهر باستانی بین گرگان و طبرستان)، خندقی به نام جرکلباد هم وجود داشت که نقش دفاعی داشت، به اضافه برج و خندق و باروهای فراوان دیگر در منطقه تمیشه، استرآباد، گرگان و (همان منبع ص 145 و ص 147)

معطوفی، اسدالله (1387) دیوار دفاعی و تاریخی گرگان و قلاع آن، انتشارات مختومقلی

شوریدند که «پلوتارخ» مورخ یونانی این شورش را به دسته کادوسی ها در گیلان و توالش نسبت می دهد. (برزگر: 1380، جلد اول، صص 3-41) حسن پیرنیا در جلد اول کتاب تاریخ ایران باستان، (ص 320) به نقل از «گزنفون» نقل می کند که گرگانی ها به یاری کوروش برای سرکوب دشمنانش آمدند، اما این مدعا را از جهت جغرافیایی مخدوش می داند. تا اینجا تاریخ جنگ و صلح ترستان پیش از عهد اسکندر، گزارش اجمالی شد، که البته عمدتا جنگ بود تا صلح!

پس از عهد هخامنشی، با «اسکندر»، دوره «سلوکیان» آغاز می گردد. از نام و نشان خاندانی که پیش از اسکندر بر تبرستان حکم می رانند، داده ای در اختیار نیست. اما در این مقطع «فرهاد»، او را به نبرد در درون جنگل ها کشاند و با ترفندهای جنگی، شکستش داد و زان پس هم او از سوی اسکندر، حاکم خطه شمال شد. (برزگر: 1380، ج 2، ص 83) در همین اثر جای دیگر آمده: در سال 330 (پ.م)، نبرد خونینی بین اسکندر با تیرستانی ها رخ داد. برخی گفتند که او از گرگان به تبرستان تاخت و برخی بالعکس (از مازندران به گرگان). اسکندر در مازندران به جهت موانع طبیعی نتوانست بر مبارزین تبری موفق شود و حتی اسب محبوبش را ربودند و بالاخره تشخیص داد، توقف در اینجا معقول نیست. از این رو این منطقه را به «فرهاد»، ساتراپ قبلی حاکم بر این سامان سپرد و به سایر نقاط رفت. (برزگر: 1380، جلد اول، ص 61) این داستان با تفسیری متفاوت در منبعی دیگر نیز آمد. اسکندر ایران را به صورت ملوک الطوائفی و بدست شاهان ایرانی در هر قطعه از راه دور مدیریت می کرد و برای

طبرستان و مازندران نیز شاهی محلی برگزید. (گیلانی: 1352، صص 2-

31)

پس از عهد سلوکیان، اشکانیان بر این منطقه حکم راندند. پارتیان مرکزگریز بودند و از این رو با طبرستانی ها مدارا می کردند؛ اما ساسانیان تمرکز گرا بودند و برخی از ساتراپ ها زیر بار سیاست ساسانیان نمی رفتند. (ایمان پور- مهرابی: پاییز 1394، صص 16-26) در همین راستا گفته شد: در عهد اشکانیان همه مناسبات تبرستانی ها به روال سابق ادامه یافت و ایشان حسن معاشرت خوبی با شمالی ها داشتند. چون سیاست پارت ها خلق دردسر برای خود نبود. (برزگر: 1380، جلد اول، ص 61) فرهاد اول (از شاهان اولیه اشکانی)، آماردها را در منطقه آمل شکست داد و به شهر خاراکس، نزدیک ری کوچاند. ممکن است طبرستان اصلی جزو قلمرو حکومت گودرز اشکانی در هیرکانی (گرگان) بوده باشد.... (مرعشی: مطلب نقل شده از مقدمه کتاب به قلم مشکور: 1345، ص سیزده)

گرگانی ها در قرن در سال 155 میلادی داعیه استقلال از پارتیها را داشتند و مدتها پیش از آن سر به شورش برداشته و با قیصر روم ارتباط گرفته و می خواستند متحد شوند. (پیرنیا: 1391، جلد سوم، ص 2441). از شورش های گوناگون گرگانی ها و عکس العمل اشکانیان گزارش های گسترده در اختیار است. (معطوفی: 1374، ص 9-35)¹

¹ . در کتاب زیر، گزارش بسیار مفصلی از مناسبات عمدتا خشونت بار منطقه استرآباد و گرگان از پیشاهخامنشیان تا ایران باستان و ایران اسلامی آمده است. در فهرست این کتاب بالای

پس از اشکانیان، دوره ساسانیان است.¹ زان پس (دوره اشکانیان) نیز سلسله حاکم شناخته شده در طبرستان نبودند، تا زمان «اردشیر بابکان» در عهد ساسانی که در «نامه تنسر» نام «گُشنسپ شاه» به عنوان حاکم تبرستان آمد. بعد از او هم حاکم شناخته شده طبرستان، «کیکائوس»، برادر «خسرو انوشیروان» بود، که به خطه شمال آمد و چون داعیه سلطنت داشت، در نهایت بدست خسرو نیز کشته شد و... (برزگر: 1380، ج 2، صص 4-83) همچنین در همین زمینه از منبعی دیگر می خوانیم که در عهد ساسانیان، حکام مختلف بر طبرستان حکومت می کردند تا اینکه برادر نوشیروان کیوس، بر طبرستان حکم می راند. او سلطنت نوشیروان را نپذیرفت، در نبردی با او شکست خورد و به قتل رسید و به جایش اولاد امیرسوخرا، از سوی نوشیروان بر این خطه منصوب شدند. (گیلانی: 1352، صص 2-31)

در آثار ایرانی قبل از اسلام، کلمه طبرستان «در نامه تنسر» نخستین بار، نام برده شد. در این نامه، تنسر، موبد موبدان اردشیر شاه بابکان، از

←

450 صفحه ای حتی یک مورد سخن از صلح نیست. معطوفی، اسدالله (1374) استرآباد و گران در بستر تاریخ ایران: نگاهی به 5000 سال تاریخ منطقه، انتشارات درخشش.

1. از اتفاقاتی که با جنگ و صلح نسبت دارد حضور «وایکینگ ها» در زمان ساسانیان و نیز روسها در عهد سامانیان، در شمال ایران است. اینان که عمدتاً در منطقه جنوب اسکاندیناوی ساکن بودند دریاوردانی جنگجو بودند که به مناطق مختلف جهان تاختند (و سه سده از 800 میلادی به بعد در اروپا هراس افکندند) و ظاهراً از مسیر رود ولگا به شمال می آمدند. وایکینگ ها هم با ایران تجارت داشتند و هم جنگ. در برخی از آثار رد پای اینان را کم و بیش می توان یافت.

گشنسف، حاکم طبرستان، به عنوان شاه پدشخوارگر و طبرستان نام برده شده است.¹

نامهٔ تَنَسَّرَ به گُشَنَسَبُ رسالهٔ کوچکی به زبان فارسی میانه بود که «ابن مقفع» آن را به عربی ترجمه کرد، و سپس به دست ابن اسفندیار به فارسی نو ترجمه گردید و در کتاب تاریخ طبرستان گنجانده شد. اکنون اصل فارسی میانه و ترجمهٔ عربی آن در دست نیست. این نامه را تنسر، هیربدان هیربد در دورهٔ اردشیر بابکان، در پاسخ به گشنسب، پادشاه طبرستان و پَدَشَخَوَارْگَرُ و گیلان و دیلمان و رویان و دماوند نوشته است. دلیل نگارش نامه، نگرانی گشنسب نسبت به برخی از فعالیت‌های اردشیر بابکان، پادشاه تازه ایران بوده که سبب خودداری گشنسب از فرمانبرداری پادشاه شد، و از همین رو، تنسر درصدد بود تا به پرسش‌ها و نگرانی‌های گشنسب پاسخ گوید.

1. متن نامه و گفتگو که بسیار مفصل است در جلد اول کتاب تاریخ تبرستان، ص 35 به بعد اثر ابن اسفندیار آمده است و محتوایش در باب صلح می تواند تحلیل محتوا شود: (و در گوگل آمده است). در کتاب با مشخصات زیر: افتخارزاده، محمود رضا (1377) ایران؛ آیین و فرهنگ: تحریر اوستایی تاریخ ایران باستان، انتشارات رسالت قلم، صص 90-89؛ دسته بندی بسیار خوبی از محتوای این نامه در 17 بند شده است، که برخی از اعتراضات «گُشَنَسَبُ» (شاه محلی طبرستان و گیلان) به تنسر به فشارها، تبعیض ها، خون ریزی، شکنجه ها، تبعیض، بی توجهی به رفاه مردم، حضور بیش از حد جاسوسان و... از سوی اردشیر بابکان شده است و همه را تنسر مقام ارشد دوره اردشیر ساسانی، سعی می کند تا توجیه کند. اما در آخر نویسنده کتاب، این نامه را به عهد پس از اسلام و ساخته شعوبیان (مثل ابن مقفع) می داند و در نتیجه سندیش را مخدوش اعلام می کند.

نامه^۱ تنسر با دیباچه‌ای از ابن مقفع و از زبان «بهرام بن خرزاد و او از پدر خویش، منوچهر موبد خراسان و علمای پارس» آغاز شده‌است و در آن از تاختن سپاه اسکندر به پارس و جنگ با دارا یاد می‌شود. پس از دیباچه، متن نامه آغاز می‌شود که به شیوه^۲ نامه‌نگاری‌های دوره^۳ ساسانیان، نام فرستنده که یک پادشاه بود و پایگاه برتری دارد، پیش از نام گیرنده^۴ نامه آمده‌است. برحسب موضوعاتی که فرستنده مطرح کرده و ایراداتی که وارد آورده‌است، استاد «مجتبی مینوی» نامه را به ۱۷ بند تقسیم کرده که تقسیم‌بندی او امروزه مورد ارجاع است.^۱ در مجموع با فرض سندیت و وثاقت منبع و داده، این منبع از مراجع صلح تبرستان است.

^۱ درباره^۲ زمان نوشتن نامه^۳ تنسر، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر پژوهشگران عقیده دارند که نامه^۴ تنسر در دوره^۵ خسرو انوشیروان نوشته شده و هدف از نوشتن آن، مشروعیت‌دادن به آیین‌ها و قوانین و نهادهای تازه‌ای بود که انوشیروان به‌وجود آورده بود. این گروه از پژوهشگران عقیده دارند که نامه^۶ تنسر ساخته و پرداخته شده‌است، تا اندیشه‌ها و نوآوری‌ها و تغییراتی که در این نامه دیده می‌شوند، پدیده‌ای کهن و از روزگار اردشیر بابکان شناخته‌شوند. عده‌ای نیز زمان نوشتن نامه را منطبق با آنچه در متن نامه ادعا شده، در دوره^۷ اردشیر بابکان می‌دانند و معتقدند که آگاهی‌های این نامه، به‌طور کامل، رخدادهای دوره^۸ آغازین تاریخ ساسانیان است و هنگام ترجمه^۹ نامه^{۱۰} تنسر به عربی، پاره‌ای آگاهی‌ها و گفتارهای تازه به این نامه افزوده‌اند. برخی نیز حتی نامه^{۱۱} تنسر را از ساخته‌های دوره^{۱۲} یزدگرد سوم برای بازسازی شاهنشاهی ناتوان و آشفته^{۱۳} ساسانیان می‌دانند.

نامه^{۱۴} تنسر را نخستین بار «جیمز دارمستتر» از روی دو نسخه^{۱۵} تاریخ طبرستان، در سال ۱۸۹۴ میلادی انتشار داد. پس از او، «علی‌اکبر دهخدا»، در سال ۱۳۰۵ ه‍.ش نامه^{۱۶} تنسر را همراه با توضیحات و یادداشت‌هایی در امثال و حکم انتشار داد. سپس «مینوی» در سال ۱۳۱۱ ه‍.ش متن

داده های یک پژوهش، حکایت از آن دارد که جدایی سرزمین دیلم¹ از جغرافیای ساسانیان و عدم دسترسی به سپاهیان ورزیده دیلمی، که نیروی اصلی سواره نظام ساسانیان بودند، در دوره «یزدگرد سوم» سبب سقوط ساسانیان بدست اعراب بود. دیلمیان گرچه در عهد «خسرو انوشیروان» به دولت ساسانیان پیوستند، اما در عهد «خسرو پرویز»، سر به شورش برداشتند. دلیل این واگرایی، بخشی به تضعیف خسرو پرویز و بخش دیگر بدان بر می گشت که در دیلم، مسیحیان اسقف نشین سکنی داشتند و سیاست مذهبی ساسانیان که زرتشتی بود را تبعیت نمی کردند.

کادوسیان ساکن گیلانات، نیاکان طالشی های کنونی بودند. اینان مثل بسیاری از نقاط دیگر ایران در عهد اردشیر بر او شوریدند. گرچه در نهایت با او از در صلح درآمدند. (پیرنیا: 1391، جلد دوم، ص 1129)

←

نامهٔ تنسر را با مقدمه‌ای طولانی و یادداشت به چاپ رساند. در سال ۱۹۶۵ میلادی «هیرثا کیرکترپ مولر»، نامهٔ تنسر چاپ مینوی را به زبان دانمارکی ترجمه کرد. ترجمهٔ انگلیسی «مری بويس»، با مقدمه‌ای طولانی و یادداشت‌های فراوان در سال ۱۹۶۸ میلادی در رُم انتشار یافت. در سال ۱۳۹۶ ه.ش نیز شهرام جلیلیان متن نامه را به همراه پیشگفتاری تاریخی و یادداشت‌هایی مفصل در اهواز منتشر کرد. (ویکی پدیا)

1 . دیلم در معنای وسیع، مرز شرقی اش به خراسان و غربش به آذربایجان می رسد و جنوبش قزوین و طارم و شمالش دریای خزر. برخی بنیاد شهر آمل را به دیلمیان نسبت می دهند. دیلم در معنای محدودتر در جنوب گیلان امروزی قرار داشته و مرکز ش شهر رودبار است. (ایمان

پور-مهرابی: پاییز 1394، صص 16-26)

گیل گیلان‌نشا، پادشاه گیلان در دوره یزدگرد سوم (آخرین شاه ساسانی) به تبرستان آمد و با مردم مدتی به صورت مسالمت آمیز زندگی کرد و در دفاع از حقوق آنان همراهی داشت و در نهایت با جلب نظر مردم با حکام آنجا مبارزه کرد و به حکومت رسید. (برزگر: 1380، جلد اول، ص 82)

در جمع بندی این قسمت از سخن می توان گفت:

1. برخی منابع از تاریخ پیش از اسلام طبرستان چیزی نگفتند و برخی مثل «پیرنیا»، نکاتی آوردند.

2. منابع ملاحظه شده در باب تاریخ صلح تبرستان، یکدست نیستند. مثلاً برخی از تفاهم و مصالحه پارتها (اشکانیان) با مردمان خطه شمال گفتند و برخی از تعارض آنها. (البته تعارض از ناحیه گرگان بیشتر روایت شد).

3. از داده های موجود در مقطع مورد بحث، چنین استنباط می گردد که قاعده حاکم بر شمال، جنگ و گریز بود، مگر در موارد استثنایی که به صلح منتج می گردید. با این وصف تاریخ صلح تبرستان در این مقطع پربار نبوده است.

فصل سوم: تاریخ صلح تبرستان از آغاز اسلام تا عصر صفوی



در مقدمه نوشتار گفته شد که تاریخ صلح تبرستان در دو مقطع پیشا اسلام (عهد اسطوره ای و واقعی) و دوران اسلامی به صورت جداگانه و به شرحی که در جدول زیر آمد مورد بررسی قرار می گیرد. تا کنون مروری اجمالی بر تاریخ صلح خطه شمال پیش از اسلام گردید و اکنون مقاطع زیر، مورد وصف و تحلیل قرار می گیرند:

ورود اسلام تا عصر صفوی	دوره اسلامی
از صفویه تا پایان قاجار	
دوران پهلوی و عصر جمهوری اسلامی ایران	

این فصل که حدود ده قرن را دربرمی گیرد، خود در دو مقطع جدا از هم بررسی می گردد: 1-1: از آغاز اسلام تا علویان؛ 2-1: از علویان تا صفویان.

1-1: از آغاز اسلام تا علویان

این برهه تاریخی عصری است که در آغازش از یک طرف دوران ساسانیان به سرانجام رسیده است و نظمی چندین قرنه در ایران و نیز شمال کشور فرو ریخته است و از سوی دیگر به ویژه در تبرستان هنوز نظم تازه مستقر نشده است و دولت اعراب کم کم به خطه شمال نفوذ می کنند و گاه توفیق می یابند و گاه شکست می خورند و فضا به نوعی مبهم است. با این وصف خیلی توقع ثبت اتفاقات صلح آمیز در این مقطع از آستارا تا استرآباد نمی توان داشت. می دانیم که مردم جنوب دریای مازندران، بیشترین مبارزه و مقاومت را در مقابل اعراب مسلمان داشتند. ضمناً می دانیم در این مقطع تنها سلسله «طاهریان»، آن هم در قرن سوم (آغاز 206 ق و پایان 259) بر گوشه هایی از ایران حکم می راندند. مقطع پیش از تاسیس علویان در خطه شما حدود نیمی با امویان و نیمی نیز با عباسیان گذشت.

بدرستی گفته شده است که مردم این دیار تا حدود 250 سال در برابر هجوم و نفوذ اعراب مقاومت کردند به گونه ای که اعراب مسلمان این ناحیه را «ثغر» (مرز بین اسلام و کفر)، جمع آن ثغور (حدود) می خواندند و آنان را دشمنان اسلام لقب می دادند. (گیلانی: 1393، ص 461)

پس از حمله اعراب مسلمان به ایران تا سال 144 سلسله اسپهبدان طبرستان بنام «دبویه» بر مازندران حکومت و فرمانروایی داشتند (ابوالحسنی ترقی، 1393، ص 22). سلسله دابویگان (گاوبارگان) تیره هایی

از شاهزادگان ساسانی بودند. در نواحی کوهستانی شمال که به طور موثر تحت نظر دو دودمان باوندیان و آل قارن بودند نیز سروری و مهتری گاویارگان را به رسمیت می شناختند.

در قرن اول و دوم قمری، جنگ و صلح های گوناگون و ناپایداری بین اعراب و مردم خطه تبرستان اتفاق افتاد. برخی از جنگ های به قدری مهم بود که به ضرب المثل برای عربها مشهور شد. در میان اعراب هر گاه کسی قصد داشت کاری را انجام ندهد، می گفتند: «لا یكون هذا حتی یرجع مصقله من طبرستان»، یعنی صبر کن تا مصقله از طبرستان بازگردد! به معنای اینکه باز نمی گردد! داستان هم مربوط به حکومت عصر «معاویه» بود،¹ که «مصقله بن هبیره»، با ده یا بیست هزار نفر برای جنگ به طبرستان آمد. در ترفندی رزمندگان شمال، تظاهر کردند ترسیدند و با فرار لشکر مصقله را به دنبال خودش کشاندند. اما چون به تنگه ها رسیدند راه را بر آنها بسته و مصقله و تمام همراهانش را کشتند. «ابن اسفندیار» نقل می کند که گور مصقله در شمال، زیارتگاه عوام شد و گمان می کنند از اصحاب رسول اکرم است. (گیلانی: 1393، ص 463)

در عهد سلیمان بن عبدالملک مروان، «یزید بن مهلب» به جرجان و مازندران آمده و به مبلغ کلان با اسپهبد فرخان، صلح کرد. سلطنت سپس در دست خاندان فرخان ادامه یافت. (گیلانی: 1352، ص 52) این توافق

¹ . در اختلافات علی و معاویه نواحی سرحدی طبرستان و رویان و دماوند که به دست اعراب افتاده بود، باز مستقل شد. معاویه نیرویی برای نبرد به طبرستان فرستاد که تماماً نابود شد. (مرعشی: مطلب نقل شده از مقدمه کتاب به قلم مشکور: 1345، ص سیزده)

که در سالهای پایانی قرن اول ق رخ داد، آرامش نسبی در تبرستان تا پایان عهد امویان به وجود آورد. ناگفته نماند که این مصالحه ارزان بدست نیامد. زیرا یزید بن مهلب گرچه با اهالی جرجان صلح کرد، اما پیشنهاد صلح اسپهبد طبرستان را نپذیرفت. لاجرم اینان نیز با کمک گرفتن از دیلمیان، علیه اموی ها ایستادگی کردند؛ چون توفیق نداشت از مردم جرجان نیز کمک خواست تا علیه سپاه اعراب برای رهایی ایران همکاری کنند. با شورش مردم جرجان، یزید مجبور شد با طبرستانی ها (با شرایط سنگین مالی) صلح کند، ولی در ادامه به حمله تادیبی علیه اهالی جرجان دست زد و طبق برخی منابع، چهل هزار نفر از آنان را کشت و کودکان و زنان اسیر گرفت و غنایم فراوان برای سلیمان بن عبدالملک فرستاد. (مهدی الخطیب: 1377، ص 4-52)

در باب اشغال طبرستان از سوی اعراب مطالب در تاریخ طبری بسیار اندک و گذراست. در این منبع از جمله می خوانیم که در سال 22 قمری گرگان¹ و سپس طبرستان پذیرفتند جزیه بدهند و از جنگ مسلمانها معاف باشند. حاکم طبرستان پانصد هزار درهم به فرمانده مسلمانان پرداخت. (تاریخنامه طبرستان، ج 3، ص 528)

1. در کتاب تاریخ اسلام در نواحی شمال ... گزارش خوبی از اولین مقابله شمالی ها در مقابل اعراب آورده است و وضعیت دیلمیان، مازندرانی ها و گرگانی ها را گزارش نموده و در نهایت معتقد است که فتح نهایی گرگان در سال 30ق (عهد عثمان) رخ داد. (مهدی - شفیعی: 1377، ص 52) و

طبری اولین حمله در عهد عباسیان را سال 141 ق ذکر می کند. در این زمان اصفهبد خورشید از مقابل سپاه عرب گریخت، ولی دو سال بعد بازگشت و همه مسلمانان را بکشت. در این بار است که سکه هایی بنام او در سال 144 ق پیدا شد. در زدو خورد مکرر او با سپاه اعراب، در نهایت اعراب موفق شدند و او خود را با زهر کشت. (همان منبع: مشکور، ص شانزده)

گفته شد که «ابومسلم خراسانی» (رهبر سپاه جامگان) که به نفع بنی عباس، امویان را از سر راه برداشت، پی از سقوط امویان در سال 129 ق بر خراسان و سال بعد بر طبرستان مسلط شد. اما منصور، دومین خلیفه عباسی او را کشت و «سندباد»، منتقم خون ابومسلم هم از خلیفه شکست خورد و به طبرستان پناه آورد. اما طی برخوردی مغرورانه سرش توسط سردار طبرستانی بریده و در عهد اسپهبد خورشید برای خلیفه فرستاده شد. خلیه اموال ابومسلم که دست سندباد بود را از اسپهبد خواست، که او اظهار بی اطلاعی کرد. همین سبب کینه منصور شد و بعدا طی فریبی وارد طبرستان شد و این منطقه را تصرف کرد. (مهدی - شفيعی: 1377، صص 58-63)

در باب علل و دلایل مقاومت مردم شمال در مقابل اعراب در کنار روحیه استقلال طلبی و توان رزمی بالا، به پناه آوردن مخالفان و معارضان سیاسی و مذهبی به طبرستان پرداخته شد. (شجری قاسم خیلی-پیری: 1393، ص 342)

در کتاب «جنبش بزرگ طبرستان: مازیار، مرداویج، عضد الدوله» (بهمن انصاری) شرح شده است که قیام «مازیار» در اوایل قرن دوم ق در طبرستان برای احیای پادشاهای ایران بی نتیجه ماند.¹ در همین زمینه گفته شد در آغاز سده سوم قمری مازیار پسر کارن، در طبرستان حکومتی موروثی داشت. گرچه به تایید خلافت نیز رسیده بود، اما چندان دوامی نداشت. زیرا این حکومت محلی مورد حمله خاندان طاهری در خراسان قرار گرفت. (زارعی مهرورز: 1393، ص 285)

به عنوان نتیجه این قسمت از بحث می توان گفت:

یک: در مجموع در جهت ایجاد صلح منفی با طبرستانی ها در این مقطع، تلاش هایی از سوی خلفای راشدین، بنی امیه و خلفای اولیه بنی العباس صورت پذیرفت، که گاه قرین با توفیق بود و گاه نبود. «محمود رضا قلی» در باب پیام پیمان نامه های مسلمانان با ایرانیان در 9 بند نکات خوبی را خلاصه کرد. از جمله نکات آن پیمان آن بود که ایرانیان در مقابل 3 گزینه پیشنهادی اعراب، جنگ، پذیرش اسلام و جزیه، سومی را برگزیدند، که مبلغ بسیار سبکی بود (یک تا چهار دینار در سال که شامل افراد فاقد درآمد نیز نمی شد) و در عوض خلافت، امنیت آنان را تضمین می کرد. پیشروی سریع مسلمانان در پی یزگرد حکایت از آن دارد که حکومت مرکزی وجود نداشت. ایرانیانی که صلح پیشین را نقض می کردند، صلح مجدد بسته می شد و.... (رضاقلی: 2012، ص ص 8-206)

1. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: هدایت، صادق- مینوی، مجتبی (1400) مازیار (بی

دو: در مجموع، در تبرستان در مقطع مورد بحث وقتی صلح منفی (نبود خشونت عریان و جنگ) اندک بود، بدیهی است صلح مثبت (خشونت های ساختاری) اعراب مسلمان با طبرستانی ها خیلی مطرح نبوده است. سه: از منازعات سرداران محلی هم گزارشاتی شد و این یعنی وجود ناصالح در تبرستان.

چهار: ناگفته نماند که خود مردم در این مقطع با یکدیگر عمدتاً در صلح بودند و دلیل آن اینکه می توانستند در مقابل بیگانگان مقاومت کنند. اضافه شود آیین ها و مناسک جشن و سوگواری تبری که همواره برای مردم این سامان ایجاد همبستگی می کرد و می کند و به منازعات با برون از تبرستان هم ارتباط چندانی ندارد.

2-1: تاریخ صلح تبرستان از علویان تا صفویان

در این قسمت تاریخ تبرستان از مقطع علویان تا عصر صفویان گزارش اجمالی می گردد و بر روی نکات مرتبط با صلح توقف بیشتر می گردد:

الف) علویان شمال

موقعیت استراتژیک طبرستان سبب می شد که هر کسی که با حکومت های مرکزی مشکل داشت، شمال کشور را پناهگاه خویش قرار می داد. علویان هم با حکومت بنی امیه مشکل داشتند و هم با حکومت عباسیان. از اینرو برای مقاومت و مقابله مازندران را محیط مناسب تشخیص دادند. مازنی ها و طبری ها وقتی سخنان اینان را شنیدند و مضمون پیامشان را با

روحیات خویش هماهنگ یافتند، داوطلبانه جذب آنها شدند و حکومت علویان¹ در اینجا شکل گرفت.

در معرفی کوتاه زیدیان در طبرستان نکات زیر قابل طرح و اشاره اند:

یک: ری و طبرستان از قرن سوم تا پنجم، دو مرکز استقرار علویان در ایران بودند. مهاجرت علویان از اواخر قرن دوم هجری به سوی طبرستان آغاز شده و در قرن سوم گسترش یافت. زمانی که محمد بن اوس بلخی، نماینده حاکمان طاهری خراسان در حق مردم طبرستان ستم کرد، بزرگان آن دیار دست به دامان «محمد بن ابراهیم»، یکی از علویان مقیم ری شدند. اما وی آنان را به سراغ «حسن بن زید» فرستاد. حسن بن زید سال 250 ق دعوت مردم را برای رهبری پذیرفت و به همین منظور از ری، عازم طبرستان شده و سلسله علویان طبرستان را پایه گذاری کرد و تحت عنوان «الداعی الی الحق» به حکومت پرداخت. وی قریب 20 سال بر طبرستان حکم راند. ارتباط ری با طبرستان تاثیر و تاثر متقابل شیعی بر ری و نواحی اطراف آن نظیر قصران را در پی داشت. (جعفریان²: 1382، ص 358)

1 . علویان طبرستان، شیعه و مبشر مذهب زیدیه (منسوب به زید)، در شمال کشور بودند. «زید»، فرزند امام سجاد، ضمن اینکه از راویان کتب اربعه شیعه بوده و از طریق ایشان اعتبار و سندیت صحیفه سجادیه تایید می شود، شاگردی واصل بن عطاء، از رهبران معتزلیان را در پرونده دارد. از این رو گفته می شود که زیدیان در اصول اعتقادی به معتزله گرایش داشتند. زید از شیوخ ابوحنیفه (از امامان اهل سنت) بود و از اینرو ابوحنیفه با او بیعت کرده و یاریش می کرد. زیدیان از فقه حنفی ها تاثیر زیاد پذیرفتند.

2 (جعفریان، رسول (1382) تاریخ تشیع در شهر ری - مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی، جلد اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات دار الحدیث.

پس از او نیز برادرش محمد حکومت یافت و تا سال ۲۸۷ حکومت کرد. هیچ یک از این دو برادر در نزد زیدیان متأخر به عنوان «امام» شناخته نشده‌اند و سنت تحصیلی نیز تعالیم آنها را نادیده گرفت.

اما «حسن اطروش»، معروف به «ناصر کبیر» (که حسینی بود)، حکومت زیدیه را در ابتدای قرن چهارم در طبرستان برقرار نمود. او در ۳۰۱ شکست سختی را بر سپاه سامانی وارد آورد و مالکیت تبرستان را در دست گرفت. امامتش را همه زیدیه قبول داشته و مقبره اش در آمل به نام «گنبد ناصر الحق» یا گنبد کبود مورد توجه بوده و هست. مشهورترین اثری که به وی نسبت می‌دهند «تفسیر کبیر» نام دارد. سید احکام پادشاهی و امر و نهی مُلک را به سید حسن بن قاسم که پسرعمویش بود، بازگذاشت. حرص دنیا حسن بن قاسم را از راه سلامت بگردانید. سید را گرفته و دست بسته به قلعه لارجان فرستاد. اما طرفداران ناصر بر او شوریدند. به دستور اطروش، قاسم را دستگیر و زندانی نمودند؛ اما وی اظهار ندامت نمود و اطروش او را عفو و دختر خود را به عقد وی درآورد و زمام امور حکومت را در اواخر عمرش به او داد و خود به زهد و پارسایی، ارشاد خلق، تدریس و آبادانی شهرها گذراند. وی سرانجام در شب جمعه ۲۵ شعبان ۳۰۴ ق. در حالی که عمرش به ۷۹ سال رسیده بود، دارفانی را وداع گفت. پس از او حسن بن قاسم معروف به «داعی صغیر»، حکومت از سال 304 تا 316 بر طبرستان حکومت کرد. اینان اعتبار ویژه ای نزد زیدی ها داشته و دارند. (روحانی: 1370- مجد: 1380)

دو: بعد از این مقطع، زیدیان گیلان و مازندران، به دو جماعت و مکتب

رقیب تقسیم شدند: «قاسمیه» که در طبرستان غربی، رویان و مرزهای دیلم با طبرستان غالب بودند، و «ناصریه» که در گیلان شرقی و دیلم مرکزی غالب بودند. زیدیان در قرن پنجم با حکومت آل بویه همکاری نزدیکی داشتند. (رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران- ج 3) در طول قرن ششم هجری، جریان زیدی در حاشیه دریای خزر به طور جدی افول کرد، این انحطاط تا حدی به خاطر توسعه و گسترش اسماعیلیه بود که زیدیه را در گیلان شرقی منحصر کرد، تا حدی نیز به نزاع میان مدعیان علوی که منجر به دسته بندیهای مختلف می‌شد، ارتباط داشت.¹

سه: از جمله عوامل افول زیدیه عبارتند از: نداشتن تشکیلات منظم حکومتی، اختلافات سادات علوی، افراط در راستای تحقق اهداف، تحریکات حکام محلی، اقدامات ایدایی سلسله‌های کوچک‌تر و چنانکه اشاره شد، نهایت قدرت یافتن اسماعیلیه در بخش‌هایی از ایران.

1) از اواسط قرن هفتم و پس از حمله و سلطه مغول بر ایران، برای حدود یک قرن، کمترین اطلاعات و گزارش‌ها از زیدیه در ایران در اختیار است، تا اینکه در اواسط قرن هشتم برای بار دیگر گزارشات از روی کار آمدن سلسله کیابیان زیدی مذهب، در بخش‌هایی از شمال ایران و گیلان کنونی حکایت دارد، که در رأس آنان سادات حسینی و زیدی مذهب قرار داشتند. آنچه مسلم است آنکه پس از تسلط صفویان بر مناطق مختلف ایران و برجیده شدن حکومت‌های ملی و از جمله حکومت کیابیان در گیلان، مذهب زیدیه نیز در این مناطق دوام نیاورد و به تدریج از میان رفته است و پیروان زیدیه نیز به تدریج به مذاهب دیگر و به ویژه مذهب امامیه گرویدند. در این زمینه یکی از منابع قابل رجوع به قرار زیر است: روحانی، سید کاظم (1370) تحلیلی بر نهضت‌های سیاسی و دینی ایران، انتشارات کیهان

چهار: علویان با اینکه در گفتمان اسلامی تنفس می کردند، اما با هویت ایرانی مقابله نمی کردند و به عبارت دیگر با مظاهر هویت ایرانی در صلح بودند. مثلاً نقل شده است که روز مهرجان (مهرگان) فرا رسید و مردم طبرستان به منظور احیای آئین کهن نیاکان خود از داعی کبیر، که به عللی و بنا به مصلحت سیاسی به آئین ایرانیان تمایل داشت درخواست نمودند که به رسم گذشته ایرانیان جشن باستانی مهرگان نیز در طبرستان برگزار شود و داعی نیز موافقت خود را اعلام نمود. (حقیقت: 1363، 99)

در تاریخ علویان دو نکته برجسته مرتبط با صلح وجود دارد: یکی برخورد کریمانه و مهربانانه حسن اطروش با حسن بن قاسم بود که علی رغم شورش و ... او را بخشید و به جانشینی اش برگزید و دیگر رویه علویان که آیین های مرتبط با هویت ایرانی را با باورهای اسلامی سازگار دیدند.

در مقابل، اما اینکه باور شیعه زیدی در شمال مورد استقبال قرار می گیرد، از جهت جامعه شناسی سیاسی خود نکته قابل توجهی است. زیرا روایت اینان از تشیع به نوعی افراطی است و در مقابل روایت شیعیان جعفری قرار دارد. بدرستی گفته شده است: بنا به باورهای مذهبی زیدی ها، هر فرد زیدی باید چاقو یا خنجر همراه خود داشته باشد. یکی از ویژگی های امامان به باور آنها باید شاهر به سیف باشد؛ یعنی قیام به شمشیر کرده باشد. به همین جهت امام حسن مجتبی را امام نمی دانند¹،

¹ . در همین منبع می خوانیم: مظلومیت امام حسن مجتبی با رفتار یارانش واقعا دردناک و کشنده است. امامی که مجبور می شود در خیمه خود با زره نماز بخواند و از سوی نزدیکترین

چرا که با معاویه صلح کرد و به باور آنها شمشیر خود بر زمین گذاشت. (بینایی: 1400، ص 66) استقبال از فرهنگ جنگ طلبانه و رهبران تندرو از سوی تبرستانی ها، نکته بسیار مهمی است که در بحث دلایل و علل فقر منابع تاریخی صلح در این خطه باید مورد توجه قرار گیرد. زیرا اگر این مدعا جای بسط دادن داشته باشد که شمالی ها از جریان های خشن تر دینی بهتر استقبال می کردند، آنگاه نباید توقع رخ دادن اتفاقات صلح آمیز در این خطه را داشت. البته این مدعا را به صورت موجهه کلیه نمی توان پذیرفت. زیرا اینگونه نبود که در آن زمان در شمال چند جریان فکری دینی شیعی برای گزینش پیش رو بود و اینان روایت زیدی که خشن ترین بود را برگزیدند!

ب) پس از علویان

پس از علویان، زیاریان و آل بویه، که دست پرورده‌ی علویان و شیعی مذهب بودند، بر طبرستان فرمان راندند.

«اسفار» جنگجویی که اهل دیلم بود از نواحی لاریجان و از طایفه وردان آوند برخاسته بود، قدرت علویان را در سال 316 ق خاتمه داد و دوری خود را پادشاه خواند و برای خود تخت سفارش داد و با خلیفه عباسی



یارانش ترور شود و مختار ثقفی، به عمویش (که حاکم مداین بود) پیشنهاد می دهد که آن امام را کد بسته تحویل معاویه دهد و پاداش گیرد. (بینایی: 1400، ص 102)

(المقتدر) در افتاد¹ و... اما برای اخذ مالیات بر مردم سخت گرفت و خشونتش سبب شد که یارانش پراکنده شدند و در نهایت بدست یکی از همراهانش، یعنی مرداویج کشته شد. (زرین کوب: 1387، ص 430)

زیاریان² از شاهک نشین کوچکی در گیلان، شمال غربی دریای مازندران برخاسته اند و در آغازین سده دهم میلادی (قرن چهارم) پرچم شیعی در خطه شمال برافراشتند و با سایر مناطق ایران نیز نفوذهایی داشتند. مرداویج (پسر زیار) نخستین فرد این سلسله بود. او اسفار، فرماندهش را که بر قزوینی ها ستم کرده بود، کشت و در سال 315 ق به ری و همدان نیز قلمروش را گسترش داد. مرداویج نیز به جهت سختگیری، طی شورش کشته شد³ و پسرش وشمگیر به حکومت رسید که با آل بویه سازش کرد. پس از مرگش در سال 366 ق قابوس برادرش در حمایت خلیفه عباسی در تبرستان و گرگان به حکومت رسید. اما او به جهت ورود

1. در یکی از منابع شورش های ضد تازی عمال و والیان خلفای عباسی به تفصیل تحت عناوین زیر گزارش شد: شورش سرخ جامگان در گرگان؛ شورش ونداد هرمز در مازندران؛ کشته شدن فراهه سردار مشهور خلیفه؛ نخستین خیزش شیعیان ایران و گرویدن دیلمیان به علویان. (مهدی - شفیعی: 1377، صص 74-67)

2. ترتیب تاریخی زیر برای تعیین جایگاه زیاریان مناسب است. در ایران پس از اسلام، حکومت های نیمه مستقلی چون طاهریان؛ علویان طبرستان؛ آل زیار؛ آل بویه؛ صفاریان؛ غزنویان؛ سلجوقیان؛ خوارزمشاهیان و... روی کار آمدند.

3. مرداویج رفیق گیله مرد اسفار، هم در عین حال که همان آرمان مبارزه به خلیفه عباسی را تعقیب می کرد و اما سرانجام دچار همان سرنوشت اسفار (غرور و سختگیری و سقوط) شد.

(زرین کوب: 1387، صص 1-430)

زودهنگام در منازعات برادران آل بویه باهم، مجبور به فرار شد و سالها بعد مجدداً به گرگان بازگشت و.... (کبیر: 1372)

آل بویه (قرن چهارم) به وسیله شاهنشاه «عضد الدوله»، سلطه عرب بر ایران را زیر سوال بردند. اینان اصالتاً اهل نواحی دیلم بودند، اما محدوده قیامشان به جنوب، شرق و غرب ایران کشانده شد و حتی تا بغداد رفته و بر خلیفه هژمونی یافتند. مروری بر فعالیت‌ها و قیامشان در منابع تاریخی حکایت از آن دارد که می‌توان مفصل از جنگ و جدال و خشونت آنان با دیگران و حتی میان خانواده خودشان گزارش نمود؛ اما جدای از اینکه دامنه فعالیتشان بر شمال متمرکز نبود، چندان از صلح برای این طایفه نمی‌توان نکاتی نوشت. (زرین کوب: 1387، صص 47-436- میرابوالقاسمی: 1369، ص 75)

تنها نکته قابل ذکر آنکه به گزارش کتاب روزگاران ایران، «در دستگاه وزرا و امرای آل بویه تعدادی دبیران، مستوفیان و عمال مسیحی، مجوسی و صابی وجود داشت و پیداست که در این باره تسامح فکری امرای دیلمی عامل عمده بود.» (زرین کوب: 1387، ص 452) به همین دلیل در این مقطع شاهد فعالیت‌های فرهنگی در بخش‌هایی از ایران بوده و مثلاً غنای کتابخانه‌های آل بویه، زبانزد بود. این ابعاد خاندان بویی را می‌توان در راستای صلح مثبت تفسیر نمود.

تنها در اواخر قرن 8 ق. بود که مرعشیان، شیعه‌ی‌اثنی‌عشری را در طبرستان رسمیت بخشیدند. پس از برافتادن مغول، در سال ۷۶۰ه. ق، میر قوام‌الدین مرعشی، سر سلسله مرعشیان، حکومت مرعشی را در مازندران

تأسیس کرد و این نظام تا 795 ق استمرار یافت. سید قوام‌الدین مرعشی ملقب به میربزرگ، از بزرگان سادات مرعشی و مؤسس دودمان مرعشیان تبرستان بود. وی از نوادگان شخصی به نام علی‌المرعش بود که شجره نامه او (المرعش) با چهار نسل به امام زین‌العابدین می‌رسید.¹

پس از بازگشت سید قوام‌الدین به تبرستان، «کیافرسیاب چلاوی» که به تازگی واپسین اسپهبد باوندی را به قتل رسانده بود، به وی اقتدا نمود تا رقیبانش وی را مردی بدون شریعت معرفی نکنند. در مرحله بعد در اختلاف بین قوام‌الدین و کیافرسیاب، طی نبردی کیافرسیاب کشته می‌شود. در پی خروج چلاویان از آمل سال 760 ق، قوام‌الدین و جمعیت طرفدارش با ذکر الله‌اکبر و صلوات، شهر را به تصرف درآوردند. این تاریخ را می‌بایست سرآغاز حکومت سادات مرعشی در مازندران دانست. سپس قوام‌الدین در مصلاهی شهر سخنرانی نمود. وی در این سخنرانی پس از آن‌که در باب عقاید دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سخنانی را نقل نمود. نخستین اقدام حکومتی سید قوام‌الدین، برگزیدن کمال‌الدین فرزندش به عنوان جانشین بود.

1. در کتابی با مشخصات زیر: مجد، مصطفی (1380) مرعشیان در تاریخ ایران، نشر رسانش، دسته بندی خوبی از مقطع مرعشیان دارد: دوره اول که ربع قرن است و به قوام‌الدین مرعشی و سید کمال‌الدین مربوط است و اوج اقتدار آنها. در دوره بعد توسط تیمور لنگ سرکوب و تبعید می‌شوند و هر چند بعد با اذن تیمور، باز می‌گردند، اما اقتدار پیشین را ندارند. در عهد صفویان، مرعشیان با آنان هم افق شدند و شاه عباس از جهت مادری به مرعشیان تعلق داشت و... از بزرگان دوران جدید، آیه الله سیر شهاب‌الدین مرعشی نجفی به آن خاندان تعلق داشت.

تیمور از ۷۷۸ هـ ق تا هنگام مرگش در ۸۰۷ هـ ق، به مدت ۲۹ سال، بخش عظیمی از جهان را زیر فرمان خود آورد و سلسله تیموریان را تاسیس نمود. امیر تیمور در لشکر کشی دوم خود به مازندران در سال ۷۹۴ هـ ق، به کلی سادات مرعشی را سرکوب کرد (گرچه سادات مرعشی را نکشت) و بر رستم‌دار (نور) نیز تسلط یافت. مرعشیان به تبعید ماوراءالنهر که امیر تیمور در حقشان روا داشته بود، رفتند. از فرزندان قوام الدین، سید کمال الدین و سید فخرالدین و نیز برخی از برادران دیگرش، در حیات تیمور، در تبعید درگذشتند.¹

در آستانه ظهور صفویان شیعی مذهب، مرعشیان، خراجگذار این همکیشان خود شدند. اما شاه طهماسب اول حدود نیمی از نواحی مازندران را از چنگ نوادگان سید قوام بیرون آورد و به یکی از شاهزادگان

1. منابع مرعشی‌ها با منابع تیموری‌ها در باره مناسبات مرعشی‌ها و خاندان چلاوی با تیموریان یکدست نیست. منابع مرعشی علت سقوط دولت هفتصد ساله باوندی را بروز هرج و مرج در منطقه به سبب حمله تیمور به مازندران و همکاری خاندان چلاوی با تیمور می‌دانند. اما منابع تیموری قدرت طلبی، اختلافات مذهبی و دیپلماسی نادرست مرعشیان را موجب هجوم تیمور به این منطقه ذکر می‌کنند. گفته شد که منطقه تبرستان پس از تصرف تیمور، ابتدا به اسکندر چلاوی واگذار گردید، اما با شورش او علیه تیموریان در نهایت به مرعشیان تحویل شد. (بابازاده طلوتی، رقیه، 1393) بررسی گفتمان قدرت اسکندر چلاوی با رویکرد تطبیقی منابع مرعشی و تیموری در مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی‌رمضانی پاچی، انتشارات هاوژین، ص 95-111

صفوی واگذار. از این پس (اواخر قرن دهم قمری)، سادات مرعشی در مازندران دیگر چندان قدرتی نیافتند.¹

احسان طبری در کتاب «برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران»، در سرفصلی تحت عنوان جنبش انقلابی دراویش ایرانی در قرن هفتم، از چند جنبش نام می برد که بیشتر آنها به نوعی با خطه شمال مرتبط اند. او جنبش های یاد شده را به قرار زیر شرح می کند: جنبش سربداری خراسان و کرمان به جهت رهبری اولیه با خطه شمال مرتبط اند. زیرا یکی از صوفیان بنام خلیفه مازندرانی² (از پیروان شیخ رکن الدین سمنانی که از او جدا شد)، بساط و عظم در سبزوار گسترده و دشمنانش علیه او توطئه کردند و بالاخره در سال 736 ق کشته شد. اما این جنبش توسط شاگردش شیخ حسن جوری، استمرار یافته و توفیق

1. در کتاب میر سید ظهیرالدین بن سید نصیر مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، بالای 500 صفحه ای، اغلب مناقشات، مجادلات و منازعات اقوام مختلف در خطه شمال مفصل گزارش و شرح شده است، تا حدی که می توانست نام این کتاب جنگ و خشونت در طبرستان و رویان و مازندران باشد. این نکته با مروری بر فهرست مطالب کتاب نیز قابل استنباط است. حال آنکه در فهرست حتی یک بار سخنی از صلح به میان نیامده است! در این زمینه منبع زیر هم مفید است: روحانی، سید کاظم (1370) تحلیلی بر نهضت های سیاسی و دینی ایران، انتشارات کیهان

2. شیخ خلیفه چندی را نزد شیخ بالو، زاهد آملی (هم دهی خود) تحصیل کرد و سپس محضر علاء الدین سمنانی و برخی عرفای دیگر را درک نمود و در نهایت در سبزوار به تبلیغ دین مشغول شده و از فتاویش مخالفت با خراج به مغولان بود. او که شیعه بود، سرانجام بدست علمای اهل سنت آن شهر، مرتد اعلام شده و او را حلق آویز کردند. راه او را شاگردش شیخ حسن جوری ادامه داد.

یافت تا خراسان و ماوراء النهر گسترش یابد. اینان که ضدمغول (و نیز فتودالها) بودند، دعوی داشتند که می خواهند کاری کنند که حتی یک تاتار تا قیام قیامت، خیمه در خاک ایران نزند.

در زمان جنبش سربداریه، سید عزالدین مرعشی، شاگرد شیخ حسن جوری و شیخ قوام الدین مرعشی پسر او، از سران درویش مازندران، علیه فخرالدوله باوندی (از امیران باوند) این سامان برخاستند. جنبش طرفداران قوام الدین تا اوان حمله تیمور در آن صفحات دوام آورد. جنبش درویش مرعشی در همان ایام گیلان را نیز فرا گرفت.

اما جنبش حروفیه در زمان تیموریان رخ داد و آن جنبش درویش پیرو فضل‌الله حروفی استرآبادی، معروف به نعیمی¹ است که بدست میرزا میرانشاه، پسر تیمور گورگان در سال 777 به قتل رسید. اینان در آذربایجان قتل عام شدند. (طبری: 1348، صص 30-329)

روایات نقل شده از جنبش‌ها، خود به خود با ناصح نسبت دارد و گزارشی از جنگ و خشونت است، که به صورت خلاصه مرور شد؛ مگر آنکه این اقدامات بدین گونه تفسیر گردد که چون این قیام‌ها علیه ستم و اشغال بودند، غایتشان صلح جویانه بوده است.

1. نعیمی، تخلص شعری فضل‌الله (متولد استرآباد) بود این عارف و صوفی را بنیانگذار فرقه

حروفیه خوانند. این فرقه ارزش عددی برای حروف الفبا قایل بودند.

ج) برخی اتفاقات فرهنگی مهم:

در این قسمت، برخی آثار و اقدامات مهم فرهنگی تبرستان از عهد علویان تا صفویان اشاره می‌گردد. تعدادی از تالیفات علمی و فرهنگی می‌توانستند به فضای صلح و دوستی دامن زنند و یا برعکس به تولید فرهنگ ناصالح و پادصلح ختم گردند.

«مرزبان نامه» کتابی است مشتمل بر حکایات و تمثیلات که «مرزبان» آن را به زبان قدیم تبرستان نوشت. در سال 598 ق محمدبن غازی ملطیوی و در نیمه نخست قرن هفتم سعدالدین وراوینی آن را به فارسی برگرداندند. عنصر المعالی کیکاوس، صاحب قابوس نامه و ابن اسفندیار، صاحب تاریخ تبرستان، مولف مرزبان نامه را «رستم بن شروین» (سیزدهمین پادشاه سلسله باوندیه¹ کیوسیه) می‌دانند. اما سعدالدین وراوینی مولف آن را «مرزبان بن شروین» (پنجمین پادشاه سلسله باوندیه کیوسیه) ذکر می‌کند. (نوری خوش رودباری: 1393، ص 591) سبک نوشتار مرزبان نامه مثل کلیله و دمنه است. بخشی گفتگوی حیوانات با هم در قالب داستان و بخش دیگر هم داستان های آدمیان که پیام های اجتماعی سازنده دارند. (خطیب رهبر: 1389)

اما «قابوسنامه» (سال 475 ق)، اثر عنصر المعالی (بن اسکندر قابوس بن وشمگیر بن زیار)، به همراه سیاستنامه خواجه نظام و نصیحتنامه غزالی، از

1. بنیانگذار سلسله باوندیه باو، فرزند شاپور و شاپور هم فرزند کیوس (برادر انوشیروان) بود.

مقطع سلسله شاهان این سلسله از 30 ق تا 397 است.

3 کتاب تعیین کننده به زبان فارسی در سده های 5 و 6 ق بود. این کتاب را از منظر موضوعات «صلح مثبت» می توان تحلیل محتوا نمود. در این کتاب عنصرالمعالی یک موضوع کلیدی را با پسرش مطرح و سپس پیرامون آن نکات آموزنده و حکایات می آورد. این اثر از جنس اندرنامه ها و در موضوعات اخلاق و سیاست است. متن کتاب در 44 باب تدوین شده است و موضوعاتی از لشکر کشی و آیین های معمول زندگی تا مسایل اجتماعی، چون عشق ورزیدن و دوست برگزیدن و ... را شامل می گردد. در قابوس نامه باب چهل و چهارم کتاب اخلاق و منش جوانمردان و عیاران عصر ساسانی آمده است (زاده محمدی: 1395، 46)، که موضوع اخیر، بسیار ظرفیت روایت صلح آمیز متناسب با حتی هزاره سوم را دارد.

البته اتفاقات فرهنگی همواره در جهت صلح و آشتی نبود، اگر گفته نشود که گاه تخم خشونت و تفرقه می کاشت. مثلا تاسیس «مدارس نظامیه» ای که خواجه نظام الملک در عهد سلجوقیان، در بغداد، نیشابور، بلخ، مرو، اصفهان، بصره، هرات موصل داشت و در خطه شمال، «نظامیه آمل» را ساخت. اما نقش این مدارس در تولید خشونت مذهبی قابل تامل است. زیرا هم به نزاع مذهبی و فرقه ای دامن می زد و هم روایت فقهی و خشک و متعصبانه از اسلام شافعی داشت، که از مضمون و محتوای اسلام

عقلانی و رحمانی دور بود. (زرین کوب: 1387، ص 485 و کسای: 1374)¹

زمان تاسیس مدرسه نظامیه شهر آمل، دقیق معلوم نیست و محتمل است در زمان وزارت خواجه نظام در دوره دهساله سلطنت «آب ارسلان» تاسیس شده باشد. از جمله انگیزه های تاسیس مدرسه نظامیه در آمل تقابل با اسماعیلیان نزاری بود، که در شمال فعالیت فرهنگی گسترده داشتند. از مدرسان بنام این مدرسه «ابوالمحسن رویانی» بود، که بدست اسماعیلیان ترور شد.² نیز رویانی، نخستین دانشوری است که به الحاد و بی دینی گروه باطنیان فتوا داد. (صیقل: 1396، صص 3-40)³ در همین گزارش کوتاه

1. در زمان مغول در طبرستان، آمل در عهد اسپهبد یزدگرد (وفات سال 697 ق) بیش از 70 مدرسه برقرار بود و برای هر رسته و دسته ای از مردم کاری جداگانه و علویان و .. را جیره سالانه به هنگام می رسید و مغولان را با او کاری نبود و نامی بیش نداشتند. (برزگر: 1380، جلد دوم، ص 336)

2. در یکی از منابع برخی اقدامات ایدایی اسماعیلیان در نواحی شمال با عناوین زیر به تفصیل شرح شده است: کشتن سبدهادی کیای علوی (حقانی)؛ تاخت و تاز به تنکابن و رویان؛ کارد زدن فداییان به شاه غاز رستم؛ کشته شدن شاهزاده طبرستان بدست فداییان و... (مهدی- شفیعی: 1377، صص 202-197) و یا حملات به گیلان، تنکابن، رودسر، رویان و .. از سوی اسماعیلیان در نیمه اول قرن ششم گزارش شده است. (همان منبع، ص 198)

3. ناگفته نماند که این منبع اولین مدرسه آمل را به «ناصرالحق» در اوایل قرن چهارم نسبت می دهد. مدرسه ای که کتابخانه ای غنی داشت و موقوفات بسیار و پیروانش از گیل و دیلم و ... با این مرکز ارتباط داشتند. (صیقل: 1396، ص 6-34)

ناصلح ها و پادصلح ها از تاسیس تنها مدرسه نظامیه خطه شمال، قابل استنتاج است.

د) نتیجه این قسمت

یک: در مرور تاریخ خطه شمال از علویان تا صفویان، نکات برجسته مرتبط با صلح در آن بسیار کم (چند مورد محدود که پیشتر شرح شد) به چشم می آید، حال آنکه در جای جای آن و مقطع به مقطع می توان خشونت ها و جنگ و گریزها را به تفصیل گزارش نمود¹ که به برخی نکات در این قسمت اشاره شد و گزارش تفصیلی آنها جدای از اینکه در منابع مختلف آمده، رسالت نوشتار حاضر نبود.

دو: گفته شد که جنبش های سیاسی و اجتماعی طبرستان گرچه لاجرم با خشونت قرین بودند، اما از جهاتی می توانند با صلح پیوند داده شوند، اگر بتوان نشان داد که غایت آنان واقعا رهایی از ستم و تحقق عدالت و برابری در جامعه بوده است.

سه: اضافه شود که در کنار اعتلای آل بویه و آل زیار و پیش از آن علویان در خطه شمال که گزارش مختصر شد، بخش عمده نواحی کوهستانی طبرستان همچنان در دست خاندان های محلی بازمانده از عهد

¹ . کافی است به عنوان نمونه به منبع زیر مراجعه شده و تاریخ تحولات تنها شهر آمل را در منبع زیر مرور نمود و نزاع ها و کشت و کشتارها را به ترتیب تاریخی دید و گزارش نمود:

موسوی بجنوردی، کاظم؛ زیر نظر (1368) دایره المعارف بزرگ اسلامی - جلد دوم؛ کلیدواژه

آمل، نشر مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی

ساسانیان باقی ماند (زرین کوب: 1387، 2 460) که هر یک از آن ها نیز منازعات خاص خود را داشتند.

چهار: مقطع مغول که مربوط به همین دوره است چندان استشهاد نشد. بدیهی است که گفتمان حکام مغول به ویژه در حملات اولیه در ایران عمدتاً جنگ و تجاوز بود و نه صلح. با این حال نقل شده است که اینان به جهت دشواری راه از تصرف گیلان خوداری نموده و اولیجاتو به گرفتن خراج ابریشم بسنده کرد. (اشراقی: 1356 و پناهی: 1392، ص 41)¹

1 . در کتاب ولایات دارالمرز ایران گیلان شرح مفصلی از تعامل و تقابل اهالی گیلان با

مغولان آمده است. (ارابینو: 1357، ص ص 3-460)

فصل چهارم: تاریخ صلح
تبرستان؛ از صفویان تا پایان
قاجار

فصل حاضر خود مشتمل بر دو مقطع تاریخی به شرح زیر است: 1. از صفویان تا قاجاریان؛ 2. از قاجاریه تا پهلوی؛

1) از صفویان تا قاجاریان

از صفویان تا قاجاریه، (به دلیل حجم محدود مطالب سلسه های پس از صفویان)، ذیل یک عنوان و به ترتیب زیر می آیند و سپس مستقلاً از عهد قاجار گزارش می شود:

یک: صفویان

دولت صفویان بدست شاه اسماعیل صفوی در 907 ق تاسیس شد و از نتایج حکومت این خاندان که بیش از دو قرن بر ایران حکومت کردند آن بود که پس از ورود اسلام به ایران، این اول بار بود که دولت مرکزی وقت، کنترل سراسر ایران را بدست گرفت وحدت ملی را به نوعی به ارمغان آورد. اما همین سلسله از لطماتشان آن بود که به شکاف مذهبی دامن زدند و به بهانه دفاع از تشیع به عنوان مذهب رسمی، بر اهل سنت سخت گرفته و دلخوری ها و گسست مذهبی و ناصح ایجاد نمودند.

در عهد صفوی مشکل گسست مذهبی در خطه شمال کمتر برجسته شد. زیرا همانگونه که گفته شد از میانه قرن سوم به بعد شیعیان زیدی در تبرستان حکومتی تأسیس نموده و حتی پس از سقوط هم باورهایشان در برخی مناطق شمالی تا عصر صفویه ادامه یافت و نیز در برخی مناطق شمال هم چنانکه اشاره شد، شیعه اثنی عشری (مثلا با مرعشیان و...) پیشینه ای داشت. با این وصف ناصح و پادصلح مذهبی حادی در عهد صفویه در خطه شمال همانند آنچه در برخی مناطق ایران (مثلا غرب سنی نشین) رخ داد، اتفاق نیفتاد. اما برخی نکات جزئی تر قابل ذکر در این زمینه در ادامه طرح و سپس به افشاریه و زندیه اشاره می گردد (که اهمیت کمتر از عهد صفویان داشتند).

یکی از رقبای شاه اسماعیل در مازندران و سمنان، «امیرحسین کیاچلاوی» بود که فردی شجاع و ذی نفوذ بود. او در نهایت اما در نبردی با لشکریان شاه اسماعیل دستگیر و زندان شد و در همانجا نیز خودکشی کرد.^۱ (اسدیپور- اسکندری: 1293، صص 9-44) جسدش را به امر شاه اسماعیل در اصفهان سوزاندند.

در کتاب دانشنامه تبرستان و مازندران (جلد دوم) شرح مفصلی از جنگ و گریز طرفداران شاه اسماعیل و حکام محلی آمد، که در نهایت نیز به سلطه مطلق صفویان بر شمال در دوره شاه اسماعیل ختم نگردید. تنها

1. شرح داستان در جلد دوم کتاب دانشنامه تبرستان و مازندران، ص 129. لازم به ذکر است

که مقاله مربوط به صفویان در این مجموعه، به قلم «علی عنایتی» به نگارش درآمد.

در دوره شاه عباس بود که منازعات محلی شمال خاتمه یافت و امنیت به مازندران بازگشت.

حضور قاطع تشیع اثنی عشری در استرآباد در قرن نهم سبب شد، تا عالمان این شهر از جنبش جدید شیعی که صفویان پرچمدار آن بودند، حمایت علمی کنند. ناگفته نماند که در عین حال برخی عالمان شیعی به دلیل شدت تشیع، جان خود را نیز در این دوران از دست دادند. مثلاً شاه اسماعیل دوم که تمایلات سنی‌گری داشت، «سیر عماد الدین علی حسینی استرآبادی» (میرکلان) را به دلیل اصرار بر تشیع تحت فشار قرار داد و در نهایت به قتل رساند. (جعفریان: 1379، ص 28)

در یکی از منابع مقاومت طولانی گیلانی‌ها در مقابل سلاطین صفوی (شاه اسماعیل، شاه طهماسب، شاه عباس، و عادلشاه)، گزارش شده است. (میرابوالقاسمی: 1369، ص 112)

اما مناسبات صفویان با شمال فقط به ابعاد مذهبی مربوط نمی‌شد و از این رو صلح و ناصح و بلکه پادصلح‌های گوناگونی در ابعاد دیگر که عمدتاً برای سیطره بخشیدن بر قدرت صفویان بود، در خطه شمال رخ داد. مثلاً شاه اسماعیل در سال 917 ق، برای به انقیاد درآوردن تمامی مازندران و لشکرکشی به سمت اُزبک‌ها، وارد منطقه لاریجان شد و در کنار «دریاچه دریوک» در بالای دهکده «نمار»، در دامنه شمالی دماوند، موضع گرفت. با استناد به کتاب تاریخ خاندان مرعشی، شاه اسماعیل که فتح آمل را دشوار می‌دید، با قساوت تمام، دستور داد آن سمت از سد طبیعی یا همان دریاچه دریوک را که مشرف به آمل بود، بشکافند. آب عظیم آن دریاچه نیمه شب

به آمل رسید و بسیاری از اهالی شیعه مذهب آمل را غرق نمود! (هومند: 1393، ص 183، به نقل از میر تیمور مرعشی، تاریخ خاندان مرعشی، ص 85 - 83)

و یا «شاه طهماسب»، به جهت سرکشی جریان هایی از گیلان، حمله سختی به این منطقه داشت و در نبردی گسترده در نهایت موفق شد حاکم سرشناس و ریشه دار آن موقعیت، یعنی «احمد خان گیلانی» را دستگیر و به قتل برساند و بر منطقه مسلط شود. (اشراقی: 1356، ص 81) شرح مفصل جنگ شاه طهماسب با احمد خان و سپس دستگیری آن در کتاب تاریخ اسلام در نواحی شمال... آمده است با این تفاوت که به جای مرگ، از حبس طویل‌المدت احمد خان حتی تا مرگ شاه طهماسب و در دوره شاه اسماعیل دوم مجدداً به قدرت رسیدنش، و فرارش در عهد شاه عباس به قسطنطنیه، سخن به میان آمده است. (مهدی - شفيعی: 1377، ص 310 و ص 316)

نیز نقل شده است که پس از مرگ شاه عباس، گروهی از مردم گیلان قیامی را برای استقلال از ایران پا کردند. دلیل آن نیز ظلم و ستم کارگزاران صفوی در گیلان بود و به ویژه مالیاتهای سنگین. (اصلاح عریانی: 1374، صص 6-685)¹

1. در همین منبع 3 جلدی و بالای 1600 صفحه ای در سه مجلد پیرامون گیلان فصلی تحت عنوان گیلان سرزمین قیامها آمده و انقلاب های گوناگونی (از پیشا اسلام تا پسا اسلام: ضد خلفا؛ نهضت سادات؛ شورش عهد شاه طهماسب و....) مفصل گزارش شده است و به نقل از کتاب «حدودالعالم من المشرق الی المغرب» (تالیف در سال 372) آورده است که: گیلان

حاکمان محلی بادوسپانان به جهت نبود دولت مرکزی قوی و اختلافات، توانستند با حمایت از برخی گروه‌ها حکومتی هزارساله را برای این نواحی استمرار بخشند. در دوره صفویه و در پی ایجاد حکومتی که از منظر مذهبی با حکام محلی رویان و مازندران اشتراکات فراوانی داشتند، دیگر امکان حمایت از کانون‌های مخالف دستگاه سلطنت برای ادامه حکومت وجود نداشت. همین امر سبب شد تا مثلاً اقدام «ملک بهمن» علیه صفویه، به سرعت سرکوب و به حکومت هزارساله خاندان‌های محلی در این مناطق پایان بخشیده شود. حکومت این بخش‌ها تا مدت‌ها در دست بادوسپانان و آل‌باوند بود، تا آن‌که در زمان شاه عباس اول وضعیت تغییر کرد.

لازم به ذکر است که هم‌زمان با حکومت شاه عباس اول، ملک بهمن (آخرین بازمانده ملک کیومرث بن بیستون زیار)، بر لارجان و اطرافش سلطه داشت. او با وجود آن‌که به ظاهر به شاه‌عباس اظهار اطاعت می‌کرد، ولی در خفا کسی را فرستاده تا او را به قتل رساند. شاه عباس وقتی از این قضیه آگاه شد، «فرهاد خان» را به رویارویی او فرستاد. فرهاد خان قلعه

←

سرزمینی آبادان و پر نعمت است و کار کشت را زنان می‌کنند و مردان را هیچکار نیست، جز حرب! (اصلاح عربیانی: 1374، صص 84-770 و ص 644)

در کتاب کرنولژی تاریخ گیلان، که به مقاطع پیشا و پسا اسلام گیلان به ذکر تاریخ و شرح مختصر تک تک اتفاقات مهم پرداخته است، با مرور کتاب به ندرت خبر از حتی صلح منفی (نبود جنگ) است و حال آنکه هر صفحه این اثر در حقیقت گزارش جنگ و قتل و خشونت در گیلان از سوی گیلانیان و یا علیه آنان است. (فاخته: 1383)

لاریجان را محاصره کرد و بعد از چندی موفق به دستگیری ملک بهمن و فرزندانش گردید و از آن پس لاریجان، جزو تیول حکام قزلباش شد. «قلعه ملک بهمن» (که امروزه نیز آثارش در جنب روستای شاهاندشت لاریجان قابل مشاهده است) متعلق به حکام پا دوسبانان بود، که سال‌ها در منطقه رویان و نور حکومت می‌کردند. پس از شکست ملک بهمن، این قلعه به دستور شاه عباس صفوی فتح گردید. (یوسفی فر- ریاحی: 1393، ص85)

اما عهد صفویه همانگونه که در ابتدا اشاره شد، همواره با موقعیت ناصح (بجز پادصلح‌های مقاطعی از گیلان)، در شمال همراه نبود و بلکه در ابعادی اتفاقات آن دوران را می‌توان به وجود صلح و پیشرفت تعبیر نمود. مثلاً آباد شدن نسبی مازندران در دوره صفویه، به‌خصوص در زمان شاه‌عباس کبیر (به دلیل خویشاوندی با مرعشیان)، اتفاق افتاد. در زمان حکومت «میر سلطان مراد مرعشی» بر مازندران، «سیده خیرالنساء بیگم»، دختر میرزا عبدالله به دربار شاه تهماسب فرستاده شد و شاه صفوی او را برای فرزند خود «محمد میرزا» به زنی گرفت. شاه عباس اول از این پیوند دنیا آمد. در دوره بعد که محمد میرزا به سلطنت رسید، خیرالنساء ملکه ایران شد. او به جهت سختگیری‌ها و اعمال سلطه قوی، بدست قزلباش‌ها کشته شد¹ و نتیجه آن رخ دادن هرج و مرجی در مازندران بود. (نصری

¹ در این جریان، نه تنها مادر شاه عباس را کشتند، بلکه بدین اکتفا نشد و مادر پیرش که از مازندران آمده بود را کشتند و هر چه در آنجا بود را بردند و از اهالی مازندران هر کسی در قزوین

اشرفی: 1398، ص 133) اما با به سلطنت رسیدن فرزند این خانم، شاه عباس، تصمیماتی برای آرامش و توسعه مازندران گرفته شد. به عنوان نمونه در زمان شاه عباس مازندران، پایگاه اقتصادی و صادر کننده تولیدات از این استان از جمله ابریشم برای اروپا بود و او دو شهر «بهشهر» و «فرح آباد» را تاسیس نمود، همراه با زیر ساخت های گوناگون و موثر. (دهقانی: 1403). نیز از اقدامات او در الحاق مازندران به دولت مرکزی، تاسیس جاده عباسی از مازندران به پایتخت بود. شاه عباس در سن قریب 60 سالگی در مازندران در بستر بیماری افتاد و در عمارت سلطنتی اشرف (بهشهر) درگذشت.

زان پس تا پایان صفویان نکته قابل توجهی مرتبط با صلح از این خاندان در تبرستان در منابع ملاحظه نشد.

دو: افشاریه

پس دوران صفویه، نوبه به افشاریه رسید. در زمان فتنه «محمود افغان» در اواخر صفویه (که به سقوط این خاندان انجامید)، روس ها بر گیلان¹ و

←

بود را عربان کردند و در کمال مفاخره به منازل خود بازگشتند. (حجازی: 1381، ص 229) البته شاه عباس پس از به حکومت رسیدن، از اینان انتقام گرفت.

1. در برخی از منابع چند اشغال از سوی روسها به گیلان گزارش شده است: اول حدود سال 300 که روسهای تبار واریانگی (نه اسلاو)، گیلان را اشغال کردند و البته این حمله سپس دفع شد. دیگر عصر سلطنت شاه صفی (نوه شاه عباس) در سال 1045 ق برخی شهرهای گیلان مورد تجاوز روسها قرار گرفت. این حملات چند بار و آخرین سال 1079 رخ داد که رشت اشغال شد.

مازندران، سلطه یافتند. با پیروزی «نادرشاه» افشار در دفع نیروهای افغان و عثمانی، روس‌ها از ترس شمشیر نادر و همچنین بلایای طبیعی (وبا و مالاریا)، از شمال ایران عقب کشیدند. نادرشاه اهتمام ویژه‌ای به مازندران داشت و در عهد او «نیروی دریایی» در شمال ایجاد شد. اما با سختگیری‌های به ویژه مالیاتی اواخر حکومت نادرشاه بر مردم، از جمله مناطقی که علیه او شوریدند، مازندران و گیلان بود، گرچه این قیام سرکوب شد. یکی از دلایل شکست قیام مازندران اعتماد آنان به قاجاریه و ترکمانان بود. با این حال می‌توان از پس این اتفاقات وضعیت صلح و ناصح خطه شمال را رصد نمود.

پس از مرگ نادرشاه (1160 ق) فرزندش «عادل شاه» جانشین او شد. اما «محمد حسن خان قاجار» در مازندران و نواحی دیگر شمالی ایران از استقلال دم زد. به همین دلیل فرزندش «آغا محمد خان»، (بعدها موسس سلسله قاجاریه) به امر عادل دستگیر و مقطوع النسل شد. (نصری اشرفی: 1398، صص 7-135) اما درگیری خاندان قاجار (ایل قاجار به امر شاه عباس اول صفوی به استارآباد کوچانده شدند) با سلاطین افشاری و سپس زندی، مثلاً در استرآباد و گنبد و... بخشی از پادصلح‌های خطه شمال پس از عهد صفویه را رقم زد. (معطوفی: 1388، صص 5-153)

←

در نهایت پس از تبعید رضا شاه نیز ارتش سرخ شوروی برخی شهرهای گیلان را اشغال کرد.

(پندی: 1398، ص 30، ص 39 و ص 53)

سه: زندیه

در دوره زندیه، مازندران درگیر ایل قاجار با حامیان زیدیه بود. در مقطع اولیه، لشکریان زندیه از امرای قاجاریه شکست خوردند، ولی در مقطع بعدی، توفیق با قوای زندیه بود. در این مقطع هم شورش‌هایی علیه قاجاریان در خطه شمال رخ داد، که البته سرکوب شدند و هم علیه زندیه که آن‌ها هم به سرکوب ختم شد. در این بین گاه شهرهای مازندران توسط نیروهای این دو خاندان چپاول و غارت شدند. در نهایت با تاجگذاری «آقا محمد خان قاجار» در سال 1210 ق در تهران، سلطه زندیه از جمله در شمال به سرانجام رسید. (نصری اشرفی: 1398، صص 3-140 و شعبانی: 1383، ص 131)

چهار: نتیجه این قسمت

نتیجه آنکه از عهد صفوی تا قاجار، خطه شمال عمدتاً تجربه ناصح داشت و البته مطلوبترین وضعیت مازندران به زمان حکومت شاه عباس صفوی باز می‌گشت که تا حدودی برای آبادانی این خطه (به ویژه مازندران) تلاش‌هایی صورت پذیرفت.

نیز ریشه‌های شیعه زیدی که با مرعشیان تضعیف شده بود، در عهد صفویان کاملاً از تبرستان حذف و جایش را شیعه اثنی عشری گرفت و در نتیجه منازعات مذهبی در دوران مورد بحث کمتر شد.

اما مناقشات ایل قاجار، قبل از به حکومت رسیدن، با افشاریه و زندیه منشا تنش و خشونت فراوان در خطه شمال گردید. با این وصف در مقطع مورد بحث ردّ پای صلح را کمتر در خطه شمال می توان رصد نمود.

2) قاجاریه

موسس سلسه قاجاریه «آقا محمدخان» است. این خاندان که پیشتر و از صفویه به بعد نیز در خطه شمال حضور داشتند، با مرگ کریم خان زند، آقا محمد خان داعیه سلطنت کرد. او ابتدا گیلان و مازندران را تصرف کرد و ساری را پایتخت نمود. اما پس از غلبه بر لطفعلی خان، طهران را تختگاه خویش گرفت. با حملاتی به گرجستان، در نهایت سال 1210 ق خود را پادشاه ایران خواند. پس از او «فتحعلی خان»، سال 1212 ق به حکومت رسید و پسرش «عباس میرزا» حاکم تبریز بود. در دوره او دو جنگ با روسیه رخ داد که هر دو به عهدنامه های بدفرجام (جدا شدن قفقاز و ایروان و نخجوان.... از ایران) ختم گردید: معاهده گلستان (1228ق) و ترکمانچای. در این جنگ ها، هم حملاتی از سوی روس به گیلان صورت پذیرفت و هم از سوی طالبش مثلا، پس از نقض عهدنامه گلستان از سوی ایران حملاتی به روس صورت پذیرفت. گرچه آن حملات موفق، در نهایت ناکام ماند و به عهدنامه ترکمانچای در 1243 ق منتج گردید. (زرین کوب: 1387، صص 88-770)

تلاشهای متعهدانه «قائم مقام»^۱ در تنظیم عهدنامه ترکمانچای برای رعایت حقوق ایران از منظر صلح مهم است، ولی چون ویژه بحث تاریخ تبرستان نیست از آن گذر می شود. ۲ اما نکته ای دکتر زرین کوب در ذیل این داستان ها دارد، که واقعا قابل تامل است. او معتقد است در جنگ های ایران و روس، بیشتر ایرانی ها غالب می شدند، اما در مذاکرات صلح مغلوب! و البته او بر این باور است که رجال آگاه و فسادناپذیر و با خبر از احوال دنیا در بین اطرافیان خاقان یا نبود و یا در مرتبه ای که در حد نماینده ایران باشد، نبود. (همان منبع، ص 9-798) ناگفته نماند که این استاد به نظر می رسد حق و سهم «قائم مقام ها» در دوران قاجاریه به ویژه در مذاکرات صلح، را خوب ادا نکرده است.

^۱ . دو قائم مقام؛ پدر و پسر، از فراهان، به نام های «میرزا عیسی» قائم مقام اول و «ابوالقاسم» قائم مقام دوم، مقاطعی با عباس میرزا همراه بودند و در زمان عقد ترکمانچای، پدر از دنیا رفته بود و قائم مقام دوم (ابوالقاسم) در تهیه عهدنامه مسئولیت داشت. هر دو از وزرا و مشاوران کاردان و متعهد ایرانی بودند. «امیرکبیر» نیز دست پرورده قائم مقام دوم بود.

نکته جالب آن است که در مجلس مشورتی فتحعلی شاه، برای حمله به روس، پس از عهد نامه گلستان، تنها مخالف جنگ قائم مقام دوم بود، که به همین جهت مورد بی مهری قرار گرفت. اما وقتی جنگ را باختند، از سوی شاه دوباره احضار شد و مورد دلجویی قرار گرفت و مسئول مذاکره و حل و فصل جنگ شد.

^۲ . از آثار جنگ های ایران و روس پادصلحی وجود داشت که در ظاهر به چشم نمی آید. مثلا دکتر «ماشاء الله آجدانی» می نویسد: دوپاره کردن تاریخ ایران و ترجیح داده پاره ای بر پاره دیگر (تقدم هویت باستانی بر اسلامی یا بالعکس)، در اساس میراث همان تجدد نوپایی است که پس از جنگ ایران و روس و از پس مداخلات روزافزون قدرت های خارجی در ایران پا گرفت، بالید و استمرار یافت. (آجدانی: 1395، ص 34)

البته تبرستانی ها در جنگ های ایران و روس نقش داشتند؛ ولی چون هدف نگارش تاریخ صلح تبرستان است، ورود تفصیلی به موضوع خارج از غایت نوشتار است. به عنوان نمونه در مقاله «نقش لاریجان در جنگ های ایران و روس»، به نقل از کتاب «روضه الصفا» آمده که مورخان قسمت عمده سپاهیان فتحعلی شاه را اهالی مازندران دانسته که هم جنگجویان ماهری محسوب شده و هم همیشه وفادار و پادر رکاب بودند. (هومند: 1393، ج 2، ص 213) سپس در این مقاله به تفصیل نقش سرداران لاریجان در جنگ اول و دوم ایران و روس گزارش شده است. پس از فتحعلی شاه، در دوره «محمد شاه» (کمتز از 15 سال) جز جنگ و یا تسلیم، ان هم فراتر از تبرستان، گزارش خاصی در تواریخ به چشم نمی آید.

«ناصرالدین شاه» در سن 17 سالگی (1264 ق) و پس از مرگ محمد شاه به حکومت رسید و پنج دهه حاکم ایران بود. در دوران او از خشونت و قتل و .. زیاد می توان گفت: از داستان قیام «محمدعلی باب» تا اعدامش گرفته (که اتفاقا مازندران هم طرفداران باب، مساله آفرینی داشتند و شورش کردند و سرکوب شدند) تا کشتن امیرکبیر و... درگیری و با دول بیگانه (زرین کوب: 1387، صص 27-806)؛ اما در منابع از نکات برجسته مرتبط با صلح در تبرستان نکته ای به چشم نمی آید.

فرقه گرایی و منازعات دینی هم در این مقطع از شمال گزارش شده است. مثلا درگیری مسلمانان با یهودیان شهر بارفروش (بابل) در سال

1283 ق که رد پای بیگانگان را نیز در آن می توان دید.^۱ شکل گیری فرقه «بهائیت» نیز مربوط به عهد ناصری است و به نوعی ناصح قلمداد می گردد؛ چون دست کم در تقابل با فرهنگ عمومی مردم خطه تبرستان قرار داشت. به همین جهت بدرستی گفته شد: تقریباً همه سران فرقه بهائیه: میرزا حسین نوری، معروف به بهاء الله؛ میرزا یحیی صبح ازل؛ طاهره قره العین؛ عباس افندی و غیره از روستای «تاگر» در دره نور (مازندران) بودند. اما آنچه در این رابطه شایان اهمیتی فراوان است این که، اگر چه فرقه گرای «بهائی گری» از تاگر نور آغاز شد، منطقه و مردم نور کمترین تاثیری از این حرکت نگرفته و غیر از افراد یاد شده و کسان آنان، این فرقه گری حتی بر دیگر مردمان روستای تاگر هم بی تاثیر ماند. (مجتهدزاده: 1387، ص 62)

مقطع مظفرالدین شاه (شروع کار 1314 ق)، از منظر صلح می تواند دوره مهمی در ایران باشد. می دانیم او از روی ناچاری در سال 1324 ق، فرمان مشروطیت را امضا کرد و دیگر چندان فرصت ادامه زندگی هم نیافت. داستان مشروطیت و شیوه برخورد فرزندش، «محمد علی شاه» با مشروطه طلبان (از برقراری استبداد صغیر، تا پناهنده شدن به روس و تلاش مجدد برای حکومت و شکست نهایی و در آخر واگذاری حکومت به احمدشاه، پسر کوچکش) از تکه های عبرت آمیز تاریخ ایران از منظر جنگ و صلح است. (زرین کوب: 1387، صص 30-82)

^۱ . در این زمینه ببینید: کاظم بیکی، محمدعلی (زمستان 1401) یهودیان بارفروش (بابل) و

حمایت بریتانیا: سال 1283، فصلنامه تاریخ روابط خارجی: شماره 92.

در بحث صلح می توان به هسته و پوسته صلح اشاره داشت. اگر کسی بخواهد در پوسته و ظاهر نماند، می توان پذیرفت که صلح، باید مبانی و اصول درست داشته باشد، تا حقیقتش رخ نموده و شکوفا شود. بر این اساس هر کسی که در مسیر عدالت و تحقق حقوق دیگران گام بر می دارد، در مسیر صلح مثبت قدم بر می دارد. با این تذکر مهم آنگاه می توان اجمالا گفت مشروطه خواهی ایرانیان که بدنبال استیفای حقوق خود دست کم در تعیین و تعیین نماینده بودند، (هر چند به خشونت هم کشانده شد)، گامی در مسیر صلح محسوب می گردد. طرفداران مشروطه به صلح نزدیکند و مستبدین به ناصح و پادصلح. و یا دست که در تقریر و تحلیل تاریخ صلح نباید از مقطع مشروطیت غفلت نمود. به ویژه که استان های شمالی به نحوی درگیر مشروطیت بودند.

با این همه مشروطه خواهی در «نظر» با مشروطه خواهی در «عمل» و آنچه در ایران و از جمله خطه شمال رخ داد، لزوماً با هم تطابق ندارد. نگارنده در مقاله «گزارشی تحلیلی از لاریجان و جنبش مشروطه»، نشان داد که چقدر اجحاف ها در این داستان در تبرستان رخ داد که سرداری چون «میرزا علی خان دیوسالار»، ملقب به سالار فاتح، پس از یکی از عملیات در مازندران علیه شورشیان بر ضد مشروطه، به جهت کنش ظالمانه برخی فرماندهان (مثلاً برخی 400 بار غارتی در بازگشت با خود به همراه داشتند و...) که سالار فاتح «ترک مجاهدت» کرد. (منصورتزاد: 1393؛ ج 2 به نقل از دیوسالار 1391، ص 164)

در آن نهضت، دو شهر رشت و تبریز، کانون جنبش مشروطه خواهی و آزادی خواهی بود. شاید به جهت اینکه با واسطه ای، وصل به اروپا بودند و تحولات فکری سیاسی و صنعتی اروپا نخستین بار، وارد این شهرها شده، بعد به سراسر کشور می رسند.^۱ گیلان از طریق قفقاز، با اندیشه سوسیالیسم و سوسیال دموکراتها هم پیوند می خورد و تبریز از طریق عثمانی، که زمانی نیمی از اروپا را در اختیار داشت. در جریان مشروطه، محمد ولی تنکابنی^۲ سپاه رشت به تهران علیه محمد علی شاه و استبداد صغیر را مدیریت کرد. درباره علل گشایش گیلان و به ویژه رشت بر اندیشه نو، تا حدی که برخی از غیرایرانیان، «رشت را پیشرفته ترین منطقه ایران از نظر رشد افکار آزادی خواهی و نفوذ تمدن جدید برشمردند»، مطالعات خوبی صورت پذیرفته است. نیز پیرامون شیوه شکل گیری جنبش مشروطه خواهی و اشغال رشت توسط اهالی این خطه نیز پژوهش ها به قدر کفایت گویاست. (یزدانی: 1388، صص 4-163 و صص 9-

1. مطلب بالا به نقل از دکتر «قوام الدین بینایی» در مکاتبات تلگرافی است. در یکی از منابع تعابیر زیر در معرفی گیلان آمد: موقعیت خاص جغرافیایی استان گیلان و همجواری با کشور پهناور روسیه و نامیده شدن به عنوان «دروازه اروپا» زمینه ایجاد ارتباط گوناگون با کشور روسیه را به وجود آورد. (میرمیران- کهنسال: بهار و تابستان 1385)

2. در معرفی سردار تنکابنی بحث مفصل و تحلیلی در منبع زیر آمده است (معطوفی: 1384، صص 7-555). در اینجا گفته می شود که علی رغم کمکهای سردار تنکابنی به مشروطه طلبان در زمان پیروزی، اما به جهت خاستگاه طبقاتی اش، نمی توانست تا آخر در خدمت آزادیخواهان و عدالت طلبان بایستد و راه دیگری را پیمود. در این منبع پیشینه فعالیت ها و املاک و ثروت تنکابنی در استرآباد گزارش شده است. (همان منبع، ص 657)

167) در نهایت مردم شهر رشت و اصفهان و تبریز، با ورود به تهران و همراه با پایتخت نشینان، در نهایت در سال 1288ش استبداد صغیر را سرکوب و محمد علی شاه را عزل و احمدشاه را به عنوان شاه ایران برگزیدند. (مدنی: 1361، ص 61 و ص 64)

در توضیح اندکی بیشتر می توان گفت: بهار مشروطه مازندران، با کودتای «محمد علی شاه و آغاز استبداد صغیر، خزان شد. زیرا علما و تجار و خوانینی که ابتدا از مشروطه خواهان دفاع می کردند، پس از حمله به مجلس، در صف مخالفان مشروطه درآمدند و با شیخ فضل الله نوری هماهنگ گردیدند و حتی در مخالفت با مشروطه، انجمن اسلامی تاسیس نمودند. ناگفته نماند که مرجع تقلید مقیم نجف، «شیخ عبدالله مازندرانی» پیوسته و از جمله در محکومیت علیه اقدام محمدعلی شاه علیه مشروطه خواهان، بیانیه می داد و روشنگریش در ایران و مازندران هم بی تاثیر نبود. از جمله نمودهای ناصح و گسست بین مشروطه خواهان و طرفداران استبداد را در منازعه بین نیروهای ظهیرالدوله، حاکم مازندران (که مشروطه خواه بود) با پیروان «شیخ کبیر» از مخالفان مشروطه دید، که با تکفیر ظهیرالدوله این منازعه اوج گرفت و حتی به زخمی و قتل 35 تن انجامید. (مومن: 1393، صص 4 - 533)

در جنوب مازندران، لاریجان نیز خشونت و جنگ برپا بود. طی درگیری، به سبب ضعف قوای دولتی در حمله به لاریجان عقب نشستند؛ اما عقب نشینی آن‌ها با پایان دوره استبداد صغیر و فرار محمدعلی شاه همزمان شد. (غفاری: 224-227؛ کوهی: 126-135؛ قاسمی: 1401،

ص 48) نیروهای انقلابی در مقام دفاع برآمدند و موفق شدند نیروهای حامی محمدعلی شاه را در میانه راه شکست دهند. امیرمکرم به نیروهای روس پناه برد. سالار فاتح با نیروهای دولت مرکزی وارد لاریجان شد و تمام روستاهای لاریجان را غارت کردند.^۱

در کتاب انقلاب مشروطه در استرآباد ... گفته شده است که نقش استرآبادی ها و گرگانی ها^۲ در نهضت مشروطه مستند نشده است و در مجلد اول کتاب قریب 700 صفحه مستندات خوبی با جزئیات هم از مشروطه طلبان استرآباد و هم از مستبدین این منطقه و منازعات آنان با هم آورده است. در پیشینه این داستان از شورش مردم استرآباد حتی پیشامشروطه و عهد ناصری نیز غفلت نشده است. نکته قابل توجه گزارش، سهم استرآبادی ها در تحركات مشروطه طلبان پایتخت است. (معطوفی: 1384، ص 421؛ ص 427؛ ص 473)

1. در همین داستان برخی منابع آوردند که امیر مکرم به جهت کم تجربگی، آلت دست سپهدار محمد ولی خان تنکابنی شد، که با سردار اسعد از سران دولت مشکل داشت و از این طریق از او و دولت مرکزی انتقام بگیرد و با فشار ایجاد شده در نزدیکی پایتخت، آن دو (تنکابنی و سردار اسعد) با هم کنار آمدند و در حقیقت سردار اسعد کوتاه آمد. (اسلامی: 1383، ص 6-255)

2. از واگرایی های بخشی از مردم استان گلستان گفته شده: زدو خورد ترکمانان با روسها در تاریخ معاصر نیز ادامه داشت. مثلا در حوالی سالهای 1335 ق ترکمانان، در پی تصرف ایران از سوی روس و انگلیس، در خطه شمال اعلام استقلال نمودند. در این مقطع روس ها و قشون استرآباد با ترکمن ها درگیر بودند. (معطوفی: 1388، صص 3-170 و صص 8-285)

همچنین می توان نقش فرزندان تبرستان در انقلاب مشروطه در پایتخت را هم مستقلاً پرداخت. مثلاً سرهنگ «احمد اخگر» (متولد 1268 ش) از ایراء لاریجان، از فرماندهان اصلی مشروطه خواهان در پایتخت بود و بعدها تحت عنوان نماینده در مجلس شورای ملی خوش درخشید. او اهل قلم (نثر و شعر) و آثار گوناگونی از او منتشر شده و مجله ای بنام اخگر را مدیریت می کرده است. (شایان: 1327، ص 111 و منصورنژاد: 1393، جلد دوم، ص 23) ورود به این جزئیات هم با روند کار این اثر که بنا بر رعایت ایجاز است نمی سازد و هم مستقیماً به صلح مربوط نمی شود.

با حکومت کوتاه احمد شاه، که از قضا با جنگ جهانی اول مقارن شد، دوران قاجار به انتها رسید. در این جنگ گرچه ایران اعلام «بیطرفی» نمود، اما بیطرفی اش رعایت نشد و ایران از سوی متفقین اشغال شد (زرین کوب: 1387، ص 829) و آن تصرف، خود منشا ناصح ها و پادصلح های فراوان از جمله در تبرستان شد که به برخی موارد آن در فصل بعد و در بحث تاریخ صلح برستان در عهد پهلوی پرداخته می شود.

همانگونه که در این گزارش کوتاه از عهد قاجاریه ملاحظه شد، تاریخ تبرستان در دوره این سلسله نیز یکسره تاریخ جنگ و نزاع است. تنها نکته قابل ذکر مرتبط با صلح آن است که بتوان به صورت مستند نشان داد که در نهضت مشروطیت چون مردم خطه شمال، همانند برخی شهرهای مهم دیگر ایران عدالت طلب بودند و می خواستند، سلطنت مطلقه، را مقیده و مشروطه سازند و به نوعی مدافع حقوق فراموش شده ملت باشند، اقدامات هر چند خشن آنها هم ذیل عنوان صلح مثبت قابل تحلیل باشد.

آنچه در آن تردیدی نیست آن که ایده و اندیشه مشروطه خواهی در ایران با صلح نسبت دارد و علیه ناصح و پادصلح است، اما متأسفانه در عمل از سوی مشروطه خواهان (و البته طرفداران استبداد) حوادثی در تاریخ ایران و تبرستان ثبت شده است که نسبت دادن آنها با صلح بسیار استبعاد دارد. قتل و غارت و... نکته ای نیست که بتوان آنها را توجیه نمود و عقده گشایی ها و رقابت های بر روی قدرت، ربطی به حقوق ملت ندارد. برای همین بود که عملاً فکر مشروطه، اجرایی نشد. مثلاً در طول 17 سال (1324 ق تا 1342 ق)، مجلس شورای ملی فقط 7 سال برقرار بود (اتحادیه: 1375، ص 5)، و به تعبیر کسروی، « در این سالها کی مشروطه به راه افتاد تا دانسته شود، مردم شایسته نیستند؟» (کسروی: 1335، ص 12)

فصل پنجم: تاریخ صلح تبرستان از دوران پهلوی تا کنون



1. عصر پهلوی

عصر پهلوی با رضا شاه پهلوی آغاز (سال 1304 ش) و با محمد رضا شاه در سال 1357 به سرانجام می‌رسد.

دوران رضا شاه

طرح بحث از رضا شاه در بحث تاریخ تبرستان بسیار موضوعیت دارد، زیرا او اهل منطقه سوادکوه مازندران (آلاشت) بود¹. تاسیس سلسله پهلوی با ختم سلسله قاجار و تنها دو دهه سپری شدن از انقلاب مشروطه²، آغاز

¹ . در سفرنامه رضا شاه به مازندران می‌خوانیم: «مازندران خانه من است؛ مسقط الراس من است. احساسات و عواطف من طبعاً به طرف مازندران صعود می‌کند... تهران در مجاورت مازندران مانند مُفلسی است در همسایگی گنج طلا... تنها مانع رسیدن آن گنج به این مفلس (تهران)، سلسله جبال البرز است.» (پهلوی: 1383، ص 252)

² . برخی معتقدند رضاشاه در جهت تکمیل انقلاب مشروطه عمل کرد و دو خواسته آن را هم عملیاتی نمود: یکی ایجاد حکومت مقتدر مرکزی و دیگری مدرن ساختن جامعه سستی عقب مانده. اما در زمینه ضلع سوم، یعنی تامین آزادی و مشارکت موفق نبود؛ چون این خواست عمیق در جامعه هنوز جا نیفتاده بود. (آجدانی: 1395، ص 54 و ص 83) در عین حال هم ایشان در گفتگویی بر این باورند که حقوق بشر در معنای جدید در متون حتی پیشامشروطه آمده بود و به عنوان نمونه به رساله مشهور «یک کلمه» استشهد می‌کند. (همان منبع، ص 164). نگارنده کتاب

می گردد. اقدامات رضا شاه در جهت ایجاد «صلح منفی» (به تعبیر گالتونگ)، همانا سرکوب قیام های شمال (و نیز سایر عشایر سرکش سایر نقاط ایران) در جهت وحدت ملی و ایجاد و نظم و انضباط لازم بود (زرین کوب: 1387، ص 866). از جمله شورش های جریان های چپ و نیز میرزا کوچک خان در خطه شمال بود. در سال 1299 که وقتی رضاخان وزیر جنگ شد، «نهضت جنگل» سرکوب شد.¹ (مدنی: 1361، صص - 84-6) نهضت جنگل حتی در منطقه مازندران و استرآباد (سال 1337ق) برای همکاری فراخوان داده بود که از سوی برخی خوانین، تجار و مجتهدان استقبال هم شد و اقداماتی در جهت حمایت بدانها صورت

←

«مشروطه ایرانی» این پژوهشگر را نیز مروری داشت. اما نه در فهرست و نه در محتوا، سه رکنی که در گفتگو برای مشروطه برشمرد، به چشم نیامد (نه الگوی نظری بحث بود و نه جزو مفاهیم بنیادین). بلکه روی نقش تدین، روحانیون و برداشت های مثل «شیخ فضل الله نوری»، به عنوان فهم دینی اصیل! که غیرسازگار با اندیشه های غربی بود در این جنبش و تناقضی که با اندیشه های لیبرالی متفکران مشروطه خواه داشت، در این اثر، به عنوان پارادکس، تاکید ویژه شد. (آجدانی: 1386، صص 7-362) نیز «فریدون آدمیت»، در کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، بستر مشروطه را آزادی خواهی می داند (آدمیت: 1340) که به قول ماشاءالله آجدانی این رکن از سوی رضا شاه نادیده انگاشته شده است!

1 . برای تامل دقیقتر، جزئی تر و مستندتر می توان خاطرات فرمانده بخشی از تشکیلات نظامی جنگلی ها را در کتاب زیر دید: کوچکپور، صادق: خاطرات (1369) نهضت جنگل: اوضاع فرهنگی و اجتماعی گیلان و قزوین، به کوشش سید محمد تقی میرابوالقاسمی، نشر گیلکان

پذیرفت. اما در نهایت با مداخله نیروهای دولتی متفرق شدند و سرکوب گردیدند. (معطوفی: 1374، صص 7-316)

در «سفرنامه رضا شاه به شمال» (که مربوط با سالهای همان آغاز سلطنتش است) از جمله می خوانیم «یک نقطه نظر دیگر که مسافرت مرا به ولایات شمالی ایجاب می کرد این بود که برخی اشرار «ترکمان»، از قدیم الایام¹ سواحل بحر خزر و کلیه ولایات استرآباد و قسمتی از مازندران را دستخوش مهاجمات و غارتگری خود قرار می دادند. برای رفع نواقص، دیدن طوایف وطن پرست و ایران دوست ترکمان، تشویق آنها به خدمات مملکت و بسط و تعمیم معارف در بین آنان و مستظهر ساختن کافه آنها به عنایات خاص دولت و حکومت، لازم می آمد که شخصا به صحرا بروم و به ملاحظه وضعیت بپردازم. (پهلوی: 1383، ص 258)

«سعید نفیسی» هم در زمینه این دوره می نویسد: در زمانی که رضا شاه به قدرت رسید در گیلان طوایف مختلف به ویژه طالشی ها و میرزا کوچک خان لشکرکشی ها می کردند، مازندران کمتر روی آسایش می دید و استرآباد از ناامن ترین نواحی ایران بود، زیرا ترکمانان مدتهای مدیدی فرمان بردار حکومت مرکزی نبودند و امنیت این نواحی و اسیر نواحی

¹ . مکنزی، اولین کنسول انگلیس بر رشت نیز در سفرنامه اش که حدود 50 سال پیش از انقلاب مشروطه (سال 1276 ق) نوشت آورده که: مدتی در استرآباد بودم. ترکمنها بسیار جسور شده اند. روزی نمی رسد که گاوی نذزدند. هرج و مرج در آن محله بود و این کار بخصوص با همدستی چند خان ایرانی با دزدان انجام می گرفت. برای ایلخان این موضوع عادی بود و سعی نداشت که اوضاع را تغییر دهد، حتی فکر می کنم مایل نبود. (مکنزی: 1359، ص 182)

ایران بدست رضا شاه تامین شد و نیز اصلاحاتی در ابعاد گوناگون در ایران رخ داد. (نقیسی: 1344، ص 20)

در سفرنامه رضا شاه به شمال، در باب وضعیت نامناسب جنگل (ناصلحی دیگر)، از زبان رضا شاه می خوانیم: جنگل های مازندران خاصه سوادکوه، بر تمام نواحی بحر خزر ترجیح دارند، متاسفانه تا آنجا که اهالی دسترسی دارند، به قلع و قمع آنها پرداخته و در غرس نهال هم توجه نمی کنند که این محصول گرانبها کم نشود. (پهلوی: 1383، ص 273)

در زمینه آموزش، ایجاد دبستان و دبیرستان (که دامنه اش به تبرستان نیز کشانده شد) و به ویژه ایجاد دانشگاه تهران (1313) از اقدامات مهم رضا شاه بود. (فیوضات: 1275، ص 48 و کرونین: 1383، 194) دوره رضا شاه دوره ثبات نسبی اقتصادی و سیاسی بود. (فیوضات: 1375، ص 53)

«صادق زیبا کلام»، در کتاب رضا شاه، معتقد است: اگر رضا شاه از کشف حجاب¹ می گفت، نه دستور استعمار بود و نه ضدیت با دین، بلکه لازمه وارد نمودن زنان در عرصه اجتماعی بود.² او معتقد است که رضا

1 . استفان کنزر تعداد کشته های مسجد گوهرشاد، که اعتراض متدینان به حجاب و... بود را

بیش از 100 نفر ذکر می کند. (کنزر: بی تا، ص 27)

2 . کشف حجاب رضا شاه خالی از پارادکس نبود. زیرا شاه برای دختران خودش، شمس و اشرف در سال 1315 از پیش، شریک زندگی تعیین نموده و دو دختر در مراسم نامزدی شاهدخت، که پیرامون آن دربار اعلامیه داده بود، با این نامزدها برای پانهادن جهت ازدواج، ملاقات می کردند! گرچه «شمس»، گزینه دیگری را برای همسری برگزید. (میلانی 1392، ص 63) چگونه زنان می بایست آزاد می شدند در حالی که دختران شاه برای شخصی ترین مسایلشان اختیار

فصل پنجم: تاریخ صلح تبرستان از دوران پهلوی تا کنون 113

شاه برای ایرانیان یک مذهب، یک زبان و یک لباس و.. را تجویز می کرد چون ریشه همه مشکلات را در چندگانگی قومیتی کشور می پنداشت، که منشا جنگ داخلی بود. معماران عصر رضا شاه هم اولویتشان ثبات، امنیت، و آرامش بود و نه آزادی، حاکمیت قانون و اقتدار مجلس. در عین حال هم او اذعان دارد که در سال 1320 بسیاری از یاران و اطرافیان سابق رضا شاه یا به قتل رسیدند و یا به تبعید رفته و یا در حصر بودند.¹ (زیباکلام: 1398، ص 235؛ ص 236؛ ص 239؛ و ص 245)

از اقدامات مثبت رضا شاه برای ایران، برپایی «ارتش» نوپا بود، اما شگفت آنکه این ارتش در پایان حکومت رضا شاه در سال 1320، قبل از اتمام روز دوم تصرف ایران، سران ارتش جلسه ای بدون اطلاع رضا شاه (و با هماهنگی با ولیعهد) تشکیل دادند و عملاً تصمیم به تسلیم ایران در مقابل متفقین گرفتند. (میلانی: 1392، ص 87) به عبارت دیگر، ارتش ایران در مقطع حساس نتوانست امنیت ایرانیان را حتی برای مدت کوتاه تامین کند؛ بلکه ایرانی ماند با سلطه جویی بیگانگانی مثل نظامیان انگلستان

←

نداشتند؟ البته همین داستان برای پسرش محمدرضا هم تکرار شد. زیرا محمدرضا نامزدی با «فوزیه»، دختر شاه مصر را مثل سایر مردم، از طریق اعلامیه دربار مطلع شد و لاجرم بدان تن داد. (همان منبع، ص 69)

¹ . شرح مفصل و منسجم این مدعا که سیاستمداران؛ بازرگانان؛ مذهبپون؛ روشنفکران و ... از

رضا شاه در اواخر حکومتش رویگردان شدند در: کرونین: 1383؛ صص 48-54

که به بیماری و قحطی¹ ایرانیان بی تفاوت بودند، بلکه در آن شرایط غذای سربازان متفقین را (که می توانستند از جای دیگر تامین کنند) از ایران تامین می کردند.

اشغال ایران در جنگ دوم جهانی در سال 1320 به بهانه حضور عوامل آلمانی در ایران رخ داد و با تبعید رضا شاه همراه شد. در این داستان از سوی اتحاد شوروی، گیلان، مازندران و گرگان اشغال شد. (مدنی: 1361، ص 126) در این جنگ هم ایران اعلام «بیطرفی» کرده بود، در عین حال رضا شاه درخواست متفقین برای قطع ارتباطش با آلمان را نپذیرفت و عملی نکرد و از این رو بدون اطلاع قبلی، خاک ایران از سوی شوروی و انگلیس اشغال شد و رضا شاه به نفع پسرش، استعفا نموده و از ایران تبعید شد. (زرین کوب: 1387، 880)

1. قحطی و بیماری ایرانیان در دو جنگ اول و دوم جهانی، که ایران توسط متفقین در هر دو مقطع اشغال گردید، گزارش شده است. مثلاً در باب این معضل در جنگ اول جهانی مرحوم سرکار خانم «هما ناطق» (در گذشته 1394)، در مقاله «تأثیر اجتماعی و اقتصادی بیماری وبا در دوره قاجار» (از سده سیزدهم تا دهه اول قرن چهاردهم)، گزارش دقیق و عجیبی از سیر بیماری ها در این سامان در این مقطع دارد. از جمله می نویسد: در سال 1247 در مازندران بر اثر طاعون، 200 هزار خلق تلف شدند. (ناطق: 1356) از تلفات سراسر ایران بر اثر قحطی حین جنگ اول جهانی و اشغال ایران و در کشورمان، آمارهای مختلفی نقل شده است، ولی اکثر مورخین کشته شدن 2 میلیون ایرانی بر اثر قحطی را تایید می کنند. تنها منطقه ای که قحطی خوب مدیریت شد، توسط میرزا کوچک خان در خطه گیلان بود. (ویکی پدیا)

درست همین داستان، یعنی گرسنگی شدید، قحطی و بیماری تیفوس در داستان اشغال ایران توسط متفقین در جنگ دوم جهانی (زمان تبعید رضا شاه) رخ داد و هموطنان زیادی (از جمله در شمال کشور) از دست رفتند. در اینجا نیز آمارها مختلف است، ولی تلفات میلیونی بود.

از تبعات این اشغال قحطی و بیماری جنگ اول جهانی بود و بدین پادصلح می توان موارد دیگری را افزود. از جمله اقدامات ناصح رضا شاه می توان ضبط دارایی مردم در تنکابن (مدنی: 1361، ص 134) و به نام خود سند زدن بخش زیادی از املاک 3 استان شمالی بود. به عنوان نمونه اسناد خرید کُلّ شهر «رینه» برای پدر تاجدار بود. (منصورنژاد: 1393) استغانی کرونین می نویسد که رضا شاه در آستانه تبعید شدن 68 میلیون تومان پول و 2500 قطعه زمین به نامش داشت. (کرونین: 1383، ص 232)

دوران محمد رضا شاه

تاریخ صلح و ناصح دوران محمدرضا شاه را می توان با اشاراتی به تاریخ جریان چپ آغاز نمود. فعالیت های احزاب چپ در ایران و نیز در خطه شمال را می توان در راستای ناصح آورد. می دانیم که حزب توده در سال 1320 تاسیس شد. از موسسین آن برخی فرزندان شمال بودند، چنانکه در دهه های بعد از رهبران اصلی این حزب هم مازندرانی ها بودند. اینان هم به جهت اینکه مدعیاتی برخلاف فرهنگ عمومی خطه شمال را مطرح می کردند و هم به جهت اینکه در راستای منافع اتحاد جماهیر شوروی عمل کردند، عملکردشان در خطه شمال جزو ناصح ها ثبت می شود. گرچه مطالباتی برای کارگران و اقشار ضعیف هم مطرح می کردند، که می تواند در گفتمان صلح تحلیل گردد. حزب توده در بین نمایندگان دوره چهاردهم بعد از مشروطه (سال 1322) توانستند 8 تن از نمایندگان خود را به مجلس هم بفرستند. این حزب با ادعای سرشت غیراستعماری یک دولت

سوسیالیستی، بخاطر واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، حقوق و منافع انگلیس در ایران را به رسمیت شناختند! (نوذری: 1380، ص 36) حزب توده با حضور در نهاد آموزش موفق شدند سازمان دانش آموزان حزب توده را شهرهای مختلف مازندران تاسیس و دانش آموزان زیادی را جذب عقاید خویش نمایند. (حسن زاد: 1393، ص 186) حتی ادعای نفوذ و محبوبیت اینان در مازندران در سالهای اول تاسیس به قدری زیاد بود که گفته شده است که «مازندران را تا حد تجزیه پیش برد». از جمله دلایل توفیق این حزب، حضور ارتش سرخ شوروی، بد کارکردی رضا شاه و شکل گیری طبقه کارگر صنعتی و بود. (صابری: 1393، ص 365)

سایر احزاب چپ مثلا از آبای چریک های فدایی خلق، هم از بانیان روش های مبارزاتی خشن بودند (جنگ مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک) که به نوعی مشی مبارزاتی خشن را در ایران دامن زدند. از اقدامات اوان کارشان می توان به حمله به «پاسگاه ژاندارمری سیاهکل» (گیلان) در بهمن ماه 1349 اشاره داشت، که البته در نهایت ناکام ماند. اینان دستگیر و اعدام شدند. (نوذری: 1380، ص 189)

گفته شد که با تبعید رضا شاه در سال 1320، پس از کش و قوس هایی محمدرضا شاه به سلطنت رسید و در انتقال حکومت از پدر به پسر «محمد علی فروغی» سعی بلیغ داشت. از منظر صلح، حکومت محمد رضا

1. در منبع زیر، این تز بررسی شد که حزب توده پس از تهران و آذربایجان بیشتری توفیقش را در مازندران و به ویژه سه شهر بابل، شاهی (قائم شهر فعلی) و ساری داشته و حتی دو شهر ساری و شاهی را در اختیار داشتند. (معینی - قائدشرفی - سلیمانی: 1393، ص 505)

فصل پنجم: تاریخ صلح تبرستان از دوران پهلوی تا کنون 117

پیش از کودتای سال 1332 میلادی بود و بعد از آن به خشونت بیشتر گرایید. بدیهی است که در اینجا قصد نگارش تاریخ عهد پهلوی نیست. از این رو همانند روال سایر قسمت های کتاب، تنها به برخی نکات مرتبط به تبرستان به صورت کوتاه اشاره می گردد.

از سال 1320 تا سال 1332 نکته ویژه ای در منابع در زمینه صلح مرتبط با شمال و یا موثر بر سرنوشت آن منطقه نیامد. اما داستان نهضت ملی نفت به رهبری «محمد مصدق»¹، از معدود جنبش های ایرانی و مهم بود. می دانیم که نهضت ملی نفت با کوتای «زاهدی» در 28 مرداد 1332 شکست خورد و نتیجه اش بازگشت شاه، استبداد، حبس، اعدام، رشوه و غیره همراه با هدیه های کلان از آمریکایی ها بود. (زرین کوب: 1387، ص 889). بدیهی است که جنبش ملی نفت در راستای صلح مثبت قابل تحلیل است و کودتای علیه آن از مصادیق بارز پادصلح بود.

نخبگانی از خطه شمال در این نهضت نقش آفرینی داشتند. در برخی منابع به نام افرادی چون احمد اخگر (که از فرماندهان عصر مشروطه نیز

¹ . در مقاله ای نقش نواب صفوی در حمله به مدرسه ایراندخت ساری برای بازپس گیری مدرسه از اداره فرهنگ ساری و واگذاری به طلاب علوم دینی و نیز محکومیت او در زمان حکومت مصدق (1330) البته با 4 سال تاخیر، گزارش و تحلیل شده است. (روحبخشی الله آباد:

بود)، ابوالقاسم فرسیو، محمد غروی، عبدالعلی لطفی اسکی¹ (مشاور و وزیر دادگستری محمد مصدق)، سید باقر جلالی شاهاندشتی (نماینده دوره هفدهم مجلس شورای ملی)، عباس شایان، جواد فاضل، یوسف پیرزاد، ابوالقاسم امینی آملی، احمد شریعت زاده و سید موسی درزی (نماینده دوره شانزدهم مجلس شورای ملی) و عملکردشان پرداخته شده است. (منصورنژاد: 1393، 75-350 و محمدی لیتکوهی: 1393، 49-326). ورود تفصیلی به عملکرد مثبت و سازنده آن با روال کار این اثر که مرور گذر بر موضوعات است، سازگار نیست و لازم است به منابع دیگر مراجعه داشت.

از اقدامات مهمی که با بحث صلح و ناصح و پادصلح ارتباط وثیق دارد، اقدامی از سوی شاه بود که در آغاز دهه 40 به عنوان «انقلاب سفید شاه و ملت» شناخته شد. ایده انقلاب سفید از آمریکا مطرح شد و ابتدا قرار بود «امینی» نخست وزیر، این طرح را عملیاتی کند. اما شاه سپس پا پیش نهاد و با عزل امینی، مبتکر «اصلاحات ارضی»، که رکن رکین این انقلاب بود، قلمداد شد. انقلاب سفید شاه 19 دی ماه 1341 به رای مردم گذاشته شد و از جمله اصول اولیه آن الغای رژیم ارباب رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی بود. (زرین کوب: 1387، ص 3-892--مدنی: 1362، ص 10)

1. مرحوم لطفی با همکاری افرادی چون حسن پیزینیا، مدرس، سید محمد مساوات و... کمیسیون دفاع ملی را تشکیل داده و در حل بحران های بزرگ آن دوران موثر واقع شد. (منصورنژاد: 1393، جلد دوم؛ ص 366)

محمد رضا پهلوی در کتاب «انقلاب سفید»، ضمن بیان پیشینه کشاورزی در دوران پیش و پس از اسلام تا عصر خودش، توضیح می دهد که در این زمان بیش از نیمی از مزارع ایران متعلق به مالکین خصوصی بود که از میان آنان حدود 30 نفر هر کدام چهل پارچه و بلکه متجاوز از آن ملک خصوصی داشتند و در نهایت اصلاحات ارضی بزرگترین جهش تاریخ ایران به نفع طبقه کشاورز بود که در سال 1341 رخ داد. (پهلوی: 1346، ص 40)

بحث کشاورزان، فئودال ها و خان ها در شمال و مظالم آنان به کشاورزان و اصلاحات ارضی و تبعات آن از منظر صلح و ناصح و پادصلح جای بررسی فراوان دارد. در این زمینه گفته شد که انقلاب شاه و مردم (انقلاب از بالا) با اصلاحات ارضی بود که تغییرات دیگر را تحت الشعاع قرار می داد. اصلاحات ارضی ایران در اصل یک جزیان سیاسی بود تا اقتصادی. از نتایج این انقلاب تکانی به جامعه سنتی بود، آن هم نه به صورت رویارویی خشن (غیر از فارس)، بلکه در قالب سازش گروهی و طبقاتی عمل کرد. (فیوضات: 1375، ص 91، ص 103، ص 107). البته بررسی این نکته که آیا بسترهای مساعد برای به ثمر نشستن اصلاحات ارضی در کشور وجود داشت یا خیر؟ نیاز به تامل مستقل دارد، ولی در مجموع گامی به سوی کم نمودن شکافها بود و از این رو در راستای صلح ارزیابی می گردد.

البته انقلاب سفید اصول دیگری داشت و چالش هایی را به ویژه از سوی مذهبپویان در پی داشت و در حقیقت بذر انقلاب 57 در همان چند سال آغازین دهه 40 ریخته شد. خطه شمال هم از کشمکش های مذهبپویان با سیستم سیاسی عصر بدور نبود.

از اقدامات شاه که در عملکرد نهایی علیه ملت و درحقیقت در مسیر خلق پادصلح عمل کرد، سازمان «ساواک» بود. ساواک در سال 1335 تاسیس شد و بالای 20 سال در خدمت رژیم پهلوی بود و تنها در کوران انقلاب به بن بست رسید. تعداد کارکنان رسمی این سازمان 4 هزار نفر، خبرچینیان مزدور 5 هزار نفر و عاملان افتخاری 1 میلیون نفر ذکر شده است، گرچه تلقی عمومی مردم مجموعه عوامل ساواک را خیلی بیش از این حدود می پنداشتند. (نهایندی- ماتو: 1392، ص 350). آنچه با صلح و ناصح و پادصلح ارتباط دارد، ایجاد رعب و وحشتی بود که در آن دو دهه و به ویژه دهه 50 این سازمان در میان مردم و منتقدان ایجاد کرده بود، به نحوی که اعتماد بین نزدیکان نیز کم شده بود و افراد از هم هراسان شده بودند.

از اتفاقات دوران محمد رضا شاه مرتبط با صلح و ناصح، در گیری های چند ساله پیش و پس از سال 1350 ش بود که در نهایت در سال 1354 به قرارداد مشهور 1975 الجزایر بین ایران و عراق ختم شد. نگارنده به خاطر دارد که آن زمان دانش آموز مقطع راهنمایی شهر رینه لاریجان (زیر پای دیو سپید)، بود و چون پادگان نظامی رینه آن زمان حدود 1000 سرباز آموزش می داد، فضای شهر، با رژه نظامیان، جنگی شده و ما دانش

آموزان نیز حین ورزش، شعارهایی علیه عراق و در حکایت از ارتشی های خودمان می دادیم و حتی نفربرهایی از رینه ظاهرا برای اعزام به خط مقدم حرکت کرده بودند.

در سال 1357، بیشترین تضاد بین مردم و دولت رخ نمود و با تشدید اعتراضات و تظاهرات میلیونی، در نهایت رژیم پهلوی و حکومت 37 ساله محمد رضا سرنگون شد. در باب علل و دلایل انقلاب و رمز پیروزی آن بسیار گفته شد. برخی حتی خواستند از آن تحلیل اقتصادی بدهند. ولی تنها ذکر آمار زیر برای تامل بیشتر موضوع، خالی از فایده نیست. ایران در سال 1964 محتاج وام 5 میلیونی بود، اما 11 سال بعد (1975)، شاه نزدیک به 2 میلیارد به کشورهای گوناگون کمک و گاه وام داد. (میلانی: 1392، ص 1) و این وضعیت اقتصادی تنها چند سال پیش از انقلاب 57 یران بود. آنچه از جهت صلح جای توجه و تحلیل دارد آن است که انقلاب در ذات خود خشونت همگانی را در پی دارد. اما انقلاب مردم ایران کم خشونت ترین انقلاب های مهم جهان به ویژه در قرن بیستم بود. در این انقلاب چون روستایی - شهری و شمالی - جنوبی و... نقش داشتند، لازم نیست، با ذکر شواهدی نشان داد که مردم در سه استان گیلان، مازندران و گلستان مثل سراسر کشور به صحنه آمدند و با دیگر استان ها همدل و همبسته بودند. ورود بدین بحث هم کتاب ها می طلبد. نگارنده در مقاله ای تحت عنوان «پیش درآمدی بر نقش لاریجان در نهضت و انقلاب اسلامی: (منصورنژاد: 1393)» به عنوان پیش درآمد بحث، 40 صفحه بدین

موضوع (که مربوط به تنها یک بخش خطه شمال و تبرستان است) را به رشته تحریر درآورده است.

در انقلاب هم شعارها چون آزادی خواهی، عدالت طلبی و استقلال جویی بود، دست کم از جهت نظری کاملا در راستای صلح مثبت ارزیابی می گردند، گر چه در عمل قطعا با خشونت ها و ناصح ها هم قرین بودند.

2. دوران جمهوری اسلامی ایران

به مقطع جمهوری اسلامی اگر در این کتاب (تاریخ صلح تبرستان)، اصلا پرداخته هم نشود، منطقا قابل قبول است. چون هدف نگارش سرخط ها و سرفصل های مطالب مرتبط با «پیشینه» صلح و با رویکرد تاریخی در تبرستان است، و معمولا اتفاقات تاریخی در نگاره متعارف، نیاز به زمان دارند و مربوط به گذشته اند (مگر آنکه سخن از «تاریخ شفاهی» به میان آید¹، که در این مطالعه مورد نظر نبوده است). با این حال برای اینکه

¹. برای تهیه تاریخ شفاهی تکنیک های متفاوت از کاری که در تاریخ به معنای مصطلح رایج است، مورد استفاده است و در حقیقت مصاحبه با ابزارهایی چون ضبط و دوربین (نه گزارش اسنادی و کتابخانه ای) کاملا موضوعیت دارد و به کار متفاوت از نوشته حاضر و البته مکمل آن در

معبری برای بحث های بعدی و نویسندگان دیگر گشوده شود و بحث به نوعی ابتر نماند، تنها به چند نکته مربوط به چند دهه اخیر، آن هم اجمالا اشاره می گردد. تا حد ممکن هم تلاش می گرد تا به نکاتی اشاره شود که در گزارش های سلسله های پیشین و به ویژه عصر پهلوی مطرح شدند.

اول. جنگ، بارزترین مصداق پادصلح هست. حمله حزب بعث عراق به خاک ایران در سال 1359، فضای جنگ در ایران را دامن زد و به تبع

←

خطه شمال ختم می گردد. برای استمرار این مطالعه قطعا بهره گیری از تاریخ شفاهی نیز یک ضرورت است.

برای آشنایی با تاریخ شفاهی، دست کم کارهای خانم فائزه توکلی (تاریخ شفاهی: مباحث نظری، روش شناسی)؛ کار ابوالفضل حسن آبادی (تاریخ شفاهی در ایران) و نیز مقاله آقای علیرضا ملایی توانی (چشم اندازهای نو در تاریخ فاهی ایران) را ببینید.

ناگفته نماند در سالهای اخیر، جناب آقای «علی صادقی» مستند های صوتی و رادیویی محدودی را از مازندران تهیه و کارگردانی نمودند که این سنخ فعالیت ها هم لازم است تا حمایت شود و هم گسترش یابد. زیرا این شیوه کار می توان از مصادیق تهیه تاریخ شفاهی آن هم از بدنه اجتماعی قلمداد گردد. از جمله نمونه کار جناب صادقی مستند صوتی رادیویی است، تحت عنوان: «بالتر از روایا»، که داستان زندگی و روایت چند دهه کوشش بی دریغ جناب ناصر فخر سلطانی و همسر سوئیسی اس، مارسل برای فرزندان ایران و مازندران است.

در گلستان هم خیر از تاسیس «ستاد صبر» به ابتکار قوه قضاییه است که منازعات را از طرق غیر رسمی و پیش از طی مراحل قضایی و صدور حکم، به حل و فصل می کنند. (شبییه چنین فعالیتی در دوره محمدرضا شاه پهلوی، از طریق خانه انصاف صورت می پذیرفت). از سوژه های تاریخ شفاهی می تواند صلح و حل منازعه از این طریق باشد و بلاشک دستاوردها، بخشی از تاریخ صلح تبرستان قلمداد می گردد.

آن در جای جای کشور و از جمله خطه شمال، لشکرها و تیپ هایی تشکیل شدند و آموزش نظامی در اولویت قرار گرفت، مردم از جبهه ها خبر شهادت، اسارت، جراحت و... شنیدند و خانواده ها در استرس ماندند. البته این اتفاق از آن رو و تا آنجا که دفاع محسوب می شد و می شود، در راستای صلح هم قابل تحلیل است؛ چون معنای صلح، تن دادن به ذلت نیست و هر صلحی نیز مطلوب نیست. همچنین، این نبرد سبب همبستگی ملی گردید و زنان و مردان فارغ از دین و مذهب و قومیت در کنار هم و بسیار دوستانه در جبهه و پشت جبهه حضور داشتند. چندسال اول جنگ، حتی رزمندگان گیلانی در لشکر مازندران حضور داشتند و آن زمان گلستان نیز در کنار و جزو مازندران بود و همدلی های این ایثارگران خطه شمال در کنار هم، بخشی از حماسه های ماندگار این مرز و بوم است.

ختم جنگ با قطعنامه 598 در سال 67 هم ورود به گفتمان «صلح منفی» (فقدان خشونت آشکار) با عراق بود.

دوم. از پادصلح های دهه اول انقلاب زدوخوردهای گروه ها و سازمان های سیاسی به ویژه مسلح، با جمهوری اسلامی از جمله در شمال بود. محاکمه ها و اعدام ها، که به ویژه داستان اعدام زندانیان سیاسی سال 1367، آنچه را که به سه استان مورد بحث ربط دارد، جای بررسی تفصیلی دارد و بلاشک این اتفاقات در مسیر صلح نبود.

مصادق آشکار خشونت گروهها و نظام، که پژواکش بازخورد ملی داشت، داستان جنگلی های بهمن ماه سال 1360 با ایدئولوژی چپ، تحت عنوان "اتحادیهی کمونیستهای ایران" بود (به نوعی یادآور داستان چپ

های سپاهکل در عصر پهلوی). این تشکیلات به جهت مدعیات مائوئیستی اش در شیوه نظر و عمل در برخی ابعاد و کنش ها از سایر کمونیست ها فاصله می گیرند.

اینان که از اعضای کنفدراسیون با گرایش چپ گرایانه در خارج از کشور بودند، در سال 60 تصمیم گرفتند در جنگل های شمال کار را تعقیب کنند. این گروه برای حداکثر 200 نفر تدارکاتی فراهم دیده و در چند مرحله عملیات کوچکی علیه مردم و نیروهای نظامی داشتند، اما با تنگ شدن عرصه بر آنها و حضور پاسداران در حوالی جنگل، لاجرم عملیات خود را زودتر از موعد و در 6 بهمن 1360 آغاز کردند. تعداد افرادی که در این عملیات وارد شدند 96 نفر اعلام شده که برخی کشته و برخی دستگیر محاکمه و اعدام شدند. شرح داستان را می توان در منابع دیگر جست.¹ اجمالا این رخداد حکایت از پادصلحی در خطه شمال در همان سالهای اوایل پس از پیروزی انقلاب دارد.

سوم. اگر در خاطرات رضا شاه آسیب به جنگل شمال آمده بود، در این مقطع به صورت گسترده تر جنگل هیرکانی تخریب شد و مسایل زیست محیطی فراوانی رخ داد که همگی از مصادیق ناصالح و بلکه پادصلح اند و در یک تحقیق مستقل باید مسایل طبرستان از این جهت مورد بررسی گسترده قرار گیرد.

1. نگارنده مقاله مفصلی تحت عنوان « تحلیلی گذرا در باره جریان چپ در شمال با تاکید بر

گروه اتحادیه کمونیست های ایران»، در کانال تلگرامیش منتشر نموده و هم اکنون نیز قابل دستیابی است.

مثلا به عنوان یک مورد تنها کافی است به سطح و میزان تنش بر روی «آب» در خطه تبرستان، تحقیق جدی صورت گیرد و چشم انداز آینده این مناقشات نیز در سناریویی ترسیم گردد.

البته از نشانه هایی که در زمان حاضر می توان از جهت زیست محیطی، اندکی به صلح آمیز بودن فضای شمال امید بست، تاسیس گروه ها و تشکل های مردم نهادی است که به شدت دغدغه صیانت از مثلا قله دماوند و یا جنگل هیرکانی و ... دارند و در این زمینه فرهنگ سازی می کنند.

چهارم. از گسترش آموزش در عهد پهلوی سخن به میان آمده بود و از تاسیس دانشگاهها. در دوران جمهوری اسلامی هم گسترش کمی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بسیار چشمگیر بوده است و حتی برخی شهرهای کوچک، نیز دارای دانشگاه شدند. در جلد اول «دانشنامه مازندران»، در 16 صفحه گزارش مفصلی از مراکز دانشگاهی فقط استان مازندران و دانشکده ها و هیات علمی ها و... آمده است و در ادامه و در معرفی آموزش و پرورش همین استان، نیز با ذکر جزئیات، معلمان و مربیان و مدارس گزارشی آمده است که از گستردگی دامنه آموزش عالی و آموزش و پرورش دارد. (انوشه - شافی: 1399، صص 92-62) همین سنخ گزارش ها را از استان های همجوار هم می توان داشت. ارزیابی کیفی این آموزش ها و مراکز آموزشی رسالت این نوشتار نیست. فقط در حد پرسشی از این بحث گذر می شود، که آیا صرف گسترش آموزش و مراکز آموزشی در سطوح مختلف، به معنای تحقق بیشتر صلح است؟ و آیا به

فرهنگ صلح کمک می کند و یا خیر؟ در اینجا در یک نوشته مستقل به تفصیل از «نسبت علم و صلح» می توان طرح بحث نمود.

پنجم. از ناصح های عصر پهلوی (پدر و پسر)، بسته بودن فضای سیاسی کشور بود که با تاسیس ساواک، برخورد با مخالفان و منتقدان شکل پیچیده تری یافت و یکی از دلایل انقلاب 57 همین فضای سنگین امنیتی در کشور بود. در این بُعد هم فضای ایران، علی رغم تغییر رژیم، در مجموع به طرف بسته شدن تمایل دارد و گشایش قابل توجهی رخ نداد. به عبارت دیگر، ناصح و پادصلح های مربوط به شکاف دولت-ملت (جز در زمان دفاع مقدس)، چندان ترمیم نیافت.

ششم. در عصر پهلوی ارتش و نیروهای مسلح تقویت شدند و در زمان پهلوی دوم با اتکای به ویژه آمریکا در سطح بالا تجهیز شدند. اما در دوران جدید با شعار استقلال رابطه با غرب از این جهت مسدود شد و البته ارتباطاتی با قدرت های شرقی در تامین تسلیحات و تجهیزات برقرار گردید. از این جهت دست کم در ساخت موشک ها و پهبادها کشور میل به تسلیحات بومی دارد، که ارزش محسوب می گردد و می تواند در صورت تدبیر درست به «بازدارندگی» کمک کند.

اما در این قسمت نیز همانند بحث علم، پرسش مهم و مقدری را می توان در نوشتاری مستقل پرداخت و پاسخ داد که آیا تسلیحات بیشتر و نیروی نظامی قوی تر، به صلح اجتماعی و ملی (از جمله در خطه شمال و تبرستان) لزوما کمک می کند؟ در سطح بین المللی در عمل، آیا این تقویت قوا ایجاد بازدارندگی نموده و دست کم مانع بروز جنگ گردید؟

هفتم. از نکاتی که در دوران پیش از جمهوری اسلامی، مساله جدی شمال و تبرستان نبود، بحث مهاجرت و مهاجران بود. البته گفته شد که از دوران صفویه جزو سیاست های مثلا «شاه عباس» آن بود که مهاجرانی را وارد مازندران و شمال کند. اما داستان مهاجرت در دهه های اخیر چون بی قاعده و هجومی است (حدود 30 در صد کل جمعیت شمال)، و چون ظرفیت های تبرستان بسیار محدود است، در ابعاد مختلف (از پسماند تا آب شرب، ترافیک و) مساله آفرین است و به ناصح و بلکه پادصلح ختم می گردد. چون این منطقه ظرفیت تامین نیازهای این همه جمعیت را ندارد و جدای از تغییر کاربری زمین ها، آسیب های مختلف و خشونت های فراوان خلق می کند.

هشتم: در بحث «زنان»، در دوران پهلوی اگر کشف حجاب اجباری در دوران رضا شاه در تاریخ به عنوان یک پادصلح ثبت شد، در این مقطع برعکس حجاب اجباری مساله آفرین گردید و اتفاقاتی که بالای چهار دهه تولید هزینه نمود. گسست جنسیتی می تواند از مصادیق بارز ناصح باشد.

نه: همانگونه که اشاره شد چون نگاه تاریخی به موضوع است، مقطع فعلی سریعتر مرور شد و برخی نکات بارز ناصح و پادصلح، بیان شد تا صلح اندیشان در باب آنها بیشتر تامل نموده و ارایه طریق نمایند.

فصل ششم: نتیجه گیری



نکات چندی به عنوان نتیجه اثر در آخر می آیند:

1. در این تالیف تلاش شد که بر اساس منابع قابل دسترس، تاریخ صلح تبرستان به نگارش درآیند. طبیعی بود که در روش تاریخی به منابع پیشین استشهاد می گردد. نگارنده در این اثر نه تلاش داشت تا تمام نکات مطرح شده را به صورت کامل و گسترده بیاورد و نه حتی خیلی دقت و اهتمام داشت تا سندیت و وثاقت روایات و اسناد را بررسی کند. زیرا این کار چون جنبه «اکتشافی» داشته و اول بار است که نوشته ای تحت عنوان «تاریخ صلح تبرستان» به رشته تحریر در می آید، غایت تلاش آن بود که سرنخ و سوژه هایی که ظرفیت پرداختن در این محور (صلح) را دارند شناسایی شوند، تا راه برای مطالعات بعدی هموار گردد. مطالعات تکمیلی قطعاً می توانند گسترده تر، موثق تر و تحلیلی تر باشند.

2. مسایل صلح تبرستان با مسایل ملی قطعاً پیوند دارد و از این رو کاملاً جدا نیست. اما این ربط به دو گونه قابل تصور است: کسی از منظر ملی به مسایل تبرستان ورود کند (از راس هرم، به قاعده). یعنی وقتی مشکل پسماند ایران در دستور کار است، به تبرستان و

پسماندهایش نیز پرداخت. این نگاه کسانی است که از مرکز به موضوع می پردازند.

اما شیوه دیگر آن است که تمرکز بحث بر تبرستان باشد و اگر مثلا پسماند شمال مورد بررسی است، عوامل متعددی که بر آن تاثیر دارند مورد توجه باشد، که یکی از عوامل مسایل ملی و فراتبرستانی است (نگاه از قاعده، به هرم). در این مطالعه سعی شد به شیوه دوم به مسایل تبرستان پرداخته شود. صلح و ناصح و پادصلح تبرستان در دل مسایل ایران تحلیل نشود، بلکه مستقلا مورد بررسی قرار گیرد و سپس سبب ربطش با بیرون نیز مورد ملاحظه قرار گیرد.

3. در این نوشته صلح اجتماعی به معنای مناسبات جمعی و فرهنگی مردم و گروه های اجتماعی با هم و با دیگر هموطنان و مهمانان، لازم است به نوعی دیده شود. این مناسبات (بجز مناسبات اهل شمال با دیگرانی که قصد تعدی داشتند)، به نظر می رسد که بسیار مهرورزانه بوده است. مثلا «پی تیرو دلواله» که هفت سال در زمان صفویه در ایران حضور داشته و خاطراتش را می نگاشت و در عهد شاه عباس کبیر به شمال سفر کرده بود، در باب این منطقه می نویسد: نفوس این محل حتی پست ترین افرادش، چنان مودب و بی ریابند که انسان از اطوار و اخلاق ایشان به شگفت می افتد. این خاک هیرکانیا به جای اینکه به قول پیشینیان سرزمین نامساعدی باشد، که در آن فقط درنده ترین ببرها زندگی می کنند، اکنون به چشم من عالیترین کشوری می آید

که در آسیا وجود دارد. شکی ندارم که ساکنان این خطه بهترین و مهربانترین خلائق جهانند. (طاهری: 1347، ص 7)

اگر از خشونت های سال های اخیر در خطه شمال گزارشاتی در دست است (که در فصول گذشته بدان اشاره شد)، در تحلیل آن نباید فراموش کرد که بالای 30٪ جمعیت فعلی خطه شمال را مهاجران و تازه واردان تشکیل می دهند که چون از شهرهای مختلف و اقوام گوناگونند، چسب اجتماعی و همبستگی پیشین اهالی شمال با هم را ندارند و به جهت کمبود منابع، نسبت به جمعیت حاضر (که به شدت در حال افزایش اند) با هم و با مردم خطه شمال دچار مشکل می گردند.

با این وصف می توان با «ابن خلدون» هم آوا بود که ساکنان نواحی معتدل (مثل شمال) از لحاظ خوی و رفتار و کردار، حالت اعتدال دارند. (ادیبی سده: 1384، ص 100) پس جغرافیا بر خلق و خوی اثر دارد؛ اما وقتی جغرافیا خود دستخوش دگرگونی می گردد (آب کم و آلوده می گردد و...) در آن صورت تغییر رفتار امری خیلی غیرعادی نیست.

4. بلاشک شیوه حکمرانی بر مردم همه مناطق و از جمله تبرستان تاثیرگذار است. شیوه تدبیر سالم، به نتیجه صلح آمیزتر از شیوه تدبیر فاسد باز می گردد. در سفرنامه مهم «رابینو» که تحت عنوان «ولایات دارالمرز ایران، گیلان» در اختیار است می خوانیم: در دوره فرمانروایان فاسد، گیلک ها مانند اکثر دهقانان ایران، مردمی دروغگو، حقه باز، نالایق و پست بودند و برای فرار از شکنجه های دائمی به نادرستی و نیرنگ متوسل می شدند. (رابینو: 1357، ص 19).

خطه شمال از جمله باید در سیاستگذاری های نظام تجدید نظر صورت پذیرد. ریشه برخی خشونت های سیاسی زمان حاضر در خطه شمال (که در این حد سابقه نداشت) را می توان به منازعات سیاسی کلان و سیاستزدگی بازگرداند.

5. به دلایل ژئوپلتیکی از قدیم الایام خطه شمال به جای گرایش به اتحاد و ائتلاف، گرایش به «استراتژی انزوا» داشت: زیرا هم می توانست از دیگران خویش را محافظت کند و هم نیازی به منابع دیگران نداشت و تامین بود. مولفه یادشده علت و دلیل مقاومت و درگیری شمالی ها با غیربومیان را تا زمان صفویه تا حد خوبی توضیح می دهد

گفته شد که به ویژه با باز شدن پای وسیله نقلیه زمینی و هوایی (از قاجار و عصر پهلوی) و نیز در دهه های اخیر، با گسترش ارتباطات اینترنتی و دیجیتالی، دیگر آن خط کشی های سابق بین شمال و سایر مناطق فرو ریخته است و از جهت ذهنی اشتراکات زیادی بین مردم تبرستان با اهالی سایر استان ها و شهرها ایجاد شده است و اگر بر روی نیازهای اولیه مشکلی نباشد، زمینه فرهنگی برای صلح و دوستی بیشتر از سابق فراهم آمده است؛ اما در عمل ظرفیت های طبیعی و زیستی این منطقه محدود است و لاجرم خشونت تولید می کند.

6. تعامل فرهنگی بومیان با مهمانان و گردشگران (نه کسانی که به شمال آمده و ساکن شدند)، می تواند آثار سازنده در پی داشته باشد. بر اساس این شیوه نگاه، ورود گردشگران به خطه شمال نه تنها آسیب زا نیست، بلکه فرصت آفرین است. در اینجا البته متولیان رسمی و جریان های

فرهنگی مردمی نباید کم کاری نموده و بی توجه بمانند. حضور دیگران بهترین فرصت است برای معرفی فرهنگ خودی در قالب موزه ها، خانه تاریخ ها، نمایشگاهها، اجرای سنت ها و آیین های بومی و.... ضمن اینکه هر گردشگری با ورودش به استان و بخش، به اقتصاد و معیشت مردم و در یک نگاه کلانتر به توسعه این منطقه کمک می کند.

7. در بحث صلح به ظاهر و پوسته محدود نماند و به هسته و مغز صلح ورود کرد. در این صورت ظاهر زیبا و یا حتی بی خشونت و جنگ، لزوماً به معنای وجود صلح نیست، همانگونه که وجود هر جنگی گرچه برای دفاع از حقوق خود، در راستای خشونت و ناصح تحلیل نمی گردد و به صلح نزدیکتر است. صلح حقیقی مبانی و اصول درست می خواهد و هر نوع کوتاه آمدنی نامش صلح نیست. با این وصف در گزینش داده های مرتبط با صلح باید دقت بیشتری لازم است. بررسی صلح مثبت از جمله در تبرستان ظرافت هایی دارد، که نباید از آن غفلت نمود. در ادامه به برخی مصادیق صلح اجتماعی در تبرستان، که معمولاً مغفول می افتد اشاره می گردد، نیز همانگونه که پیشتر گفته شد، نبردهای دفاعی مردم خطه شمال را نباید در گفتمان پادصلح فهمد.

8. ریشه بسیاری از ناصح ها و پادصلح ها اقتصاد و به صورت مشخص نیاز حاد اقتصادی بود. اما در باب خطه شمال گفته شده که در

سرزمینی چون گیل و دیلم¹ که هیچگاه فقر و بردگی در آن راه نداشت، پیکارها نخست در محدوده سنت های انسانی شناخته شده در نظام خانوادگی و قبیله و گروهی بود و در مراحل بعد از استقلال و آزادگی ریشه و مایه می گرفت. (میرابوالقاسمی: 1369، ص 29). با این وصف حفظ روحیه غنا و بی نیازی در تبرستان را پیوسته باید همه دست اندرکاران امور در دستور کار داشته باشند، تا بستر برای ناصح ها مساعد نگردد.

9. ظرفیت های مناسبات صلح آمیز در بدنه اجتماعی تبرستان بسیار مهم و فراوان است و خوب است تنوع آنها لیست شده و در کنار هم تحلیل گردند. در آن صورت می توان برای بسط کمی و کیفی این سنخ فعالیت ها اندیشید. مثلا در خطه شمال، از جمله اتفاقات روزانه آن است که به نوبت در شهرها، بازارهای کاملا مردمی در روزهایی خاص (مثلا شنبه بازار، یکشنبه بازار و... تا جمعه بازار) برپا می شود، که در ابعاد گوناگون (از ارایه محصولات ارگانیک به قیمت مناسب و متفاوت، تا حضور فعالانه زنان در کنار مردان و ارتباط با بومیان و گردشگران) به صلح و دوستی و گره گشایی کمک می کند.

برجسته سازی نقش مادرانه زنان در حیطة های گوناگون در تبرستان و فراهم سازی زمینه برای ایفای نقش مثبت بیشتر بستر ساز صلح است. زیرا

1 . گفته شده است که یهودیان و مسیحیان به گیلان و دیلمان مهاجرت نمودند، زیرا در

شرایط سیاسی و مذهبی مناطق مرکزی وضع مساعدی وجود نداشت. (پناهی: 1391، ص 95)

زنان این خطه در خلق خشونت مثل جنگ (مثل جوامع دیگر) کمتر نقش دارند، ولی متأسفانه بار خشونت بر آنان تحمیل شده و با خود حمل می کنند.

مثال دیگر زمینه های اجتماعی صلح، احیای اقسام «بازی های محلی» است¹ که یکی از بسترهای صلح آفرین در خطه شمال اند.

دامن زدن به آیین ها و سنن محلی و ملی صلح اجتماعی را تقویت می کند. در کتاب نوروز در ایران و گرگان، گزارش خوبی از خاستگاه نوروز و نیز آیین های مرتبط با این جشن (قاشق زنی، میرنوروزی، حمام عیدی و....) در گرگان آمده است. (معطوفی: 1388)

و یا برخی منابع از اقسام سما در مازندران گفتند: لاک سر سما؛ پیرزنی سما؛ چکه سما؛ لمپا سما؛ چپونی سما؛ چو سما؛ مجسمه ای سما (رقص مجسمه ای)؛ پادنگ؛ قاسم آبادی؛ مَشقی، کاولی، پانتختی (اسحاقی گرجی: 1393، صص 25-111). هیچ دلیل معقولی وجود ندارد که این سنت های خوب و شادی آفرین، با بی توجهی از بین بروند.

¹ . در کتاب زیر بازی های محلی گیلان در چند محور زیر دسته بندی شدند: بازی های انفرادی؛ بازی های گروهی (با رقابت فردی؛ با رقابت تیمی)؛ بازی های داخل و کنار آب. و در مقدمه در شرح کارکرد بازی ها آمده است: در بازی افراد یاد می گیرند چگونه جمعی زندگی کنند، از لطافت و سرزندگی برخوردار شوند، با قوانین و مقررات آشنا شوند، رعایت حقوق دیگران را فراگیرند و به رشدی همه جانبه برسند. غلامی، اباذر (1390) بازی های محلی گیلان، نشر فرهنگ ایلیا

10. از نتایج این مطالعه آن است که بحث صلح در تبرستان نه در گذشته مورد بررسی قرار گرفته است و از این رو تاریخ صلح تبرستان به نگارش درنیامده است؛ نه وضع صلح، ناصح و پادصلح کنونی تبرستان مورد بررسی روشمند و جدی قرار گرفته است. اگر از گذشته صلح و حال آن منابعی در اختیار نباشد، بدیهی است که آینده صلح تبرستان را به خوبی نمی توان ترسیم نمود و برای آن ارایه سناریو داشت.

11. متناسب با پرسشی که در مقدمه کتاب طرح شد، اگر سوال شود که از جهت صلح، نتیجه این مطالعه، چه پیامی با خود دارد؟ اجمالا می توان گفت از جهاتی شکاف تبرستان با سایر استان های ایران به مرور زمان و به ویژه در تاریخ معاصر، کم شد (یعنی «صلح منفی» رخ داد)، و اتفاقا در دهه های اخیر اما، به جهت حضور و بلکه هجوم غیرشمالی ها به خطه سرسبز شمال و قلت منابع این مناطق حاشیه خزر، زمینه برای ناصح ها مساعد شده و اتفاقات بدیع و ناگواری در تبرستان رخ می دهد که دست کم از مصادیق خشونت نرم و ناصح اند.

12. از منظر صلح، برخی از اقدامات ضروری برای آینده تبرستان به قرار زیرند:

-لازم است در باب تاریخ صلح مازنداران تکالیف و رساله های دانشجویی، پروژه های دانشگاهی، گزارش راهبردی و مقالات علمی و پژوهشی و... فراوان به نگارش درآید. در این زمینه گرچه وزارت علوم هم می تواند از بالا ورود کند، اما مهمتر، ابتکار استادان بومی خطه

شمال و تبرستان است که با خوش فکری، جهتگیری مطالعات و پژوهشها را سمت و سوی صلح آمیز دهند.

-لازم است تا در پژوهشی همه نهاد های مرتبط با صلح در ابعاد گوناگون (صلح اجتماعی تا زیست محیطی و...) ابتدا لیست شده و سپس برای «پیوند شبکه ای» و مستمر بین آنان بسیار اندیشید.

-مسائل خشونت آفرین تازه (از تهدیدات زیست محیطی تا پسماند و...) شناسایی، دسته بندی و تحلیل کردند و تهدیدات با تمهیدات، به فرصتها بدل کردند.

-از سوی کارگزاران رسمی و غیر رسمی، مسایل خطه شمال در سه استان لازم است در راستای هم ملاحظه و تحلیل گردند؛ زیرا آنگونه نیست که مثلا جنگل و یا دریا و... قسمت گیلان، از مازندران و گلستان جدا باشد و بالعکس. با این وصف به جای نگاه جزئی، قبیله ای، جزیره ای و... باید در خطه شمال نگاه کلان و هماهنگ داشت تا نتیجه آن به وحدت و صلح تبرستان کمک کند.

-برای بررسی تاریخ صلح مقطع جمهوری اسلامی، استفاده از تکنیک های «تاریخ شفاهی» بسیار رهگشاست. زیرا با این نگاه دست کم می توان از دهه های اول پس از انقلاب، نکات فراوانی در باب صلح در تبرستان را مستند نمود. حتی در جریان دفاع مقدس هم آنجا که همه روستاها و محلات سه استان در کنار هم برای غایات واحدی جهت پشتیبانی نبرد، در صحنه بودند، جلوه های زیبایی از صلح اجتماعی را رقم زدند.

فهرست منابع

- آجدانی، لطف الله (1390) علما و انقلاب مشروطه، نشر اختران
- آجدانی، ماشاء الله (1386) مشروطه ایرانی، نشر اختران (چاپ هشتم)
- آجدانی، ماشاء الله (1395) مقالات و گفتگوها؛ به کوشش امیر قربانی، نشر الکترونیک
- آدمیت، فریدون (1340) فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، انتشارات سخن
- ابن اسفندیار (1320) تاریخ طبرستان: 2 جلدی، به تصحیح عباس اقبال، انتشارات کلاله خاور
- ابوالحسنی ترقی، مهدی (1393) مازندران در مدخل دانشنامه ایرانیکا، در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی رضوانی پاچی، انتشارات هاوژین
- اتحادیه، منصوره (1375) مجلس و انتخابات: از مشروطه تا پایان قاجار، نشر تاریخ ایران
- ادیبی سده، مهدی (1384) جامعه شناسی جنگ و نیروهای نظامی، نشر سمت (چاپ پنجم)
- اسحاقی گرجی، محمدصادق (1393) نگاهی جامعه شناختی به موسیقی مازندران، نشر مهربان نیکا
- اسلامی، حسین (1383) تاریخ معاصر مازندران: ساری در نهضت مشروطه، انتشارات شغلین

اسدپور، حمید- اسکندری، حسین (1393) بازکاوی رابطه شاه اسماعیل صفوی و خاندان چلاوی در مازندران در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی رضانی پاچی، انتشارات هاوژین

اسماعیل زاده، اعظم- علی صوفی، علی رضا (دی ماه 1395) جنبش دهقانی گیلان در عصر مشروطه، پژوهشنامه تاریخ محلی ایران: شماره 9 انصاری، بهمن (1392) جنبش بزرگ طبرستان: مازیار، مرداویدج، عضد الدوله؛ نشر الکترونیک (www.tarikjbook.ir)

انوشه، حسن؛ به سرپرستی- شافی، علی؛ به کوشش (1399) دانشنامه مازندران: 3 جلدی، نشر سرچشمه

ایمان پور، محمد تقی- شهابادی، علی اکبر (پاییز 1389) بررسی تحلیلی محدوده های جغرافیایی و اداری ساتراپی های هخامنشی در کتیه بیستون، مجله مطالعات فرهنگی؛ پژوهش نامه انجمن ایرانی تاریخ، شماره پنجم

ایمان پور، محمد تقی- مهرابی، طهمورث (پاییز 1394) نقش دیلمیان در فروپاشی دولت ساسانی، پژوهشنامه تاریخ محلی ایران: شماره 7 بابازاده طلوتی، رقیه (1393) بررسی گفتمان قدرت اسکندر چلاوی با رویکرد تطبیقی منابع مرعشی و تیموری در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی رضانی پاچی، انتشارات هاوژین

اشراقی، احسان (1356) گیلان در حکومت صفوی، ضمیمه مجله
دانشکده ادبیات و علوم انسانی: شماره 2

اصلاح عریانی، ابراهیم؛ سرپرست (1374) کتاب گیلان: 3 مجلد در
یک جلد، نشر گروه پژوهشگران

باقری زاد گنجی، نبی اله- رضوی، سید ابوالفضل (بهار و تابستان 96)
از طبرستان تا مازندران: تاملی مفهومی و جغرافیایی از آغاز تا قرن هشتم
هجری، مجله پژوهشنامه تاریخ محلی ایران: شماره 10

برزگر، اردشیر (1380) تاریخ تبرستان (جلد اول؛ دوم و سوم)؛ پیش از
اسلام، نشر رسانش

بلغمی، ابوعلی محمد بن محمد (بی تا) تاریخنامه طبری؛ به کوشش
محمد روشن، نشر سروش و البرز (سایت تخصصی تاریخ اسلام)
بینایی، قوام الدین (1400) گزیده یادداشت ها و تاملات تلگرامی، نشر
میرماه

پناهی، عباس (1391) سیر تاریخی دین و مذهب در گیلان، نشر
فرهنگ ایلیا

پندی، کیوان (1398) گیلان در اشغال بیگانگان: از حمله اعراب تا
تهاجم قوای متفقین در شهریور 1320، نشر بلور

پهلوی، رضا (1383) رضا شاه کبیر: سفرنامه خوزستان و مازندران؛ به
اهتمام داریوش همایون، نشر تلاش

پهلوی، محمد رضا (1346) انقلاب سفید، نشر کتابخانه سلطنتی
پهلوی

- پیرنیا، حسن (2013) تاریخ ایران باستان؛ جلد دوم، نشر الکترونیک
- پیرنیا، حسن (1391) تاریخ ایران باستان: 3 جلدی، انتشارات نگاه
- توکلی، فائزه (1396) تاریخ شفاهی: مباحث نظری، روش شناسی، نشر
سوره مهر
- توین بی، آرنولد (1379) جغرافیای اداری هخامنشیان، ترجمه همایون
صنعتی زاده، نشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
- جعفریان، رسول (1382) تاریخ تشیع در شهر ری - مجموعه مقالات
کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی، جلد اول، تهران، سازمان چاپ و
انتشارات دار الحدیث
- جنیدی، فریدون (1392) داستان ایران، بر بنیاد گفتارهای ایرانی - دفتر
نخست: از آغاز تا خاموشی دماوند، موسسه نشر بلخ
- حجازی، بنفشه (1381) ضعیفه: بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر
صفوی، نشر قصیده سرا
- حسن آبادی، ابوالفضل (1385) تاریخ شفاهی در ایران، ناشر آستان قدس
رضوی
- حسن نژاد، زمانه (1393) تاثیر حرب توده بر نهاد آموزش در مازندران در
مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به
کوشش علی رضوانی پاچی، انتشارات هاوژین
- حقیقت، عبدالرفیع (1363) جنبش زیدیه در ایران، تهران، انتشارات فلسفه
خطیب رهبر، خلیل؛ به کوشش (1389) مرزبان نامه، انتشارات دانشگاه
شهید بهشتی

دهقانی، محمود (1403) کاخ ها و باغ های بیلاقی شاه عباس ، نشر
جستارنامه فرهنگ و هنر اسلامی
دوستخواه، جلیل (1375) اوستا: ج 2، تهران، انتشارات مروارید (چاپ
سوم)

دیوسالار، علی - سالارفاتح (1391) نقش آزادیخواهان مازندران در
جنبش مشروطه و فتح تهران؛ به کوشش منوچهر خواجه نوری، نشر نامک
رابینو، هل (1357) ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ترجمه جعفر خمایی
زاده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

رضاقلی، محمود (2012) تاریخ سیاسی ایران: نقدی بر تاریخ نگاری و
کوششی در تحلیل علمی تاریخ، نشر الکترونیک
رضی، هاشم (1393) حکمت خسروانی، نشر بهجت
روحانی، سید کاظم (1370) تحلیلی بر نهضت های سیاسی و دینی
ایران، انتشارات کیهان

روح بخش الله، رحیم (1393) بررسی ورود نواب صفوی به مدرسه
ایراندخت ساری در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ
محلی مازندران؛ به کوشش علی رضضانی پاچی، انتشارات هاوژین
زاده محمدی، مجتبی (1395) لمپن ها در سیاست عصر پهلوی (42-
1340) نشر مرکز (پاپ چهارم)

زارعی مهرورز، عباس (1393) بررسی علل تیرگی روابط مازیار بن
کارن و طاهریان در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ
محلی مازندران؛ به کوشش علی رضضانی پاچی، انتشارات هاوژین

زرین کوب، عبدالحسین (1387) روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی، نشر سخن (چاپ نهم)

زند، زاگرس (پاییز 1398) طبرستان و جنوب دریای کاسپین در متون پهلوی، فصلنامه تخصصی پژوهش های زبانی-ادبی قفقاز و کاسپین: شماره دوم

زند مقدم، محمود (1397) حکایت بلوچ؛ دوره 7 جلدی، انتشارات دنیای اقتصاد

زیباکلام، صادق (1398) رضا شاه، نشر روزنه

سلیمانی، کریم- عمادی، ضیاء الدین (1388) نقش مازندران در انقلاب مشروطه (با تکیه بر شکل گیری انجمن ها و مدارس مشروطه خواه و نقش علمی مازندران در مشروطه اول)، مجله مسکویه: شماره 11

سهروردی، شهاب الدین (1385) المشارع و المطارحات، ترجمه سید صدرالدین طاهری، انتشارات کتابخانه و موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی

شارعپور، محمود (14 آذر 1403) اعتماد و سرمایه اجتماعی، سخنرانی در نشست انجمن علمی مطالعات صلح ایران در دانشگاه پیام نور واحد قائمشهر

شایان، عباس (1327) مازندران (شرح حال رجال معاصر) جلد سوم، نشر چاپخانه ایران

شجری قاسم خیلی، رضا- پیری، آناهیتا (1393) مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تبرستان با دستگاہ خلافت عباسی، در مجموعه مقالات

نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی رضایی پاچی، انتشارات هاوژین

شعبانی، رضا (1383) تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه، نشر سمت

صابری، یاسر (1393) عوامل موثر بر گسترش و محبوبیت حزب توده در مازندران (در فاصله سال های 24-1320) در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی رضایی پاچی، انتشارات هاوژین

صمدی، حسین؛ به کوشش (1372) در قلمرو مازندران جلد 2 و 3، به کوشش حسین صمدی، انتشارات حاجی طلایی

صیقل، رمضان (1396) درآمدی بر نهادها و مراکز آموزشی آمل (از دوره اسلامی تا رواج مراکز فرهنگی متصوفه) در کتاب تاریخ آموزش و پرورش شهرستان آمل، به کوشش نصرالله هومند، ناشران طالب آملی و بنیاد فرهنگ مهر آمل

طاهری، ابوالقاسم (1347) جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان، انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

طباطبایی، سید جواد (1380) دیپاچه ای بر نظریه انحطاط ایران: تاملی درباره ایران؛ جلد نخست، ناشر نگاه معاصر

طبری، احسان (1348) برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، بی نا

عروج نیا، پروانه (1388) پدر علم تفسیر و تاریخ (مروری بر زندگی و آثار محمدبن جریر طبری)، انتشارات همشهری

عنصر المعالی، بن اسکندر قابوس بن وشمگیر بن زیار (1395) قابوسنامه؛ گردآرونده سعید نفیسی، انتشارات فردوس

غلامی، اباذر (1390) بازی های محلی گیلان، نشر فرهنگ ایلیا

فاخته، قربان (1383) کرونوژی تاریخ گیلان، نشر گیلکان

فرهنگ خانه مازندران؛ به کوشش (1377) در شناخت فرهنگ و ادب مازندران (مجموعه مقالات) 1377، تهران، نشر اشاره

فخرایی، ابراهیم (1394) مشاهیر گیلان؛ نشر فرهنگ ایلیا

فیوضات، ابراهیم (1375) دولت در عصر پهلوی، انتشارات چاپخش

قاسمی، فاطمه (1401) دانشنامه نام آوران لاریجان، نشر سفیر اردهال

کاظم بیکی، محمدعلی (زمستان 1401) یهودیان بارفروش (بابل) و حمایت بریتانیا: سال 1283، فصلنامه تاریخ روابط خارجی: شماره 92

کبیر، مفیض (1372) زیاریان و تبرستان و گرگان، ترجمه سیروس پارسایی، کتاب در قلمرومازندران: ج 3 به کوشش حسین صمدی، انتشارات حاجی طلایی

کرونین، استفانی (1383) رضا شاه و شکل گیری ایران نوین: دولت و جامعه در زمان رضا شاه، ترجمه مرتضی ثاقب فر، نشر جامی

کسایی، نورالله (1374) مدارس نظامیه و تاثیرات علمی و اجتماعی آن، انتشارات امیرکبیر

کسروی، احمد (1385) تواریخ طبرستان و یادداشت های ما، نشر مجازی

کسروی، احمد (1335) مشروطه: بهترین شکل حکومت و...، انتشارات باهماد آزادگان

کمرپشتی، عارف- احمدی کمرپشتی، مژگان (تابستان 1398) بازتاب حضور زند در دو بیتی های عامیانه هرستان سواد کوه، فصلنامه ادبیات و زبان های محلی ایران زمین: شماره 24

کنزر، استفان (بی تا) همه مردان شاه، ترجمه رضا بلیغ، چاپ دورنمای میهن

کوچکپور، صادق: خاطرات (1369) نهضت جنگل: اوضاع فرهنگی و اجتماعی گیلان و قزوین، به کوشش سید محمد تقی میرابوالقاسمی، نشر گیلکان

گیلانی، ملاشیخ علی (1352) تاریخ مازندران؛ به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

گیلانی، نجم الدین (1393) بررسی تحلیلی مقاومت مردم طبرستان در مقابل اعراب مسلمان، در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی رضانی پاچی، انتشارات هاوژین

مجتهدزاده، پیروز- ربیعی حسین (1387) میرزا نصرالله اعتمادالدوله میرزا آقا خان نوری صدر اعظم نوری، نشر انتخاب

مجد، مصطفی (1380) مرعشیان در تاریخ ایران، نشر رسانش

محمدی لیتکوهی، رشید (1393) نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران در جغرافیای انسانی لاریجان، در جلد دوم مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، انتشارات جوان پویا

مدنی، سید جلال الدین (2-1381) تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول و دوم، دفتر انتشارات اسلامی

مرعشی، میر سید ظهیرالدین بن سید نصیر (1345) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمد حسین تسبیحی، انتشارات مطبوعاتی شرق

معطفی، اسدالله (1374) استرآباد و گران در بستر تاریخ ایران: نگاهی به 5000 سال تاریخ منطقه، انتشارات درخشش

معطفی اسدالله (1384) انقلاب مشروطه در استرآباد (گرگان): استرآباد در دوره قاجار: مجلد اول، انتشارات حروفیه

معطفی، اسدالله (1388) تاریخچه چهار شهر ترکمن نشین: آق قلا؛ بندر ترکمن؛ گمیش دپه و گنبد کاووس، نشر مختومقلی فراغی

معطفی، اسدالله (1387) دیوار دفاعی و تاریخی گرگان و قلاع آن، انتشارات مختومقلی فراغی

معطفی، اسدالله (1388) نوروژ در ایران و گرگان، نشر فروهر

معلمی، مصطفی - مهربان نژاد، احمد (زمستان 1391) نق دانشمندان طبرستانی و محیط علمی آن در انتقال دانش عصر ساسانی به تمدن اسلامی، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی: شماره 9

معینی، مینا 0 قائدشرفی، بهناز- سلیمانی، صفورا (1393) بررسی عملکرد و اقدامات حزب توده در استان مازندران: مطالعه موردی شهرستان های ساری، شاهی و بابل در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی رضوانی پاچی، انتشارات هاوژین مکنزی، چارلز فرانسیس (1359) سفرنامه شمال: گزارش اولیه کنسول انگلیس در رشت از سفر به مازندران و استرآباد، به کوشش منصوره اتحادیه (مافی)، نشر گستره

ملایی توانی، علیرضا (بهار و تابستان 1389) چشم اندازهای نو در تاریخ شفاهی ایران با تاکید بر تاریخ نگاری های شفاهی، دوفصل نامه تاریخ نگری و تاریخ نگاری

منصورنژاد، محمد (1393) پیش درآمدی بر نقش لاریجان در نهضت و انقلاب اسلامی، در جلد سوم مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، انتشارات جوان پویا

منصورنژاد، محمد (1400) صلح در ابعاد گوناگون: صلح با خود، با خدا، با طبیعت و با دیگران، انتشارات جوان پویا

منصورنژاد، محمد (1403) صلح عرفانی: با تاکید بر آرای ابن عربی در الهیات رحمانی؛ وحدت وجود و عشق، انتشارات جوان پویا

منصورنژاد، محمد (1399) طرح و تحلیل صلح و آشتی در منابع اسلامی و اکادمیک، انتشارات منشور صلح

- منصورنژاد، محمد (1393) گزارشی تحلیلی از لاریجان و جنبش مشروطه، در جلد دوم مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، انتشارات جوان پویا
- منصورنژاد، محمد (1393) لاریجان و نهضت ملی نفت، در جلد دوم مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، انتشارات جوان پویا
- منصورنژاد، محمد (1395) مازندران و طبرستان به نگاهی فرهنگی، انتشارات جوان پویا
- منصورنژاد، مرتضی (1393) بررسی تطبیقی مشاهیر لاریجان در منابع گوناگون؛ در جلد دوم مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، انتشارات جوان پویا
- موحدی، مسعود (1390) تعیین ویژگی های فرهنگ اسلامی-ایرانی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، صص 5-122.
- موسوی بجنوردی، کاظم؛ زیر نظر (1368) دایره المعارف بزرگ اسلامی - جلد دوم؛ کلیدواژه آمل، نشر مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی
- مومن، ابوالفتح (1393) حکمرانی ظهیرالدوله بر مازندران در دوره استبداد صغیر در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی رضوانی پاچی، انتشارات هاوژین
- مهدی، سرهنگ محمد- شفیعی، شجاع (1377) تاریخ اسلام در نواحی شمال: از قرن دوم تا قرن دوازدهم، نشر اشاره

مهدی الخطیب، عبدالله (1377) ایران در روزگار اموی، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، انتشارات رسالت قلم

میرابوالقاسمی، سید محمد تقی (1369) گیلان از آغاز تا انقلاب مشروطیت، انتشارات هدایت

میرمیران، مجتبی - کهنسال، حسن (بهار و تابستان 1385) مروری بر جغرافیای تاریخی گیلان: قرن نوزدهم و بیستم، مجله جغرافیا و توسعه ی ناحیه ای: شماره ششم

میلانی، عباس (1392) نگاهی به شاه، نشر پرشین سیرکل (کانادا)

ناطق، هما (1356) تاثیر اجتماعی و اقتصادی وبا در دوره قاجار، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی: شماره 2

نصری اشرفی، جهانگیر: سرپرست (1398) دانشنامه تبرستان و مازندران: 5 جلدی، نشر نی

نفیسی، سعید (1344) تاریخ شهریاری شاهنشاه رضا پهلوی، انتشارات شورای مرکزی جشن های بنیادگزاری شاهنشاهی ایران

نوابی، عبدالحسین (منصورنژاد، محمد) (1403) نوشتار فلسفی 3، انتشارات جوان پویا

(1376) متون تاریخی به زبان فارسی، نشر سمت

نوذری، عزت الله (1380) تاریخ احزاب سیاسی در ایران: از مجلس دوم مشروطیت تا مجلس ششم انقلاب اسلامی، انتشارات نوید شیراز

نورایی، مرتضی (1393) تاریخ محلی در یک نگاه در مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران؛ به کوشش علی رضوانی پاچی، انتشارات هاوژین

نوروززاده چگینی، ناصر (1366) مازندران در دوره ساسانی، مجله باستان شناسی و تاریخ: شماره 2

نوری خوش رودباری، محمدعلی (1393) مولف مرزبان نامه کیست؟؛ در کتاب مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران: به کوشش علی رضوانی پاچی، انتشارات هاوژین

نهادندی، هوشنگ - ماتی، ایوبو (1392) محمدرضا پهلوی آخرین شاه، ترجمه دادمهر، نشر شرکت کتاب

نیولی، گرادو (1387) زمان و زادگاه زرتست، ترجمه سیر منصور سجادی، نشر آگه

هدایت، صادق - مینوی، مجتبی (1400) مازیار (بی نا)

هومند، رضا (1393) جنگ های 7 ساله آغا محمد خان قاجار در لاریجان، در مجموعه مقالات نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، ج 2؛ به کوشش محمد منصورنژاد، انتشارات جوان پویا

هومند، رضا (1393) نقش لاریجان در جنگ های ایران و روس، در مجموعه مقالات نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، ج 2؛ به کوشش محمد منصورنژاد، انتشارات جوان پویا

یزدان پناه لموکی، طیار (1382) تاریخ مازندران باستان، نشر چشمه

یزدانی، سهراب (1388) مجاهدان مشروطه، نشر نی

یوسفی فر، شهرام- ریاحی اعظم (1393) تاثیر موقعیت جغرافیایی بر ساختار سیاسی و مذهبی لاریجان، در مجموعه مقالات نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، ج 1؛ به کوشش محمد منصورنژاد، انتشارات جوان پویا

ضمیمه: مقاله صلح و آشتی

هویت ایرانی با هویت

اسلامی در تاریخ طبری



صلح و آشتی هویت ایرانی با هویت اسلامی در تاریخ طبری

محمد منصورنژاد¹

نوشتار حاضر تحت عناوین زیر سامان یافته است: الف) مدخل سخن؛

ب) هویت ایرانی و اسلامی در تاریخ طبری؛ ج) نتیجه گیری

الف) مدخل سخن

1. تز نوشتار

در این نوشتار این نکته و تز برجسته می گردد که در کتاب تاریخ طبری، با ابتکاری کم نظیر، در گزارش تاریخی، روایتی صلح آمیز از هویت ایرانی با هویت اسلامی صورت پذیرفته است. اهمیت توجه بدین نکته آن است که در این سامان، بسیاری با خط کشی بین نگاه دینی و اسلامی در

¹ . محمد منصورنژاد، دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تهران؛ مدیر گروه دین پژوهی انجمن

مقابل نگاه ایرانی و یا بالعکس، به ناصح و پادصلح‌ها دامن زده و می‌زنند. این شکاف‌ها راه پیشرفت کشور را می‌بندد.

2. مفهوم بندی

یک: صلح

از آنجا که نگارنده در آثار گوناگونی مفهوم «صلح» و مفاهیم مرتبط و متضاد آن را معرفی نموده است¹، در اینجا قصد تکرار مکررات نیست و از این رو تنها به اشاره گفته می‌شود که مراد از صلح، همان تعبیر مطرح شده از سوی «گالتونگ» است که کمترین حد صلح، نبود خشونت آشکار و عریان است که از آن به «صلح منفی» تعبیر می‌گردد و حد بیشینه صلح، یا «صلح مثبت»، یعنی نه تنها خشونت پنهان و ساختاری (تبعیض و فقر و...) نباشد، بلکه فضایل انسانی و اخلاقی نیز ساری و جاری گردد.

بر اساس این نگاه هر گونه گسستی از جنس ناصح و پادصلح قلمداد می‌گردد و از مصادیق این پادصلح‌ها در میان ایرانیان، تعارض و شکاف بین دو هویت ایرانی و دینی (اسلامی) است. این شکاف تا آن حد مساله

1. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به:

منصورنژاد، محمد (1399) طرح و تحلیل صلح و آشتی در منابع اسلامی و آکادمیک، انتشارات منشور صلح

منصورنژاد، محمد (1400) صلح در ابعاد مختلف: صلح با خود، با خدا، با طبیعت و با دیگران، انتشارات جوان پویا

منصورنژاد، محمد (1403) صلح عرفانی: با تاکید بر آرای ابن عربی در الهیات رحمانی و وحدت وجود و عشق، انتشارات جوان پویا

آفرین است که از ایجاد اجماع در میان تصمیم سازان جلوگیری نموده و به جهت دامن زدن به پادصلح‌ها در این سامان، راه توسعه را نیز می بندد. با این وصف اندیشه هر متفکری که شکاف هویتی را کم نموده و به صلح، نزدیکی و آشتی هویت دینی با هویت ایران پیش از اسلام یاری رساند، بسیار حایز اهمیت است. در این نوشتار نشان داده می شود، که «محمدبن جریر طبری» این راه در کتاب تاریخش پیموده است و از این رو لازم است این نگاه زیبا و کاربردی، معرفی و برجسته گردد.

دو: اسلام و ایران

مراد از «ایران»، روشن است؛ «ایران جغرافیایی»، که به مرزهای فعلی محدود می ماند و «ایران فرهنگی»، که دست کم همه کشورهای منطقه نوروز (13 کشور) که در آسیای مرکزی و آسیای جنوبی و... قرار دارند را در بر می گیرد. از منظر بحث حاضر (تعارض هویت اسلام و ایران) هر دو گستره از ایران، مشمول بحث حاضرند و هم مشکلات و نیز راه حل های پیش رو به ایران جغرافیایی مربوط است و هم ایران فرهنگی.

اما «اسلام»، هم در دو معنای متفاوت بکار می رود. در معنای درست و اصلی، بنا به نص قرآن، مصادیق و دامنه اسلام، شامل همه ادیان توحیدی از آدم تا خاتم می گردد، زیرا دین نزد خدا یکی و آن هم دین اسلام است (آل عمران: 19). در این معنا حضرت ابراهیم هم مسلمان بود و... (آل عمران: 67). اما در معنای دیگری که خیلی دقیق نیست، اسلام، تنها به دین خاتم پیامبران (حضرت محمد) و مسلمان به پیروان او اطلاق می گردد. در

نوشتار حاضر نشان داده می شود که طبری تاریخ ایران را با تاریخ اسلام، به معنای اول (شامل آدم تا خاتم) تا حد بالایی تطبیق داده است. این رهیافت تاریخی بسیار اهمیت داشته و رهگشاست و حکایت از دقت نظر و جایگان طبری در میان تاریخ نویسان و سیره نویسان دارد.

3. رهیافت نوشتار:

در این مکتوب تلاش شد تا محتوای جلد اول کتاب «تاریخنامه طبری» (که در جلد اول، از بدو خلقت تا نیمه مقطع زمانی ساسانیان از تاریخ انبیا و ایران را در آن گزارش می کند)، بر اساس داده هایی که در آن تاریخ اسلام با تاریخ ایران تقارن دارند، تحلیل محتوا شده و این مدعا که طبری درصدد جمع و آشتی بین هویت ایرانی با اسلامی بود، مدلل گردد. کتاب «تاریخنامه طبری»، تلخیص و خلاصه «بلعمی» از تاریخ طبری در 17 جلد (ترجمه فارسی) است. (شرح بیشتری در این باب در ادامه می آید).

به همین جهت و برای آزمون مدعای جمع بین هویت اسلامی و ایرانی از نگاه طبری، شیوه متعارف مطالعات تاریخی در این نوشتار دنبال نشد. زیرا در شیوه های تاریخی بحث، وثاقت راوی و معقول و مقبول بودن محتوا (راهی که «ابن خلدون» و یا «هگل» در تاریخ پژوهی پیشنهاد می کردند)، کاملا موضوعیت دارند، اسناد (عینی و ذهنی) باید بررسی شوند، سلسله روایان راست آزمایی گردند و... (البته این شیوه کار، یعنی مطالعه انتقادی و بررسی توثیق داده و روایان در مدعیات طبری در کتاب

تاریخش، کم سابقه نیست^۱، همانگونه که در فضایل کار او نیز بزرگان نکات مهمی گفتند^۲، حال آنکه در این مقاله اصلا این مسیر طی نشد. بلکه غایت اصلی در کاری بدیع، برجسته سازی رهیافت کم نظیر طبری در تاریخ نگارش بود، که چندان مورد توجه دیگران قرار نگرفت. اینکه او تاریخ جهان و به ویژه اسلام را از منظر یک ایرانی، آن هم تبری زبان به نگارش درآورد و تا حد توان سعی کرد تاریخ ایران را با تاریخ اسلام آشتی دهد و تاریخ ادیان رنگ و بوی به ویژه اساطیر ایرانی و حتی گاه طبری گیرند!

۱. به عنوان نمونه ببینید: متفکران شیعی بخشی از حساسیت آنان نسبت به طبری آن است که مثلا به معاویه پرداخته و حق امیرالمومنین را خوب ادا نکرده است. از این منظر است که علامه «مرتضی عسکری» حتی معتقد است تاریخ طبری به اسلام لطمه زده است و به باور او همین لطمه زدن ها و افسانه هاست که او را مشهور کرده است. مثلا طبری با آن آبرویی که دارد به «سیف بن عمر» (شخصیت مرموز و جعال و وضاع) آبرو داد و دیگران نیز از او تقلید کردند. (عسکری:

1368)

۲. مثلا «مسعودی» (قرن چهارم)، در کتاب «مروج الذهب»، چند صفحه نام مورخان اسلامی را لیست می کند و در اواخر می نویسد: «تاریخ» ابوجعفر محمدبن جریر طبری، از همه کتابها سر است که اقسام حوادث و سرگذشت های گوناگون را فراهم آورده و از علوم مختلف سخن دارد و کتابی بسیار سودمند و نافع است.» (مسعودی: ج اول: 1382، ص 6)

و یا «ابن اثیر» (قرن هفتم) صاحب کتاب «الکامل فی التاریخ»؛ که در حقیقت تلخیص و تهذیب کتاب تاریخ طبری است، درباره او می گوید: من از میان همه مورخان به طبری اعتماد کردم؛ زیرا وی از روی حق و صواب در این فن پیشوا و از روی حقیقت و واقع، جامع علوم و فنون است. (مقدمه مصحح بر جلد سوم تاریخنامه طبری، ص 11)

جمع بین هویت ایرانی با اسلامی نیازی است که در سده های اخیر برخی بدان بی توجهی کرده و با جهتگیری غلط، در این سرزمین کم به طبل ناصح و پادصلح ندمیدند! ریشه برخی از منازعات و خشونت های ایرانیان در روزگار ما با هم را باید در همین نگاههای واگرایانه و البته تنگ نظرانه دید. اما طبری در کتاب تاریخش، با رهیافتی درست، در حدود 11 قرن پیش به ما آموخت که تاریخ ایران پیش و پس از اسلام را باید در راستای هم روایت کرد و مکمل هم دید. این ذهنیت دلها را به هم نزدیکتر نموده و تا حد خوبی صلح آفرین است. با این وصف اهمیت و ضرورت نوشتار نیز تا حد خوبی رخ می نماید.

4. آشنایی با محمدبن جریر طبری

در اینجا قصد معرفی تفصیلی طبری نیست.¹ اجمالاً می دانیم که «ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری»، مشهور به جریر طبری (زاده ۲۲۴ هـ در آمل - درگذشته ۳۱۰ هـ قمری در بغداد در سن 86 سالگی)، مورخ، مفسر قرآن و فیلسوف ایرانی، مؤلف تاریخ طبری مشهور به «پدر علم تاریخ و تفسیر» است.²

او که آثار بسیار گوناگون و فراوان دارد، یکی از مجموعه آثارش «تاریخ طبری» است که در 17 جلد به زبان فارسی ترجمه شده است. سبک

1. در آغاز جلد سوم تاریخنامه طبری، در معرفی طبری، آثارش و به ویژه همین کتاب تاریخ طبری شرح مفصلی (40 صفحه) آمده است.

2. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: عروج نیا، پروانه (1388) پدر علم تفسیر و تاریخ (مروری بر زندگی و آثار محمدبن جریر طبری)، انتشارات همشهری

نگارش او در موضوعاتی که مربوط به نکات و تاریخ ادیان توحیدی است، حدیثی است؛ یعنی مثل جوامع روایی، ذکر سلسله روایان را می کند و اخبار نه تنها متمایز، بلکه گاه متعارض از یک موضوع یا شخص را در این اثر بازتاب می دهد.

اما در نقل پیشینه ایرانیان، این مشی را ندارد و به منابع بومی به صورت کلی ارجاع می دهد و در دلیلش از جمله می نویسد: روایت «هشام کلبی» از «اوشهنگ» (هوشنگ) شاه درست نیست، زیرا این پادشاه در میان دانایان انساب پارسی بسیار شهرت دارد و هر قومی پدران و نسبه‌ها و مآثر خویش را بهتر از دیگران شناسند و در هر موضوع مورد گفتگو به اهلس باید رجوع کرد. (تاریخ طبری؛ جلد اول، ص 100) سپس ادامه می دهد که اوشهنگ اول کس بود که احکام و حدود نهاد و لقب از آن گرفت و «پیشداد» نامیده شد؛ یعنی نخستین کسی که با عدل و داد حکومت کرد.

(تاریخ طبری، جلد اول، ص 112)

«طبری»، زمانی که در محلهٔ قنطره البردان بغداد زندگی می کرد، نگارش تاریخ خود را با نام «تاریخ الرسل و الملوک» که با نام «تاریخ طبری» شناخته می شود، آغاز کرد. او روزانه چهل برگه از تاریخ خود را گردآوری می کرد و نزدیک به چهل سال به نوشتن تاریخ طبری پرداخت. به این ترتیب که از ۴۸ سالگی شروع به گردآوری نسخه‌های پراکنده سفرنامه‌ها نمود و از ۶۵ سالگی به‌طور مستمر در بغداد یادداشت‌های پراکنده خود را به مدت ۲۳ سال تنظیم کرد تا آن که پیش از مرگش آن را به پایان رساند. هنوز پنجاه سال از درگذشت جریر طبری، نگذشته بود که

تاریخ الرسل و الملوک او را «ابو علی محمد بن محمد بلعمی»، وزیر دانشمند منصور بن نوح سامانی به سال ۳۵۲ قمری با تغییراتی، به فارسی تحت عنوان تاریخنامه طبری درآورد.

از آنجا که تاریخ طبری هر موضوع را به صورت بسیار گسترده مطرح می کند، برای رعایت اختصار، در این نوشته کتاب «تاریخنامه طبری»، که در حقیقت تلخیص و ترجمه کتاب تاریخ طبری به زبان فارسی (به قلم بلعمی) است مبنای تحلیل داده قرار گرفت. البته بسیاری از نکات گزیده شده با تاریخ طبری مجدداً تطبیق داده شد، تا با دقت بیشتری داده ها گردآوری شده و ارجاع داده شوند.

برخی تاریخ نامه طبری را به غلط، «تاریخ بلعمی» نام نهادند. برابر پژوهش ها گوناگون (محمد تقی بهار؛ علامه قزوینی و....) چنانکه مصحح کتاب تاریخنامه طبری در مقدمه جلد اول این اثر گزارشش را آورد، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی (متوفی 383)، وزیر منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن سامانی بود و بدستور همین شاه تاریخ نامه طبری را به فارسی،

¹ . طبری گاه حتی از مطالب تاریخی نیز خارج شده است. مثلاً در اولین جلد تاریخ طبری، بالای 50 صفحه از اینکه خلقت عالم چگونه بوده است و روز و شب چگونه پدید آمد و اولین مخلوق چه بود و... بحث می کند! و یا گاه مسایل ذهنی و روایی می گوید که چندان موجه نیست. مثلاً در داستان آدم و حوا، مسبب فریب آدم از شیطان را حوا می داند و نتیجه می گیرد اگر بلیه حوا نبود، زنان این دنیا، قاعده نمی شدند، عاقل بودند و آسان حامله می شدند و آسان می زاییدند. (تاریخ طبری، جلد اول، ص 69)

ترجمه نمود و از نظر دانش در این سطح نبود که چنین کتاب تاریخی بنگارد.

ب) هویت ایرانی و اسلامی در تاریخ طبری

بسیاری از پژوهشگران تاریخ ایران را در مقابل اسلام به معنای دین محمد، خاتم پیامبران گرفتند (چه رسد به اسلام به معنای همه ادیان). به همین جهت هویت دینی و اسلامی با هم ناسازگار بوده و درستیند. حال آنکه نگاه گسترده و متساهلانه «طبری»، تعارضی جدی بین این هویت‌ها ندیده و سعی داشت تا آنها را در طول هم گزارش نماید.

1. چند رهیافت در بحث:

خوب است به صورت اجمالی به چند دیدگاه رایج در موضوع نسبت هویت ایرانی و اسلامی، اشاره گردد تا اهمیت روایت طبری بهتر رخ نماید.

اول: رهیافت باستان ستیز غیر دینی

بارزترین ایده ای که تاریخ باستان پیش از اسلام ایران را اساساً دروغ فرض نموده و جعلی می‌داند، اندیشه‌های «ناصر پورپیرا»، بود. او در دهه اخیر در مجموعه آثاری تحت عنوان «تأملی در بنیان تاریخ ایران» و مجلد اول این مجموعه تحت عنوان «دوازده قرن سکوت، کتاب اول: برآمدن هخامنشیان»، نکاتی را به صورت گسترده مطرح می‌کند.^۱ به صورت خلاصه این رهیافت (که برخی منابعش در آخر همین مقاله آمده)، تاریخ

1 (شرح و نقد گستره بحث در : منصورنژاد، محمد) (1389) درس‌گفتارهای

ایران‌شناسی، توجه تسمیه، رویکردها و مؤلفه‌ها، تهران، انتشارات جوان پویا.

ایران را تاریخ پارس و پارسیان نمی‌داند و می‌کوشد حیات دیرینه‌ی اقوام گوناگون ساکن این نجد و نه تسلط بیگانگانی را که شیوه‌ی عقب‌مانده‌ی شاهنشاهی را بنیان گذاردند، اساس و آغاز هویت ملی ایران قرار دهد و از این راه دین خود را مثلاً به هموارکردن زمینه‌ی وحدت ملی ادا کند!

دوم، رویکرد باستان‌ستیز دینی:

برای بیان مختصر تر اصلی این نگرش به آثار مرحوم «داود الهامی»، استشهد می‌گردد که در بین حوزویان قبل و پس از انقلاب اسلامی، بیش‌ترین مباحث در موضوع را، ابتدا در مجله‌ی «مکتب اسلام» و سپس به صورت متمرکز در قالب دو جلد کتاب در عناوین «چهره‌ی زرتشت در تاریخ» و «ایران و اسلام» به رشته‌ی تحریر درآورده است.

او در کتاب «چهره‌ی زرتشت در تاریخ»، آمده است که تاریخ زندگی زرتشت بسیار مبهم و تاریک است و معتقد است، به تحقیق می‌دانیم در یک از منابع اسلامی و همچنین در «انجیل» و «تورات» از شخص و کتاب «اوستا» ذکری به میان نیامده است و هر جا از دیانت کهن ایران نامی به میان آمده، به لفظ مجوس اکتفا شده است. برخلاف دیگر پیامبران، او پیغمبر اشرافی است. از طبقات بسیار بالای جامعه و مادرش شاهزاده ذکر شده است.^۱

1 (الهامی، داود (بی‌تا) (ب)، چهره‌ی زرتشت در تاریخ، قم، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، صفحات 12، 7-16، 33، 161، 176، و 183. و نیز (الهامی، داود (بی‌تا) (الف)، ایران و اسلام، قم، کانون نشر حدید، صفحات 206، 9-228 و 301

همین نویسنده در کتاب دیگرش به نام «ایران و اسلام» بر این باور است که، در تاریخ ساسانیان مذهب و دولت با هم ازدواج کرده‌اند. مسلماً وقتی مذهب و دولت یکی شدند، معلوم است که غلبه با کدام است. فشار و اختیارات نامحدود موبدان، مردم را گریزان می‌ساخت و توده‌ی مردم می‌خواستند دینی غیر از دین اشراف برای خود بیابند. آنچه برای ساسانی مایه‌ی تفاخر است، برای ایرانی مسلمان ننگ و شرم‌آور است.

سوّم، رویکرد باستان‌گرای اسلام و عرب‌ستیز:

در عصر پهلوی، بستری برای طرح اندیشه‌های باستان‌گرا که مطلوب حکومت وقت بود، فراهم گردید. از جمله روشنفکرانی که با تأسیس مجله‌ی ای (ایران‌شهر)، منادی و مبلغ این اندیشه، «حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر» بود که علاوه بر مقالات، دیدگاهش را به صورت متمرکز می‌توان در کتاب «تجلیات روح ایرانی» (1335) یافت. او از جمله نوشت: وقتی که شمشیر اعراب، ایرانیان را مجبور به قبول اسلام کرد و «یزدگرد سیّم» کشته شد، امید ایرانیان از نگهداری آیین و سلطنت دیرین خود به کلی بریده شد، لهذا اکثریت مردم ایران پیرو دین نو گشته و آداب و رسوم دین را ترک نمودند. اما گروهی ترک دیار را بر ترک کیش، برتری دادند....

ایرانیان از روی فتح کشور به دست خلیفه‌ی دوّم، کینه و حسّ انتقام در دل خود می‌پروراندند و این حسّ کینه و انتقام در مواقع عدیده خودنمایی می‌کرد و از پرده بیرون می‌افتاد، تا این‌که با تأسیس فرقه‌ی تشیع به کلی ظاهر گشت. ایرانیان را عقیده این است که «شهربانو» دختر آخرین پادشاه ساسانی نصیب فرزند حضرت علی یعنی امام حسین گردید. از آن جهت

خاندان حضرت علی در نظر ایرانیان هم از نژاد ساسانی نسب داشت و هم از حیث خویشی با رسول خدا، صاحب شرافت و امتیاز مخصوص بود و بدین سبب تنها این خاندان می‌توانست به‌طور مشروع صاحب تخت و تاج کیانی بشود.^۱

شرح و ارزیابی تفصیلی این رهیافتها در دو کتاب نگارنده آمده است^۲ و اینجا تنها به گزارش اجمالی بسنده شد. در ادامه نشان داده می‌شود که دانشکند بزرگ خطه شمال طبری، بدون اینکه مفهوماً به بحث تعارض و یا تعامل هویت ایرانی و اسلامی ورود کند، اما در عمل در کتاب تاریخ خود در صدد آشتی این دو هویت برآمد.

2. رهیافت طبری

بهترین منبع این بحث، کتاب تاریخ طبری با رهیافتی خاص است که اتفاقات تاریخی از بدو خلقت آدم تا قرن سوم را پوشش داده و حتی تلاش داشت که داستان‌های اساطیری ایران را با داستان انبیای توحیدی تطبیق دهد. به عبارت دیگر شیوه پژوهشش به نوعی ایجاد صلح بین ایران پیش و پس از اسلام است؛ زیرا به جای دامن زدن به هویت اسلامی در

1) کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (1335)، تجلیات روح ایرانی، تهران، نشر اقبال، چ ۳.

صفحات ۲۹، ۳۱، ۳۶-۴۱، ۵۰، ۷۱ و ۸۱

2) منصورنژاد، محمد (1401) کالبدشکافی مفاهیم و مصادیق هویت با تأکید بر هویت

اسلامی ایرانی، انتشارات جوان پویا

منصورنژاد، محمد (1389) دزس گفتارهای ایران شناسی: وجه تسمیه، رویکردها و مولفه‌ها،

انتشارات جوان پویا

مقابل هویت ایرانی، سعی کرد روایتی تاریخی داشته باشد که همه اتفاقات عالم به روایت ادیان توحیدی پیش از دو هزار سال قبل را در دل اتفاقات اساطیر ایرانی گزارش کند. چون در حد بالایی اساطیر ایرانی را با اسوگان دینی پیوند زد و آشتی داد.

مصحح در مقدمه کتاب تاریخنامه طبری به خوبی ذکر می کند که طبری بدرستی دریافت که اعتبار تاریخ امروزه، درآمیزه واقعیت های عینی و ذهنی است و با نقل اسطوره ها و افسانه هاست که در تبیین مبانی تاریخ روزگاران گذشته راهی باز گشوده می شود و مایه روشنگری و آگاهی خواننده نکته یاب می گردد. (مقدمات تاریخنامه طبری: جلد اول، صص

6-13)

برای برجسته سازی خاص بودن روایت طبری خوب است این اثر هر چند در حد اشاراتی با دو منبع تاریخی دیگر، که یکی پیش (تاریخ یعقوبی) و دیگری پس از آن (مروج الذهب) به نگارش در آمده، مقایسه گردد.

یعقوبی پیش از طبری به تاریخ ایران پرداخت؛ ولی تمرکز اصلیش عهد ساسانی است. او از آغاز تا اواسط قرن سوم قمری (سال 259) را گزارش کرد. یعقوبی مطالب غیر موافق با عقاید اسلامی را نقل نکرد و نیز به نقادی منابع و اسناد پرداخت. «تاریخ یعقوبی»، (دو مجلد)، در جلد نخست با تاریخ انبیا آغاز می گردد و در حقیقت قصص انبیا را به تفصیل گزارش مستقل کرده است، بدون اینکه ربطی به ایران داشته باشد (خلاف طبری) و نیز وقتی در ادامه کتاب به ذکر پادشاهان کشورهای مختلف می رسد

(یونان و هند و...) به ایران هم می پردازد و همه گزارش او از تاریخ اسطوره ای ایران «یک صفحه» نیست! و عجیب آنکه پس از تاریخ اسطوره ای به اسکندر می پردازد، اما ذکری از کورش و هخامنشیان ندارد! اما گزارش او از ساسانیان تفصیلی است (تاریخ یعقوبی، ص 26 و از ص 194 تا ص 220) یعقوبی اصالتاً اصفهانی است و پس ایرانی است (خلاف مسعودی که عرب است). وفات یعقوبی سال 292 و سال وفات مسعودی 346 قمری است.

اما مسعودی پس از طبری دست به تاریخ نگاری زد. «مروج الذهب»، اثر «علی بن الحسین مسعودی» (در دو جلد) تاریخ بشر را از آغاز خلقت شروع و تا پایان امویان و چند خلیفه اول عباسی بسط می دهد. اما فرق کار مسعودی با طبری چیست؟ مسعودی بعد از طبری است و از یعقوبی که پیش از طبری است، الهام گرفته و بخش هایی را اقتباس کرده است. مسعودی و یعقوبی را بسیاری شیعه می شناسند، خلاف طبری که از علمای اهل سنت است.

مسعودی در جلد اول مروج الذهب به تاریخ اسطوره ای ایران ورود می کند و البته توقفش گسترده نیست و مثلاً در باب «صلح» منوچهر شاه و افراسیاب، در حد «یک جمله» (مروج الذهب، ص 226) مطلب می آورد و از اقامت فریدون و منوچهر در بابل (عراق امروزی) می گوید و منوچهر را معاصر با موسی بن عمران و یوشع بن نوح می داند (همان منبع، ص 219 و ص 220). گزارش تفصیلی او از عصر ساسانیان است حدود چهل صفحه است، (بدون اینکه از عهد هخامنشیان چیزی بگوید). اشاره شد که

مسعودی بعد از طبری، کتابش را نوشته و تاریخ تبری را نیز ممتاز می داند و می توان ادعا داشت که او در ثبت تاریخ اسطوره ای ایران به نوعی متأثر از طبری بود.

حال می توان تفاوت کار طبری را با دو مورخ دیگر دید. طبری، در جلد نخست کتاب تاریخ طبری، داستان شاهان «پیشدادی» را گام به گام همراه با انبیا از آدم تا... پیش می برد. اکثر شاهان ایرانی را به قله دماوند و تبرستان هم به نوعی گره می زند و انبیا را به خاورمیانه. تحلیل محتوای همه مباحث او با رهیافت حاضر نوشتاری بیش از حد یک مقاله می طلبد. از این رو تنها به برخی نکات اشاره می گردد.

در جلد نخست تاریخنامه طبری، از جمله داستان فریدون و ضحاک آمده است. «کاوه آهنگر»، از اصفهان علیه ظلم و ستم ضحاک، قیام کرد و جنبشش را گسترش داد و در شهر ری، بدنبال فردی که از سلاله شاهان باشد، می گشت؛ فریدون را به او معرفی کردند.¹ در معرفی فریدون آمده است که یکی از فرزندان جمشید، به نوح نبی ایمان آورده و از کسانی بود که در کشتی با او نجات یافت. فریدون از نسل اوست که از ضحاک گریخته بود و تا در این اتفاق، شناسایی شده و به فرماندهی رسید و در

¹ . ابن اسفندیار، (برجسته ترین طبرستان پژوه)، محل ولادت فریدون را لاریجان ذکر می کند: پس قدیمی طرف از اطراف طبرستان لارجان است و فریدون به دیه ی «ورکه» از مادر به وجود آمد. (ابن اسفندیار: 1320، صص 5-24). همچنین در فرگرد یک از وندیداد (بخشی از اوستا) نام 16 سرزمین خلق شده در ابتدا آمده است. چهاردهمین آن «وَرَن» چهارگوه بود که فریدون فرو کوبیده اژدی هاک در آن زاده شد. (دوستخواه: 1375، صص 663)

نبردی ضحاک را شکست داد و کشت و آن روز که کاوه تاج بر سر افریدون نهاد، روز مهر از مهرماه بود، «جشن مهرگان» گرفتند. فریدون دویست سال پس از کاوه بزیست و عدل و داد گستراند. مغان گویند افریدون آتش پرستید و هندوان گویند بت پرست بود و همه مقررند که دادگر بود و علما و حکما را بزرگ داشتی. (تاریخنامه طبری، جلد اول، صص 7-104)

طبری گوید: زمان حکومت «کیکائوس»، عصر نبوت «حضرت سلیمان» بود و این دو با هم همکاری می کردند. کیکائوس صاحب فرزندی به نام «سیاوش» شد و برای ادب و شجاعت او را به «رستم» سپرد. رستم پس از 20 سال او را باز گرداند. کیکائوش زنی داشت که دختر افراسیاب بود و عاشق سیاوش شد و از او کام می خواست، که او نپذیرفت و سیاوش از پدر خواست تا در جنگ با افراسیاب سپهسالار لشکر باشد. اما سیاوش در این نبرد، با افراسیاب صلح کرد. (تاریخنامه طبری، جلد اول، ص 263)

در نسخه بدل¹ این کتاب آمده که سیاوش با افراسیاب صلح کرد و کیکائوس گفت صلح را بشکن که او قبول نکرد و نزد افراسیاب رفت و دامادش شد، اما افراسیاب نسبت به او حساس شد و سیاوش را کشت و زنش باردار بود و پسری را مخفیانه به نام «کیخسرو» بدنیا آورد و وقتی پسر بزرگ شد، کیکائوس از این راز مطلع گردید و کیخسرو مادرش به

1. در جلد دوم تاریخنامه طبری، اکثر صفحات نسخه بدل جلد اول و حدود یک سوم کتاب جلد دوم است و نه بحث جدید. نسخه بدل در مقابل نسخه اساس (قدیمی و اصلی)، مراد نسخ دیگر است.

ایران باز گرداند. (تاریخنامه طبری، جلد دوم، ص 947). قتل افراسیاب بدست کیخسرو و به انتقام خون پدرش سیاوش است.

طبری زمانه «منوچهر» را با عصر «حضرت موسی» مصادف می داند. منوچهر 120 سال حکومت کرد که پس از 60 سال، داستان حضرت موسی پیش آمد. منوچهر پادشاهی به عدل بود و او از فرزندان ایرج (پسر فریدون) بود. زادگاهش را عده ای دماوند گفتند. در همین ایام افراسیاب علیه منوچهر لشکر کشید و او را در طبرستان به مدت 10 سال محصور کرد. در نهایت منوچهر با فرستادن نعماتی از شهر آمل، بدو گفت که من از این محاصره آسیبی نمی خورم و بی نیاز از بیرونم؛ ولی خوب است مصالحه کنیم و افراسیاب هم که خسته شده بود، پذیرفت و قرار شد تیری انداخته شده و مرز دو کشور با مصالحه و صلحنامه تعیین شود. «آرش»، قویترین و تیراندازترین فرد لشگر، این مسئولیت و ماموریت را پذیرفت و او بر سر کوه دماوند که بلندترین کوه بود رفت تیری انداخت که به جیحون فرود آمد¹ و مرز این دو کشور تعیین شد. (تاریخنامه طبری، جلد اول، صص 6-252)²

¹ . در «نسخه بدل» تاریخ تبری آمده است: گروهی گفتند که آن تیر از دولت منوچهر بر کرکسی آمد در هوا و کرکس تیر را بدانجا برد و بیفتاد بمرد. آن تیر را بازیافتند و به طبرستان آوردند. (تاریخنامه طبری، ج 2، ص 904)

² .. شوربختانه برخی سطحی نگران داستان آرش را به مسایل قومی و شهری (ساری؛ آمل یا رویان) تقلیل داده و از این صلح، جنگ با هم نتیجه گرفتند! حال آنکه آرش، نمادی اسطوره ای از

طبری از مقطع هخامنشیان نامی به میان نمی آورد و البته مفصل به اسکندر (ص 486)، اشکانیان (ص 499) و بیش از آنها ساسانیان (607 به بعد) همانند مباحث پیشین در ارتباط با تاریخ انبیا می پردازد. البته از «کورش» به عنوان سرهنگی که در عهد گشتاسب (پسر لهراسب) ماموریت یافت بزرگان بنی اسرائیل را از بابل به بیت المقدس بازگرداند سخن می کند¹ و «بخت النصر» که حاکم پیشین آنجا بود را از شاهان ایرانی و از نسل «گودرز» می داند که مورد احترام ایرانیان بود و تنها از بابل فراخوانده شد تا کورش به جایش برود و آن منطقه و شامات را رونقی بخشد. (تاریخنامه

←

عهد «پیشدادیان» ایران زمین در چند هزار سال پیش است و نباید تلاش داشت تا آن را کاملاً با مصادیق بیرونی امروزی تطبیق داد؛ به ویژه در مواردی که ایجاد چالش و تنش می کند. بهترین پیام نمادین این اتفاق اساطیری در شمال ایران چیست؟ به نظر می رسد «آرش» را می توان نام آورترین نماد «صلح ایرانی» نامید؛ زیرا، اولاً: برای پایان جنگی فرسایشی بین ایران و توران (منوچهر/افراسیاب) و رسیدن به صلح منفی (به تعبیر گالتونگ: نفی خشونت جریان) اقدام کرد و ثانیاً این تیر را به طرف جاننداری نشانه نرفت؛ بلکه به هوا و به سمت توران فرستاد و اتفاقی بر درختی در «مرو» (بنا به روایت اساطیری) فرود آمد. پس بدون اینکه خونی ریخته شود، آرش صلحی را رقم زد، جنگی را خاتمه داد و تعیین مرز نمود. و البته به تعبیر «سیاوش کسرابی»، «آری آری جان خود در تیر کرد آرش!» سرداری که برای دفاع از ایران و ملت ایران شهادت را برگزید و نامش با افتخار باقی ماند. آنچه غرور آفرین است وطن دوستی و صلح جویی آرش است و نه تفاخر قومی!

¹ . در جلد دوم تاریخ طبری صص 8-457 و ص 460 هم به نام کورش در احیای بنی

اسرائیل اشاره دارد و هم به شاهی 22 ساله اش.

طبری؛ جلد اول، صص 7-462) این مقدار اشارات به کورش، در تاریخ یعقوبی و مروج الذهب نیامده است.

3. ویژگی های کار طبری

سه ویژگی تاریخ طبری که مورخان نزدیک به او (یعقوبی پیش از او و مسعودی پس از او) ندارند، بدین قرار است:

1. طبری قصه انبیا را با سرگذشت بسیاری از پادشاهان اسطوره ای ایران، همراه با هم طرح و به نوعی گاه پیوند می زند. (ولی مثلاً یعقوبی قصص انبیا را جدا و قصه شاهان را جدا و غیرمرتبط با پیامبران نقل می کند.) توقف طبری بر روی شاهان اسطوره ای ایران اصلاً قابل قیاس با سایر مورخان نیست. گفته شد که یعقوبی در حد یک صفحه به شاهان اسطوره ای ایران پرداخت! به عبارت دیگر نقل تاریخ ایران در کتاب تاریخی اش برایش موضوعیت داشت و مسعودی به تبع او تا حدودی به شاهان اسطوره ای پرداخت.

2. در موارد فراوانی تاریخ شاهان ایرانی که با انبیا تداخل دارد با طبرستان گره می خورند. مثلاً او که «کیومرث» را گاه با حضرت «آدم» تطبیق می دهد (گاه هم پس از کیومرث درختی شبیه مردم یکی نر و یکی ماده بود که مشی و مششانه نام گرفتند تاریخنامه طبری، ص 7) و «حوا» را زن کیومرث می داند (همان منبع، ص 77)، با قله دماوند ربط می دهد. مثلاً کیومرث بر مرگ فرزندش «هیشنگ»، بر کوه دماوند، بسیار گریست. (همان منبع، ص 80) می بینیم که در این تاریخ نگاری گاه داستان انبیا و

شاهان ایرانی با طبرستان پیوند می خورد. البته در تمام این موارد روایت های یکدست نیست و نقل های دیگر را نیز می آورد.^۱

جدای از این که در برخی موارد مصادیق انبیا با شاهان اسطوره ای ایران تطبیق داده می شوند، در مواردی تاریخ پیامبران را معاصر حیات شاهان ایرانی گزارش می کند (مثلا حضرت موسی در زمان منوچهر شاه و یا زندگی کیقباد، کیکاوس و سیاوش در عهد سلیمان نبی: همان منبع، ص 435) و این به نوعی غیرت ایرانی او را نیز حکایت می کند.

3. تمرکزی که بر روایت بزرگترین صلح ایران (جغرافیایی و ایران فرهنگی)، یعنی مصالحه منوچهر شاه با افراسیاب در خطه تبرستان داشت، فوق العاده است و حجم مطلب با سایر منابع تاریخی دیگران اصلا قابل قیاس نیست. اگر گفته شود که اصالتا آملی بودن طبری در توقف بر روی این صلح، که حدودا در منطقه جغرافیایی آمل امضا شد سبب شرح و بسط داستان شد، سخنی به گزافه نیست. زیرا او جای دیگر نشان داد که در بغداد هم غیرت تبری دارد.^۲

۱. طبری بر این باور است که کیومرث به کوه دناوند از جبال طبرستان شرق مقیم بود و ملک

آنجا و فارس را داشت. (تاریخ طبری، جلد اول، ص 93)

۲. در کتاب تاریخ طبرستان آمده: حکایت می کنند که وقتی طبری به مکه متأهل شد و چنانکه عادت حب الوطن است، هر روز بمفاخرت شهر خویش سخن گفتمی تا روزی بر زبان او گذشت که از آمل هرگز کسی درویش سائل نبیند، مردم مکه همّت بر آن گماشتند که تکذیب دعوی او را برهانی نمایند، تا وقتی از اوقات یکی را یافتند و پیش او آورده، پرسید از آن سائل که از آملی؟ گفت آری من از آمل ام و محله من حازمه کوی، همه نشان شهر بداد.

در همان مقطعی که صلح اتفاق افتاد، خطبه بلندی از منوچهر شاه، (معاصر حضرت موسی) برای مردم نقل می کند که بسیار محتوای عمیق و جذابی در باب حقوق مردم و حاکم دارد و مستقلا می تواند در راستای صلح، تحلیل محتوا گردد. از جمله سخنانش آن بود که عفو ملک باید بیش از عقوبت باشد، زیرا اگر در عفو اشتباه کرد، امکان جبران او وجود دارد، اما در عقوبت خیر! نیز اگر رعیت نزد شاه تظلم کرد، به مشکلش رسیدگی کند و خساراتش را ولو از ناحیه خودش بدهد و عامل را ادب کند و داد اولیای دم بستاند... حق ملک بر رعیت آن است که بر ایشان داد کند و ستم نکند و خراج از ایشان به رفق و نرمی ستاند و بر ایشان دشخوار نکند و

←

عاقبت طبری پرسید که، به شهر تو دامن را چه گویند؟ گفت دامن، دیگر باره پرسید که جیب را چه گویند؟ گفت جیب؛ فرمود که تو دروغ می گویی! طبری زاده نیستی و او را سوگند می داد، سائل گفت، حقاً با تُست من رضیع بودم، از شهر ری مرا مادر و پدر آنجا بردند و متأهل شدم و نشو و نما یافته، او را پرسیدند که ترا چگونه معلوم شد؟ گفت بآمل دامن را نُتبر گویند و جیب را گریون و خراجهای طبرستان سهل و آسان باشد و بعهد ملوک باوند رحمهم الله خود نه بر رعایا و نه بر معارف و ارباب خراج نبود، و آبهای آن ولایت مباح باشد و همیشه ملوک و امرا و اصفهبدان طبرستان بزرگوارتر از همه بودند و خلفا و سلاطین و اکاسره و جهانداران قدیم بی رأی و مشورت ایشان و موافقت کاری پیش نرفتند و برای اولیای عهد اوک بیعت از ایشان طلبیدند و با دوست و دشمن زندگانی بموافقت آوردند و علما و کُتاب و اطبا و منجّمان و شعرای ایشان عَدم النّظیر بودند و بعضی ازین جماعت اند و هر یک را بروز نکبت، پناه بطبرستان آوردند. (ابن اسفندیار: 1386؛ جلد نخست، ص 101)

سخت نگیرد و ستکاران را بر ایشان نگمارد و.... (تاریخنامه طبری، جلد اول، صص 60-259)

ج) نتیجه گیری

1. بحث حاضر در بیان برشماری امتیاز تاریخ طبری از جهت وثاقت داده ها در قیاس با دیگر آثار تاریخی نبود، بلکه تاکید بر رهیافت اوست، که به تاریخ پیش از اسلام ایران کامل پرداخته و نیز آن را با تاریخ ادیان توحیدی تطبیق داد.

2. امتیاز مهم تاریخ طبری آن است که سرنوشت پادشاهان ایرانی را مقطع به مقطع همدوش با سرنوشت انبیای توحیدی پیش می برد، و در آن هیچ سخن از اساطیری بودن شخصیت هایی چون کیومرث و فریدون و ... مطرح نمی کند و همه شخصیت ها واقعی و همانند مثلا ساسانیان، گزارش می شوند. گویا به تقسیم بندی های متاخر که تاریخ پیش از اسلام ایران را به اسطوره ای و واقعی تقسیم می کنند، باور ندارد.¹

¹ . استاد «فریدون جنیدی» هم اعتقادی به تقسیم تاریخ ایران به اسطوره ای و واقعی ندارد. او داستان کشتار جوانان در عهد ضحاک را در آثارش متفاوت گزارش می کند. زیرا غیر از کشتار دو جوان و دادن مغزشان به مارها (که البته او ضحاک را هم یک شخص نمیداند)، معتقد است که کشتار جوانان در مقابل دماوند و برای خشنود کردن دماوند (که آتشفشان داشت) و البرز بود. با این وصف تعداد کشتار جوانان ایرانی روزانه، بیش از دو نفر بود و همچنین آثار آن سنگ چین- های باستانی «بنام «نمازچال»» امروزه نیز در جنوب شرقی دماوند، روستای «نوی لاریجان» وجود دارد و تصویرش در کتابش آمده است. (جنیدی: 1392، ص 521 و ص 527)

3. مهمترین دستاورد راهبردی و کاربردی نوشتار آن است که در تعریف «هویت خودی» در این سامان، همواره باید توازن بین هویت ایرانی و اسلامی را رعایت نمود و هیچیک را پای دیگری ذبح ننمود. هویت ایرانی، هم باستانی است و هم اسلامی و دینی. این نکته مهمی است که طبری بیش از 11 قرن پیش به ما آموخت و این نگاه صلح آمیز، به اجماع نظر برای ساختن ایرانی آباد بسیار یاری می رساند. بی توجهی بدین نکته در عهد پهلوی و زان پس، همواره مساله آفرین بوده است.

فهرست منابع

- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمدبن حسن (1386) تاریخ طبرستان، ج 1 و 2، به تصحیح عباس اقبال، نشر کلاله خاور
- الهامی، داود (بی تا)، ایران و اسلام، قم، کانون نشر حدید
- الهامی، داود (بی تا)، چهره‌ی زرتشت در تاریخ، قم، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (1380) تاریخنامه طبری؛ توضیحات محمد روشن؛ نشر سروش
- پورپیرار، ناصر (1385) (الف)، تأملی در بنیان تاریخ ایران، دوازده قرن سکوت، کتاب اول: برآمدن هخامنشیان، نشر کارنگ، 5
- پورپیرار، ناصر (1383) تأملی در بنیان تاریخ ایران، کتاب اول: دوازده قرن سکوت، بخش دوم: اشکانیان، تهران، نشر کارنگ، 2

- جندی، فریدون (1392) داستان ایران: بر بنیاد گفتارهای ایرانی؛ دفتر نخست: از آغاز تا خاموشی، موسسه نشر بلخ
- دوستخواه، جلیل (1375) اوستا؛ ج 2، انتشارات مروارید (چاپ سوم)
- طبری، محمد بن جریر (1393) تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر (چاپ ششم)
- عروج نیا، پروانه (1388) پدر علم تفسیر و تاریخ (مروری بر زندگی و آثار محمدبن جریر طبری)، انتشارات همشهری
- عسکری، مرتضی (1368) نقد متن طبری در تاریخنگاری، مجله کیهان اندیشه: شماره 25
- کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (1335)، تجلیات روح ایرانی، تهران، نشر اقبال، چ ۳
- مسعودی، علی بن الحسین (1382) مروج الذهب: دو جلدی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی (چاپ هفتم)
- منصورنژاد، محمد (1389) درس‌گفتارهای ایران‌شناسی: وجه تسمیه، رویکردها و مؤلفه‌ها، تهران، انتشارات جوان پویا.
- منصورنژاد، محمد (1400) صلح در ابعاد مختلف: صلح با خود، با خدا، با طبیعت و با دیگران، انتشارات جوان پویا
- منصورنژاد، محمد (1403) صلح عرفانی: با تاکید بر آرای ابن عربی در الهیات رحمانی و وحدت وجود و عشق، انتشارات جوان پویا

منصورنژاد، محمد (1399) طرح و تحلیل صلح و آشتی در منابع
اسلامی و آکادمیک، انتشارات منشور صلح

منصورنژاد، محمد (1401) کالبدشکافی مفاهیم و مصادیق هویت
با تاکید بر هویت اسلامی ایرانی، انتشارات جوان پویا

یعقوبی، احمدبن اسحق (1342) تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم
آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی